در زندان ولایت فقیه



حضرت آیت الله سید رضا صدر قدس سره

(۱۳۰۰ در مشهد-۱۱ آبان۱۳۷۳ در قم)

به اهتمام و تعلیقات:

محمد صادق هنرور شجاعی خویی

سخنی با خوانندگان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین

اما بعد:
قبل از هر چیز دیگر، از همه ی خوانندگان و دوستان درخواست دارم با ارسال تصاویر، اسناد، منابع، پیوندها و بالاخص مقالات، نقدها، خاطرات، نظرها و پیشنهادات خویش مرا یاری نمایند و با قطع نظر از موافقت یا مخالفت با ایشان، در تدوین صادقانه ی تاریخ روحانیت و انقلاب در محور شخص و شخصیت مورد پژوهش، آنچه از دستشان بر می آید دریغ نکنند و توجه فرمایند که هدف این کمترین نه ستایش و نه نکوهش، نه تبرئه و نه تخطئه است، بلکه فراهم آوردن منابع و مواد لازم و کافی برای کسانی است که قصدشان هر یک از این امور باشد، چه آنکه دست اندرکاران تدوین تاریخ انقلاب اسلامی احیانا به سبب سابقه و حافظه ی بیشتر سیاسی تا پژوهشی، و به حسب مبنای ناشایست ابزاری و ایدئولوژیک نسبت به تاریخ، همراه با عدم التزام به اخلاق و احکام اسلامی مورد انتظار از مورخ و محقق و شاید عدم غنای نظری و اعتقادی و عدم اعتماد به نفس به انقلاب و حکومتی که در برساختنش نقش داشته اند و زیرساخت و پنیاد موقعیت و منافعشان را نیز در همان می یابند، آسیب هایی جدی به حقیقت نگاری و حق نگری وارد نموده اند، مضافا اینکه به زعم اینجانب کارشان مودی به مقصود هم نیست و بل از آنجا که تحریفاتشان برملا می گردد و همواره کارشان رسوا می شود، از باب دفاع بد بدتر از عدم دفاع و گاه بدتر از حمله است، در دیده ی مورخ و تاریخ خوان تهی دست و زبون جلوه می کنند.

انکار نمی کنم که من آن مرد مظلوم را از ژرفای جان دوست دارم، اما اولا که این نمی تواند امری سیاسی و یا حتی احساسی باشد، که من پس از حصرش زاده شدم و به هنگام درگذشتش طفلی بودم خردسال و تازه در دیاری دیگر، کما اینکه نه افتخار شاگردیش، نه امکان دیدارش و نه حتی تجربه ی روزگاری که در آن می زیست، در گستره ی زندگی من ولو کوتاه ترین امکان وقوع را داشته اند، و نه همشهریش و نه خویشاوند وی ام، بلکه من نیز شناختم را از لابلای اسناد و اوراق و گفت و گوهایی اندک و خاطراتی پراکنده به دست آورده ام و البته جست و جوی بسیار نموده و می نمایم، اما حتی یک دفتر از نوشته هایش، یک جلد از کتاب هایش، یک جزوه ی شاگردانش را افرادی که فوقا به اشاره سخن از ایشان رفت، بر جای ننهاده اند تا حتی امکان خواندن آثارش را داشته باشم. حتی از رفتن بر سر قبرش تا دیرزمانی مانع می شدند و کودک ۱۲-۱۳ ساله ی غریبی را که فاتحه ای بر پیرمردی که دست کم ده سال زیر خاک بود، به اذهان مغشوش خویش مجرم می یافتند و دست آخر اطاقکی تنگ تر را برایش مناسب تر تشخیص دادند، که "*شریعتمداری چی*" را بر نمی تافتند.

دست کم از نظاره ی همین هراس و تشویش و سرکوب و ارعاب به ذهن خطور می کرد که چه چیزی در میان است

که شناختنش چنین خطرناک است که بیشترین و شدیدترین سرکوب را می طلبد؟ مگر چه پتانسیلی در این مرده ی زیر خاک است که کودک نابالغی که به فاتحه خوانی ش آمده باشد، دشمن جدی و مستحق حبس و محدودیت فلمداد می شود.

این سرّ مکتوم و این امحاء مواد تاریخی و از میان بردن تاریخش، به گمانم انگیزه هایی کافی برای جدیت تعقیب این مقال اند.

می دانیم که وی تنها مرجع تقلیدی و یگانه فقیهی نیست که انتقاداتی به آیت الله خمینی داشته، که شاید نه منتقدترین و نه مهم ترینشان بوده باشد، اما در هیچ موردی سرکوب ها تا به امروز نپاییده و در مورد هیچ یک دایره ی محدودیت اینچنین فراگیر نبوده که جسدش، خانه اش، خانواده اش، شاگردانش، نوادگانش، کارمندانش،کتاب هایش و حتی نوشته های شخصیش را در بر گیرد، بلکه اکثر اقران و امثال ایشان امروزه - هرچند پس از فراز و نشیب هایی که ناشناخته نیست- به مرجعیت خویش مشغول شده اند و زندگی نامه و کتاب و درس و بحث و دفتر و بیت خویش را دارند، اما ایشان خودش که سهل است، حتی چند نفری که در خانه ی خویش برایش ختمی گرفتند، یا در زندانند یا اخیرا به در آمده اند. چرا واقعا؟

آیا می توان عقلی سلیم و ذهنی متعارف داشت و دچار هزارگونه سوال نشد؟

امروزه می دانیم و می دانند که می دانیم، که ارتباط با کودتا تنها بهانه ای بوده و توطئه ای، و از افراط فخر فروشی های دشمنانش به دشمنی های خویش، آنقدر حرف از دهانشان پریده و منتشر شده که می توانیم با قطع و یقین عناد و کینه ی انقلابی ها را تا یسال های ٤٣-٤٤ تعقیب و ریشه یابی کنیم، کما اینکه پروژه ی پرونده سازی و آسیب زدن به ایشان به طوری که خود شجاعانه جار می زنند، از سال ٥٤ به شدت کامل از سوی جمعی مشکوک از انقلابی ها که از اعیان ثابته ی حاکمیتند و نمی توان نام هایشان را آورد، علنا و غیر علنا آغاز شده بود.



خب پس چرا آخر؟
شاید بدیهی ترین و بی پایه ترین و بی مایه ترین اما ابتدائی ترین احتمالی که خطور به ذهن می کند، این باشد که ایشان شخصی متقی و مستقیم و مستقل نبوده باشد، اما اگر چنین فرضی کنیم مجبوریم آیات عظام میلانی، شیرازی، خوانساری، گلپایگانی، مرعشی نجفی، وحیدی، روحانی، آقا مرتضی حائری، آقا مهدی حائری، امام موسی صدر، آقا رضا صدر، رستگاری، تبریزی، اعتمادی، پایانی، قاروبی، علامه ی طباطبایی، مطهری، دوانی، سبحانی و مکارم را هم به همین چوب برانیم که خلاف انصاف و منطق و نیز نقض غرض است که در آن صورت جز شخص آیت الله خمینی و شاگردانش در کفه ی ما نمی مانند، یا در عقل و نظر اینان مردد شویم که در این صورت باز به این محذور بر می خوریم که تاییدکنندگان آیت الله خمینی و انقلاب را زیر سوال برده ایم. بنابرین ریشه ی این عداوت باز هم پیچیده تر می نماید.

اگر این حقیقت غیر قابل انکار ولی غالبا انکار شده را بیفزاییم که شخص ایشان جان آیت الله خمینی را نجات داد و مراجع دیگر را وادار به همراهی کرد و باز هم بر خلاف دروغ های رایج و به شهادت اسناد و مدارک مسلم، ایشان از قضا در مواردی که مراجع دیگران حمایتی از آیت الله خمینی نمی نمودند، در کنار ایشان بوده، بیشتر در می مانیم.

مشکل ترین بخش داستان این است که در این مورد بر خلاف تمامی موارد مشابه دیگر،که بلا استثناء اطرافیان و یاران آیت الله خمینی آغاز گر یا هدایت گر یا تشدید کننده ی فاصله ها و عداوت ها بوده اند و ایشان یا در جریان امور نبوده یا اینچنین وانمود می کرده و سکوت مشهورشان را که تا انجام یافتن امری به صورت ظاهرا خودجوش حفظ می نموده اند، اینجا نه تنها خود آغازگر این کینه و عداوتند که از طنز روزگار همه ی اطرافیان استخوان دار و دیرین ایشان در طول سال های بسیار تلاش در آشتی دادن و کاستن از بدبینی ها دارند و ایشان آنقدر مصر است که در نهایت امر دیگران تسلیم می شوند و همراه می شوند.

اگر صادقانه در این امر بدون پیش فرض های غیر محققانه ی عصمت آیت الله خمینی و مبرا بودن ایشان از جمیع لغزش ها بخواهیم به وقایع بنگریم، که باید هم بنگریم، باز این حیرت به نظر لاینحل می آید. به زودی با انتشار سندهایی دست اول و منتشر نشده از دوران آیت الله حائری یزدی و آیات ثلاث، برای اول بار با این حقیقت آشنا می شوید که آیت الله خمینی چند سالی شاگرد آقای شریعتمدار هم بوده، و پیش آمدی را نمی شناسیم و نمی یابیم که بخواهد ریشه ی این دشمنی را تامین کند و حتی ادعایی و شایعه ای و استدلالی از سوی تندترین مخالفان آیت الله خمینی و افراطی ترین فدائیان آیت الله شریعتمداری نمی یابیم که این امر را معقول و منطقی بازنماید، و بچگانه خواهد بود که معتقد به رقابتی و هواپرستی اینقدر آشکار و رسوایی در آیت الله خمینی بشویم که با قطع نظر از دیدگاهمان به رتبه ی دینی و اخلاقی ایشان، گمان می کنم در درایت و سیاست و به ویژه تدبیرشان دسبت به عدم وجود بهانه های اختلاف و تفرقه و انتساب انحصارطلبی به شخص ایشان متفق القول باشیم.

اینها وجوه اهمیت این تحقیق است و نتیجه هر چه باشد بی نهایت مهم است، حتی اگر نتیجه گیری عده ای حکم غیر منصفانه و غیر محققانه ی ریاست طلبی و رقابت در قدرت از سوی آیت الله خمینی باشد، باز هم همین امر اهمیتش را کمتر نمی کند چون با انتساب مستقیم و مسلم محدودیت ایشان به آیت الله خمینی، در فرض ناصواب مذکور، تنها مستند قطعی و مسلم و غیر قابل انکاری به دست آمده که می تواند مشروعیت و صداقت و عدالت ایشان را به چالش بکشد.

یادآوری این امر بد نیست که آقایان طاهری خرم آبادی و دوانی و عمید زنجانی هیچ شائبه ی بازی سیاسی و حرکت ضد انقلابی در ایشان نیست و مورد اتفاق آقایان انقلابی فریقین است که از ارکان با ثبات انقلاب و وفاداران به آن در شمارند، اما اخیرا این سه به دفاع از مرحوم آقای شریعتمداری پرداخته و هر سه به شدت از مظلومیت و بی گناهی وی سخن رانده اند، پس تصور نشود که در انداختن این مقال مقوله ای غیر انقلابی و فتنه جویانه است. ضمن تاکید بر ماهیت آکادمیک این تلاش انکار نمی کنم که نتایج مستقیم سیاسی در افراد می تواند داشته باشد و مواضع گوناگونی را ممکن است متاثر سازد، و این مختص به فرقه ای دون فرقه ای نیست، لذا خواهشمندم که با همراهی و همکاری تان در راستای اثبات نظر و منظرتان بکوشید و ما را از دانسته هایتان بی بهره و از اصلاح خطاهایمان ناتوان مپسندید. و جدا امیدوارم و خواستارم که عرائض صادقانه ام را با سمت و سماحتی که از بزرگان انتظار می رود، پاسخ دهید و دگرباره مرا لایق فیلتر شدن و محدود و محبوس شدن یا مستحق تهمت و افتراء و اهانت نیابید.

ضمن اینکه قطعا و مسلما من بی شمار منابع را ندیده ام یا حتی نامشان را نشنیده ام، صادقانه و عاجزانه تقاضا می کنم که اگر مطلبی مرتبط، منبعی مفید، پیوندی، کتابی، یا حتی امری که آورده ولی نفهمیده ام، حتی شخصی که خاطره ای یا دیدگاهی دارد که به کار می آید، از اشاره و راهنمایی دریغ نکنید.

الاقل الاحقر محمد صادق الشجاعی

بعدالتحریر۱: من به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود

پدرم از دنیا رفت... و چون این یادنامه و یاد وی به هم پیوستگی خاصی برای شخص من دارند به نقل خاطره ای از وبلاگم می پردازم که می تواند مکمل این یادداشت باشد:

از آغاز رجب تا آغاز رمضان - که پدرم این مدت را در بیمارستان بود - "من به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود".

واقعیتش که یادنامه آیة الله شریعتمداری را به این نیت نوشتم و درد سرهایش را به جان خریدم که ثوابش را لازم داشتم، به نیت شفای بابا نوشتمش. خلاصه ی این غصه و قصه از این قرار است:

دفعه ی قبلی سکته اش نذر حفظ کل قرآن را کرده بودم که برآورده شد و به معجزه می مانست که از توی فراموشی مطلق همه چیز نه تنها برگشت بلکه این دو سال اخیر روحیه و حافظه اش مانند روزهای پیش از بیماری عالی بود، من هم نذرم را ادا کردم.
دفعه ی قبل ترش هم نذر کرده بودم که یک ماه هر شب جوشن کبیر بخوانم، موثر بود.



بیمارستان میلاد ۱۱۳۸۳ Figure

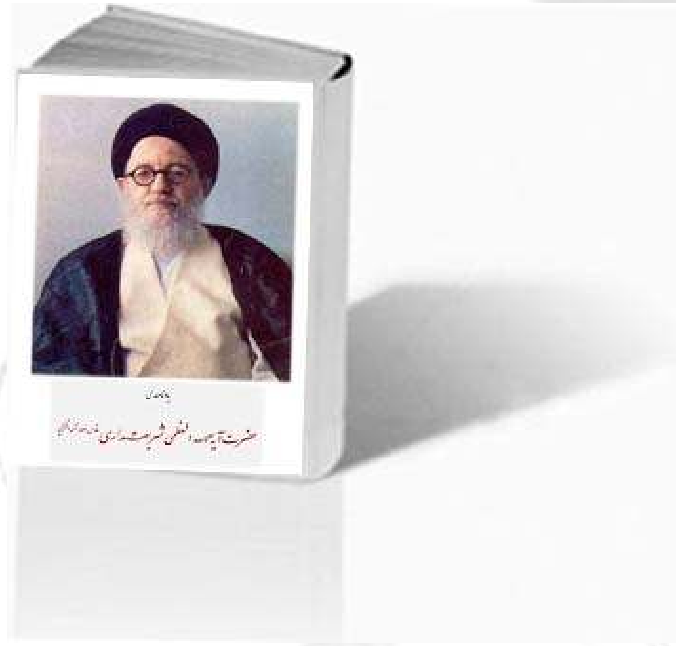
این بار این کار را برگزیدم و سه خواب در این باب دیدم،

شبی که شروع کردم خواب دیدم رفتم که بروم سر خاک آقای شریعتمدار، در را که باز می کنم سید معمم پیری که من فکر کردم لابد آقای شریعتمدارند در را باز کرد و دلداریم داد و گفت برای والد معزز یا معظم دعا می کنم. بعد آقای بهجت را دیدم، پرسید سلامم را به امام صادق رساندی؟ و فرمودند: فرزند فراموش شده ی جدت را احیا کردی و شادش کردی. (از جهت مادری نسب من به موسی بن جعفر علیهما السلام می رسد و ابشان هم موسوی بودند).

خواب دوم و سوم دیشب بود،
از ضعف و خستگی بعد از نماز عشا چرتم برد و دیروز که بیمارستان بودیم بابا خیلی خوب و آرام بود و البته چشمانش به سوی من بود ولی نمی دید ظاهرا و لب هایش را سعی می کرد تکان دهد و به نحو دل آزاری می لرزیدند و صوتی بر نمی آمد ولی من با او حرف زدم و واکنش نشان می داد، لحظه ای که گفتم: *پدرجان، والله در زندگی تا به حال برای خودم چیزی از خدا نخواسته بودم، هرگز، اما ۲ ماه است آنقدر با تضرع دعا کرده ام که اگر یک ذره قابل بودم و لایق، هر خواسته ای که می بود، به دست آمده بود و بر خدا سخت نیست که بر تنهایی م رحم کند*" اشک از چشمانش روان شد. گفتم: *شما غرور منید و افتخارم، اما به حضورتان محتاج ترم، بابای خوبی باشید و زود خوب شید.* لبخند زد و به خواب رفت. بوسیدمش و در آمدم. مادرم هم کلی امیدوار و خوشحال شد.

با این اوصاف خوب و امیدوارکننده دیشب پس از نماز عشا چرتم برد و خواب دیدم باز سر خاک آقای شریعتمدار دارم می روم که بگویم یادنامه کامل شد و ۳ جلد شده که جلد ۳ را واهمه دارم انتشار دهم. این بار خود معظم له را دیدم که بر خلاف من غمگین بودند و سریع مرا بغل کردند و گفتند *از دست من کاری بر نمی آمد و الامن مضایقه ندارم که، چرا کاری نخواستی که شرمنده نشویم.* از خواب پریدم و اصلا ذهنم نرفت سمت بابا و فکر کردم مثلا راجع به امور خودشان باشد که کاری بر نیامد از ایشان در دفاع از خودشان و ...
ساعت را که نگاه کردم ۱۱ و ٤٦ بود و دوباره هم خوابم برد و خواب دیدم که در زندان اوینم و به من می گویند ملاقاتی داری و می گویم نمی خواهم، می گویند *خجالت بکش شیخ! پدرت آمده* و من از خواب می پرم و اذان صبح است و سحری و نماز شفع و وتر را جا مانده ام . پس ازطلوع اولین تلفن زنگ می خورد و فکر می کنم کسی استخاره بخواهد، اما مادرم برداشت و بعد گفت - و گریه نمی گذاشت بگوید. ...
گواهی فوت ساعت ۱۱ و ٤٦ را زده بود....

بعدالتحریر ۲: چرا یادنامه ی آقای شریعتمدار؟



زمانی که در حسرت حوزه و آرزوی طلب و طلبگی می سوختم و پدرم منعم می کرد و اذنم نمی داد، حتی یک بار قم رفتن را روا نمی داشت، یک صبح جمعه که بعد از طلوع خوابیده بودم با جدیت و عجله بیدارم کرد و گفت لباس هایت را تنت کن، برویم قم. گفتم چطور؟ گفت بپوش. در این برهه ی زمانی سخت در رنج بود و اعصابش پریشان بود و خلقش تنگ و لذا اطاعت نمودم.



قبر حضرت آية الله العظمی شریعت مداری قدس الله نفسه الزکية

به حرم که رسیدیم شکست و دیگر از آن جدیت و مقاومت و شدت و خویشتنداریش نشان نبود، با چنان تضرع و گریه ای به درون رفت و چنان دو جوی اشک بر چهره اش جاری بود که هر تکدر مرا نیز شست و برد، بل طاقت نداشتم اینچنین ببینمش، نشستم در آن فرو رفتگی بین دو در مقابل ضریح اما چنان از حالت بابا دلم سوخته بود که نمی توانستم زیارت نامه را با حضور قلب بخوانم. پیرمردی معمم و با هیبت نیز توجهش سخت به او جلب شده بود و وقتی بابا خواست از حرم خارج شود، پیرمرد به اطرافیانش اشاره نمود و کمکش کردند و برخاست و با کمک آنان هم راه می آمد و بابا در حال زار زدن و بوسیدن در بود که سید معمم به او رسید و بر شانه اش زد و من هل شدم، گفتم یعنی چه کار دارد؟ آخر در آن سال ها بابا احتمالا نقض همه ی قواعد را کرده بود که با پیراهن رنگاررنگ و ریش تراشیده و خلاصه خیلی شیک و پیک به قم آمده بود. من هم شتافتم به نزدیکی شان. بابا هم شوکه شده بود احیانا.



سید گفت: *اولا اشتباه نگیر، من خمینی چی نیستم و از وعاظ السلاطین و دارندگان پاس هم نیستم، من شاگرد و خادم و نوکر آقای شریعتمدار بودم*...و این کلمه را به لهجه ی خاصی ادا نمود که من *شرمدار*شنیدم.

ادامه داد: *من مرجع زاده ام و لای مراجع بزرگ شده ام و به هر حال تجربه ای دارم...این تجربه به من میگه که حاجتت را گرفته ای و به خودم اجازه میدم که بهت بگم: همین الآن بدون درنگ مراجعت به موطنت می کنی و دیگر شلوغ هم نکن. خواستی چیزی بخونی یه فاتحه برای ولی نعمت من بخون...برا آقا شرمدار، که افتخار نوکریش رو به دنیا نفروختم...برو*

و بابا هم انگار هیپنوتیزم شده بود و به هر حال با اطمینان صددرصد و خوشحالی از حاجت روا شدن و الحمد لله گفتن و شکرا لله گفتن در راه بازگشت از یک طرف خوشحالم کرده بود و از یک طرف در درون خودم می لرزیدم که نکند روا نشده باشد و بعید بود روا شده باشد...که در این صورت بابا دیگر کاملا زده می شد. رسیدیم تهران و قدرت الهی کار خودش را کرده بود و نمی بایست تعجب داشته باشد و اقلا اعتقادات موید این امور است ولی آن سید و آن نامی که نمی فهمیدمش برایم معما شده بودند.



سال بعد این سید به ولی نعمتش پیوست و آقایش، و اول بار است که خاطره و معمایش را باز می گویم، خاطره ای و ماجرایی که بر من بچه سال سخت اثر نهاد و عمیقا ماندگار شد...و خوشحالم که نوشته ی او را منتشر نمودم و آقایش را به هم نسلانم معرفی نمودم...تشکری نیز شاید باشد...که این خاطره ولو موضع بابا را عوض نکرد ولی وضع را بهتر کرد و مخالفت با آخوندی تبدیل شد به مخالفت با آخوندهایی خاص...

پدرم شرط کرده بود که آن سید را پیدا کنم و از راهنمایی ش استفاده کنم و من هم وفا کردم اما پس از درگذشت او به خواست بابا که برگردم این جواب را دادم:

من آسان نامدم، کآسان روم

چرا زین آستان اینسان روم

برای حق من اینجایم، پدر

مگر حق رفته تا بی آن روم

خداوند رحمت کند حضرت آیة الله سید رضا صدر قدس الله نفسه الزکیة را که پدرم اینچنین تحت تاثیرش قرار گرفته بود و خدا رحمت کند آقای شریعتمدار را که آن مرحوم آنطور به او افتخار می کرد و خدا رحمت کند پدرم را که بیماریش باعث احیای این دو بزرگوار شد و خدا را شاکرم که توانستم نسخه ی منقح و معلّقی از نوشته ی آقای صدر راجع به آقای شریعتمداری را تهیه کنم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

اللهم اغفر لی و لوالدی

و ارحمهما کما ربیانی صغیرا

و اجزهما بالاحسان احسانا

و بالسیئات غفرانا

الاقل محمد صادق الشجاعی ۳ شهر رمضان المبارک

فصل یکم. در زندان ولایت فقیه



حضرت آیت الله سید رضا صدر قدس سره

(۱۳۰۰ در مشهد-۱۱ آبان ۱۳۷۳ در قم)

به اهتمام و تعلیقات:

محمد صادق هنرور شجاعی خویی

۱.۱. مقدمه ی جدید

مقدمه ای که در یکی از دو منبع موجود بود و البته بدون پیوند ها و تاکیدهای ویرایشی ذیل:

این نوشتار توسط مرحوم حضرت *آیت الله سید رضا صدر* که از یاران ونزدیکان مرحوم مظلوم آیت الله شریعتمداری بوده اند نوشته شده است که درباره ی شخصیت آیت الله سید رضا صدر در زیر می خوانیم که:
حضرت آیةالله آقای حاج سید رضا صدر (قدس سره الشریف) حدود سال ۱۳٤۰هجری قمری در شهر مقدس قم دیده به جهان گشود، وی فرزند *حضرت آیة الله العظمی آقا سید صدرالدّین صدر*(ره) یکی از زعمای ثلاثه حوزه علمیه قم پس از وفات مرحوم آیة الله العظمی *حاج شیخ عبد الکریم الحائری یزدی* (ره) و نوه ی دختری *حضرت آیة الله العظمی حاج آقا حسین طباطبائی* (ره) که یکی از مراجع بزرگ به شمار می رفت، می باشد.

حضرت آقای صدر(ره) تحصیلات مقدماتی وسطح ومباحث عالی فقه واصول را نزد والد بزرگوارش و *حضرت آیةالله العظمی آقای بروجردی (ره)* و*حضرت آیةالله آقا شیخ مرتضی حائری (ره)* و*علامه ی طباطبائی* (نویسنده ی *تفسیر المیزان*) ودیگر بزرگان علم وادب فرا گرفت ودرسنین جوانی به مقام عالی *اجتهاد* نائل گردید.
وی از همان اوان تحصلات همواره به درس وبحث وتزکیه وتهذیب نفس اشتغال داشته وهیچ گاه عمر خویش را در راه بطالت وبیکاری هدر نداد, از این روآن بزرگواراز اساتید ارجمند ومحققان برجسته ونویسندگان برازنده ی حوزه ی علمیه ی قم محسوب می گردید.
آن جناب در طول زندگیش خدمت گذار اسلام ومسلمین ومردم محروم وخانواده‌های مستمند بوده ونسبت به مراجع تقلید شیعه ومرزبانان قرآن ومکتب اهلبیت (ع) بی نهایت احترام قائل بود.
روانشاد سید رضا صدر حسب الامر مرجع عالیقدر *حضرت آیة الله العظمی آقا سید کاظم شریعتمداری* (رضوان الله تعالی علیه) در سال ۱۳٤۰ شمسی از قم به تهران رحلت اقامت افکند ودر *مسجد امام حسین (ع)* واقع در میدان امام حسین تهران به اقامه ی نماز جماعت وتدریس وتالیف پرداخت.
آن مرحوم سنین متمادی در شب های پنجشنبه برای طلاب علوم دینی حوزه ی علمیه ی قم در زمینه‌های اخلاق درس هایی تحت عنوان (*استقامت*)، (*دروغ*) و(*حسد*) تدریس می کرده است که مکرر به چاپ رسیده است. تالیفات چاپ شده مانند:

دروغ، *حسد*، *زیر درختان سدر* (مجموعه داستان)، *زن وآزادی*، *راه علی(ع)*، *راه محمّد(ص)* و *در زندان ولایت فقیه* و امثال آن به علاوه مقاله‌هایی که به فارسی وعربی در مجله هایی امثال (*مکتب اسلام*) وغیره نگاشته است.

حضرت آیة الله معظم آقا سید رضا صدر(ره) پس از عمری تلاش وکوشش در راه علم وفضیلت وتربیت شاگردان ونوشتن کتاب وجهاد در راه خدا چراغ زندگیش خاموش ودر زادگاهش کنار *مرقد مطهّر حضرت فاطمه معصومه(س)* آرام گرفت.

یادش گرامی ونامش جاودان

۱.۲. مقدمه ی قدیم

نسخه ی چاپی شب نامه ی آن که در سایت هایی و وبلاگ هایی نیز نقل شده است و متاسفانه از جهات متعدد قابل مناقشه و از نظر لحن نیز قابل درک ولی نامناسب است، این است:

المرجع الشهيد
حضرت آيت الله العظمی شهيد حاج سيد كاظم شريعتمداري (قدّس الله نفسه الزكية)

عالم مبرز و فقيه عامل سيد الفقهاء و استاذ المجتهدين و زين العلماء الراشدين المرجع الأعلى و العلامة الكبرى صاحب المعقول و المنقول الحاج السيد كاظم بن العالم الجليل السيد حسن (م ١٣٣٢ ه ق) بن السيد محمد العلوي الافطسي بروجردي الاصل و تبريزي المولد و المنشاء و قمي المسكن يكي از زعماء بزر گ و فقهاء بي همتاي حوزه علمية قم و مشاهير مراجع تقليد عصر حاضر و از اكابر دانشمندان و فقيهان اسلامي بودند.
نسب شريف ايشان به حضرت امام زين العابدين و سيد الساجدين علي بن الحسين (عليهما السلام) منتهي مي شود. يكي از اجداد حضرتش جناب ابوالقاسم جعفر الحسين بن علي بن الحسن المكفوف ابن الحسن الافطس ابن علي بن الامام علي بن الحسين (عليهم السلام) است كه در شهر بروجرد به امامزاده جعفر معروف مي باشد و مزار مشهوري دارد.
ايشان در سال ١٣٢٢ قمري در تبريز متولد شده و پس از طي مقدمات و سطوح نهائي چندي از مجلس درس مرحوم آيت الله حاج ميرزا صادق و أيت الله حاج ميرزا ابوالحسن انگجي استفاده نمودند و ضمنا سطوح عالي رسائل و مكاسب را تدريس كردند. تا در سال ١٣٤٣ قمري به قم مهاجرت فرمودند و در مجلس درس مرحوم آيت الله العظمی حاج شيخ عبد الكريم حائري يزدي حاضر شدند و علوم معقولرا از مرحوم ميرزا علي اكبر يزدي آموختند و دوبار به نجف اشرف مسافرت كردند و از دروس مرحوم آيت الله العظمی محقق نائيني و المرجع الاعلى آيت الله العظمی سيد ابوالحسن اصفهاني و استاد المتاخرين و المعاصرين آيت الله العظمی آقا ضياء الدين عراقي بهره بردند. سپس بنا به دعوت علماء و فرهيختگان تبريز از عراق به ايران مراجعت فرمودند و تا سال ١٣٦٩ هجري قمري در هر تبريز به دريس خارج فقه و اصول پرداختند .

ثمره يابن تدريس تقريرات متعدد از ايشان بود كه توسط شاگردان فهيم ايشان به نگارشرسيده بود و بارها به زيور طبع آراسته گرديد.
در همان سال به در خواست بعضي از دانشمندان تبريزي مقيم قم به حوزه ى علميه ى قم باز گشتند . معظم له از روز ورودشان به شهر مقدس قم مورد توجه حضرت آيت الله العظمى بروجردي (قدس سره الشريف) بودند و در بسياري از امور با ايشان مشورت نموده و از فكر روشن ايشان استفاده مي نمودند و در زمان رياست آن مرحوم شهريهى خصوصي داده و به بعضي كمك هاي مادي مي نمودند و بعد از وفات مرحوم آيت الله العظمى بروجردي دامن همت به كمر زدند و شهريهى حوزه را برعهده گرفتند و با همكاري بعضي از آيات عظام هم چون آيت الله العظمى مرعشي نجفي، مرتضى حائري، صادق روحاني، گلپايگاني ، داماد، صدر و شبير خاقاني در ظل توجهات حضرت ولي عصر (عجل الله تعالى فرجه الشريف) از سقوط حوزه ى علميه ى قم جلوگير ي كردند بلكه با سعي ايشان و نامبردگان وضع حوزه بهتر از سابق شد و بر تعداد طلاب فهيم حوزه افزوده شد. ايشان در حفظ و صيانت حوزه ى علميه ى قم بزرگ تر ين نقش را ايفا كردند و يك تنه به ساير حوزها در ساير شهرستان ها كمك هاي شاياني مي نمودند. مرجعيت ايشان جهاني بود چون علاوه بر ايران شامل پا كستان، هند، كويت، قطر و لبنان (به سعي و تلاش امام موسى صدر) مي شد.

ايشان حامي مردم از جلادان و خونخواران رژيم شاه و ساواك او بودند و جان صدها نفر را از مر گ نجات دادند. از جملهى آن اشخاص *روح الله خميني* بود و چون او اجتهادي نداشت و حكومت پهلوي قصد اعدام وي را در سر مى پروراند *آيت الله العظمى شريعتمداري* با تهديد شاه و اعطاي برگه ى اجتهاد به *خميني* و همراه نمودن مراجع تقليد شيعه هم چون آيت الله العظمى *مرعشي نجفي* و آيت الله العظمى *حاج آقا احمد خونساري* و آيت الله العظمى *حاج آقا صادق روحاني* و بزرگان و فرهيختگان ملي مذهبي، وى را از مرگ نجات دادند* . ايشان در به ثمر رسيدن انقلاب نقش كليدي را ايفا نمودند و به ياري مردم مظلوم ايران شتافتند و از هيچ كمكي دريغ نمي نمودند.

شهادت

ايشان پس از پيروزي انقلاب هم چون گذشته به راه نمايي مردم و ايستادگي در برابر ظلم و ستم مشغول شدند ولي طالبان مقام و قدرت، تحمل اعتراضات ايشان را نداشتند و به مقام منيع مرجعيت ايشان اهانت ها نمودند و به نام اسلام به نبرد حقيقت اسلام روي آوردند و به ايشان ظلم ها و ستم هاي بي شماري روا داشتند و بسيار از دوستان و مقلدين ايشان را به شهادت رساندند و مجتهدين فراواني را كه در محضر ايشان تلمذ نمودند سال ها به زندان انداختند و ستمي بر مرجعيت شيعه نمودند كه نمي توان در تاريخ تشيع به جز عصر معصومين شبيهى براي آن يافت.
بسياري از مريدان ايشان تا به امروز در زندان ولايت فقيهي كه *روح الله خميني* بدعت گذار آن بود به سر مي برند و از بسياري ديگر از مفقودين خبري در دست نيست. واقعه ى شهادت ايشان را مرحوم آيت الله *سيد رضا صدر* (قدس سره) در كتاب ـ *در زندان ولايت فقيه* ـ به خوبي بيان نمودند.

* به نامه ى سر گشاده ى فيلسوف بزرگ فرانسوي (*ميشل فوكو*) به مرحوم *مهندس بازرگان* كه در مجموعه ى ٤ جلدي خود يعني ـ گفته ها و نوشته ها ـ در بخش سال ۱۹۷۹ ميلادي آمده مراجعه شود.

۱.۰۳. یادگار دودمان اصیل علم و اجتهاد و مرجعیت

منبع



به قلم علی حجتی کرمانی

به مناسبت سالگرد علامه محقق حضرت آیت الله معظم سیدرضا صدر قدس سره

یکسال از رحلت مصیبت بار و جانسوز عالم ربّانی، الگوی علم و تقوی، ذریه شایستهٔ رسول خدا(ص)، بقیه السلف الصالح، مروج راستین آئین پاک محمدی(ص)، مرزبان راستین مرزهای خونبار تشیع، عظیم الحسب والنسب[۱] یادگار دودمان هزارسالهٔ علم و اجتهاد و مرجعیت، فرزند ارشد مرجع عالیمقام تقلید و زعیم دهه های ۱۰ و ۲۰ حوزه علمیه قم آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر(ره)، حجت الحق والدین آیت الله معظم سیدرضا صدر (قدس سره) گذشت...

و پس از گذشت روزها و شب های غمبار سال گذشته، هنوز غم و درد فراق آن عزیز سفر کرده بر جان و دلمان سنگینی می کند و چه ناباورانه و دردناک جای خالی او را نظاره می کنیم!...

.. و آنچه را که ذیلاً می خوانید تنها سرشک خامهٔ فرزند سوکمند اوست که بر گونه های صفحات کاغذ می غلطد... و در صفحات «تاریخ و فرهنگ معاصر» مجله پربار و وزین حوزه علمیه قم ثبت می گردد...

***

۱. شریف الحسب

... او رفت و چونان نیاکان پاک و پاک سرشتش به لقاء الله پیوست! «دنیا و مافیها»! را به چیزی نگرفت و مال و مقام و زر و زیور آن را به اهلش واگذارد و خود بیش از نیم قرن به کسب علم و معرفت و کمالات اخلاقی و خصائص انسانی، همت گماشت و به راستی چه مجدانه و حریص در راه تحصیل دانش و شناخت، سر از پا نمی شناخت و تا واپسین لحظات حیات پرثمر و پرافتخارش، باز هم کوشا و پویا در راستای تحصیل و تدریس و تحقیق معارف اسلامی و فقه و علوم آل محمد(ص)، می گفت و می شنید و قلم می زد و پژوهش می نمود و لذت می برد و زبان حال و قالش هماره این بود که: این الملوک وابناء الملوک!، کجایند پادشاهان و فرزندان پادشاهان که بیایند، مشاهده کنند و ببینند، لذّت چیست؟....

... او رفت در حالیکه متجاوز از نیم قرن در حوزه علمیه قم (که پدر بزرگوارش مرجع گرانقدر حضرت آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر، پس از آیت الله مؤسس در شکل وصی آن مرحوم، از نخستین نگاهبانان راستین و با درایت و نیرومندش بود) به تلّمذ و تحصیل و تدریس و تربیت و آموزش، پرداخت و علاوه بر علوم رائج حوزوی، طلاب را در زمینهٔ آگاهی به ادبیات و تاریخ و تفسیر و علوم قرآنی و اخلاق و مسایل سیاسی و اجتماعی، تحریص و تشویق نمود، از مغنی و مطول درس داد... تا رسایل و مکاسب و کفایه و سطوح عالیه و منظومه ملاهادی سبزواری و در ۲۵ سال اخیر خارج فقه و اصول و اسفار ملاصدرا و شفا و ارشادت شیخ الرئیس بوعلی سینا...

منظومهٔ حکمت را نزد امام الحکماء والفقهاء حضرت امام خمینی(قدس سره) فرا گرفت و به همراه فیلسوف گرانمایه معاصر آیت الله حاج شیخ مهدی حائری یزدی، جزو نخستین تلامیذ فلسفهٔ آن حضرت بود...

متجاوز از دو دهه در بیرونی پدر گرانقدرش شب های پنجشنبه جلسات اخلاقی باشکوهی را ترتیب داد که طلاب جوان پروانه وار دور شمع وجودش را می گرفتند و از اخلاق علمی و عملی آن بزرگ مرد بهره می جستند که هنوز در سراسر کشور شاگردان این نشست ها وجود دارند و از حال و هوا و معنویت و تأثیر سخنان وی که نشأت گرفته از کتاب و سنت بود، با شیرینی و صلوات شگفت آوری، یاد می کنند!؟ و به طور کلی اینک در شهرها، قصبات و حتی قریه های ایران کمتر شخصیت روحانی پیدا می شود که به نحوی از انحاء، شاگردی آیت الله صدر را نکرده باشد و شاید به ضرس قاطع بتوان ادعا کرد که از زمان تأسیس حوزهٔ علمیه قم به دست باکفایت مرحوم آیت الله العظمی حائری یزدی در شمار معدود و مبرزترین اساتیدی بود که شاگردان فراوانی را در زمینه های گونه گون علوم اسلامی به کشور امام صادق(ع) تحویل داد.

در زمینه «زهد و تقوی و وارستگی و تواضع و بی اعتنایی به ذخارف دنیا، به ویژه جاه و مقام و حب ریاست و...» همین قدر بس که بگویم هم اکنون که متجاوز از ۲۷ سال است به مصاهرت این خاندان بزرگ و عریق، مفتخر گشته

ام و علیرغم اختلافات فکری که در زمینه های سیاسی و اجتماعی با هم داشتیم، روز به روز بر علاقه و محبت و ارادتم نسبت به وی هم در موارد «علم و فضل و اطلاعات و جامعیت» و هم در موارد «تقوی و پرهیزکاری سطح بالای وی» افزوده می گشت.۵

من بارها این مطلب را با برخی از آشنایان و دوستان اهل دلم در میان گذارده ام: در تمامی عمرم و با همهٔ ارتباطی که با مجامع و حوزه های علمی و بزرگان علم و دین داشتم، دو نفر را در همهٔ زندگی ام مشاهده کردم که با «بیت المال = وجوهات شرعیه» چونان مار و عقرب رفتار می کردند: که یکی از آن دو، مرحوم آیت الله حاج سید رضا صدر(ره) بود! خدایش او را مورد غفران و کرم واسعه اش قرار دهد که در چه مستوای پرشکوهی و در چه درجهٔ متعالی و بلندی همانند دودمان با کرامتش به «دنیا و مال و مقام»! پشت پا زده بود و عزّت نفس، ایمان و و شرافتش را بر در ارباب بی وفا و بی مروّت دنیا، حتی یک «آن» قربانی نکرد، تا آنجا که در شکلی شگفت انگیز و بهت آور تا آخرین روزهای عمر با برکت، پربار و باثمرش، در سطحی پایین تر از زندگی یک «طلبهٔ معمولی»! می زیست و در مقاطع فراوانی از حیات انسانی ـ اسلامی پرشکوه و پر از فراز و نشیبش، حتی با عسرت روزگار می گذراند! و من در این متجاوز از ربع قرن که از نزدیک شاهد تمامی ابعاد و جوانب زندگی او بودم، کمتر دوره ای را سراغ داشتم که مقروض نباشد!

***

آیت الله سید رضا صدر در مقیاسی در خور یک انسان غیر معصوم از پیروان جدش امام امیرالمؤمنین علی(ع) بود که می فرمود: یا دنیا! غُرّی غَیری!، گول دنیا را نخورد و هیچگاه با ابناءِ روزگار دم خور نشد، تبلور و تجسمی از کلام بلند امام علی(ع): کُونُوا دُعاةَ النّاسِ بِغَیرِ اَلِسَنَتُکُم، بود، با نفاق و دورویی و ریاکاری و شرک جلّی و خفی! خصم و دشمنی آشتی ناپذیر بود، از علماء سوء و ریاکاران عالم نما! بیزاری و دوری می جست و خود به راستی «اسوهٔ» صفا و صداقت و وفا و صراحت، ایمان و اخلاص، صافی و پاکی و نزاهت و ظاهر باطن یکی بود و به حق یکی از مصادیق بارز: انّ الزمان لمثله لعقیم...

در انجام تکالیف شرعیه (آنطور که خود تشخیص می داد)، از خود بیخود و بدون ملاحظه بود و به هیچ وجه شأن و مقام و پرستیژ را در نظر نمی گرفت؟! و لذا در همان حال که کتاب های علمی دقیق و پژوهشگرانه ای که اوج نظرات فقهی و فلسفی او را می نمود، از قبیل «الاجتهاد والتقلید» و «الفلسفه العلیا» و «نگاهی به نظرات فقهی شیخ طوسی» را به نگارش می کشید و منتشر می ساخت، زمانی هم که احساس می کرد باید برای جد مظلومش ثامن الحجج حضرت علی بن موسی الرضا (علیه آلاف التحیته و الثناء)، زیارتنامه ای بنویسد، خویشتن خویش را در حد یک زیارتنامه نویس معمولی قرار می داد و زیارتنامه مزبور را بدون ملاحظات شرک آلود «آقایی»!! بدون محابا می نوشت و یا با آن مقام ممتاز علمی که کتاب هایی چون: محمد فی القرآن، المسیح فی القرآن، تفسیر سورهٔ حجرات، حسن یوسف و اربعون و مأ تا مسئله (تمرین ۲٤۰ مسئلهٔ فقهی که اگر کسی حتی قسمت کمی از آنها را حل کند به طور قطع مجتهد است (خطی) حاشیه بر منظومهٔ حکمت، حاشیه بر اسفار ملاصدرا ـ نفائس الاصول، بحثی دربارهٔ سه قاعدهٔ تجاوز، حیلوله و فراغ، موسوعه فقه اهل البیت(ع)، فلسفهٔ آزاد و... را به رشتهٔ تحریر در می آورد. آنگاه که تعهد تبلیغی و ارشادیش اقتضا می کند باز هم بدون هر گونه ملاحظات شرک آلود، با کمال رشادت قلم به دست گرفته کتاب هایی چونان: زن و آزادی، بانوی کربلا، مرد وفا، زیر درختان سدر، حسد،

استقامت، دروغ، پیشوای شهیدان، راه محمد(ص)، راه علی(ع)، راه مهدی(عج)، خلیفه رسول الله(ص) و... را می نگارد...
دیگر نمی دانم دربارهٔ این عالم عامل جامع متقی چه بنویسم؟ چیزهای زیادی دارم که همهٔ آنها برای همگان جنبه تنبّه و عبرت دارد و برای جامعهٔ امروز ما که به شدت نیازمند «سیمای فرزانگان» است، از باب گشودن فصلی از داستان سراسر نور و قداست «راستان» تاریخ... به شدت ضرور به نظر می رسد، اما بهتر آنست به همین مختصر بسنده نموده و تفصیل را به کتابی که در نظر دارم پیرامون زندگی آن مرحوم بنویسم، واگذارم، البته به شرط موفقیت و سلامتی! و بقاء عمر؟....

لکن، همهٔ آنچه را که برشمردم با همه اندکی و اختصار از «مقولهٔ» حسب ایشان بود و یا صحیح تر، گوشهٔ کوتاهی از منش و شیوهٔ زندگی آن مرحوم، ولی دربارهٔ «شرافت نسب» مرحوم آیت الله حاج آقا رضا صدر(قدس سره) نیز با اختصاری که ذیلاً ملاحظه خواهید فرمود اکتفا نموده و تفصیل را به کتاب های تراجم از قبیل «الذریعه، امل الآمل، اعیان الشیعه، ریحانه الادب، گنجینهٔ دانشوران، ریاض العلماء، روضات الجنات و...» ارجاع می دهم.
***

۲. شریف النسب

خلد آشیان، علامه محقق مرحوم آیت الله منظم حاج سید رضا صدر، فرزند مرجع بزرگ شیعه و یکی از زعماء حوزه علمیه قم در دوران خفقان رضاخانی، آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر، فرزند آیت الله العظمی مرجع علی الاطلاق جهان تشیع سید اسماعیل صدر، فرزند آیت الله سید صدرالدین از علماء و بزرگان نامی خطه «جبل عامل»، در جنوب لبنان، می باشد... جد اعلای مرحوم «آیت الله سید رضا صدر(ره)»، سید صالح شرف الدین در قریه «شحور» نزدیکی شهر «صور» در جنوب لبنان در سنهٔ ۱۱۲۲ هجری متولد گردید(۱) و در همان روستا اقامت داشت و از دانشمندان جلیل القدر دینی به شمار می آمد...

خاندان صدر و شرف الدین که از بنی اعمام یکدیگر و از عریق ترین و اصیل ترین خاندان های شریف و بزرگ جهان تشیع می باشند، بر طبق اظهار نظر فقیه و رجالی معروف معاصر، آیت الله العظمی سید موسی شبیری زنجانی: تا مرحوم «سید صالح شرف الدین»، تمامی اعضاء این خاندان به «شرف الدین» اشتهار داشتند، اما پس از آن مرحوم، که فرزند فقیه و بزرگوارش، آیت الله فی العالمین السید صدرالدین بن صالح موسوی عاملی، به مقام مرجعیت و ریاست شیعه نایل آمد و در شهر اصفهان (که به قول علامه متبحر سید حسن صدر در آن روزگار «دار العلم و محطّ رحال اهل الفضل» بود،(۲) مرجع تدریس و قضاء و رتق و فتق امور شد، آن طور که باز بنا به گفتهٔ پژوهشگر فوق: «لا یتقدم علیه احد علی الاطلاق»(۳) ، این تیره از خاندان شرف الدین، به «صدر» مشهور شدند...
بر طبق ضبط کتب رجال و تراجم مرحوم آیت الله سید رضا صدر از سادات موسوی و با ۳۲ واسطه به امام همام حضرت موسی به جعفر علیه السلام می رسند و با ۳۷ واسطه به امام امیرالمؤمنین علی(ع) و جدهٔ بزرگوارش

فاطمۀ اطهر سلام الله علیها، متصل می گردند. شجرۀ طیبه را کتاب های: «اعیان الشیعه، الذریعه، روضات الجنات، الامل الآمل، تکله اَمَل الآمل، الکرام البردة، ریاض العلماء، و فیات الاعیان، نقباء البشر و...» با اندکی اختلاف آورده اند . وی مزرعه ای را در قریه «معرکه» از روستاهای صور خریداری کرد و در همین مزرعه بود که فرزندش «سید صدرالدین» دیده به جهان گشود...

«سید صالح شرف الدین» در معرکۀ «احمد جراز» که بر ضد علمای شیعۀ جبل عامل طغیان کرده بود وارد نبرد شد و لشکریان جرارا! «جراز» فرزند بزرگ او را به نام «سید هبه الدین» در سن ۲۱ سالگی در مقابل منزل پدرش در قریه «شحور» و جلوی چشمان حیرت زده و اشک آلود پدر به قتل رساندند؟! و سپس «سید صالح شرف الدین» را دستگیر نموده و به زندان افکندند....

هنوز ۹ ماه از مدت زندانش در «عکا» باقی مانده بود که موفق به فرار شد و به سوی عراق رهسپار گشت و در نجف اشرف، در جوار مرقد مطهر امیرالمؤمنین(ع) اقامت گزید...

علامۀ محقق «سید حسن صدر» در این باره چنین می نویسد:

«احمد جراز سید صالح و تعدادی از علماء دین را در زندانی محبوس ساخته بود که شب و روز تشخیص داده نمی شد، آن طور که نمی توانستند اوقات نماز را بشناسند... سید صالح مشغول خواندن «دعای طاترومی» که در المهج روایت شده است، شد، به زودی خداوند گشایشی فرمود و سید به اتفاق ٦ نفر از زندانیان دیگر از زندان مخوف جراز در سنۀ ۱۱۹۷، آزاد شدند...»

پس از مدتی برادرش سید محمد و همسرش و دو فرزند سید صدرالدین و سید محمدعلی به وی ملحق گشتند...

جد دیگر مرحوم «آیت الله سید رضا صدر»، آیت الله سید صدرالدین ابن سید صالح شرف الدین موسوی عاملی بود که در سنۀ ۱۱۹۳ هجری در قریه «قشیب» از قریه های جبل عامل متولد گردید و در زمرۀ مجتهدان طراز نخست عصر خویش درآمد و با صبیه مجتهد بزرگ و نام آور مرحوم آیت الله العظمی شیخ جعفر کاشف الغطاء ازدواج نموده و پس از چندی به کشور ایران کوچ نموده و در شهر اصفهان که در آن روزگار دارالعلم و محط رحال اهل فضل و دانش بود، رحل اقامت گسترد و سالها در این شهر مرجع طراز اول تدریس و قضاء و فتوی بود و تعدادی از مشاهیر علما، همانند شیخ مرتضی انصاری، میرزا هاشم چهارسوقی و برادرش صاحب «الروضات»، و سید محمد شفیع صاحب «الروضة البیهته» از او بهره های علمی گرفته و روایت کرده اند...

می نویسند آنگاه که سید صدرالدین از اصفهان به نجف اشرف مراجعت نمود، شیخ محمد حسن صاحب جواهر و شیخ جعفر کاشف الغطاء که هر دو از مراجع بزرگ و شیخ الاسلام نجف بودند، با وی معامله، استاد و شاگردی می کردند و چه بسا از وی علم نیز فرا گرفته باشند.

از مرحوم سید صدرالدین ٥ فرزند که همگان از علماء دین بودند به یادگار ماند که کوچکترین آنها «سید اسماعیل» بود که از ایران در سنۀ ۱۲۸۱ به عراق رفت و در حوزۀ نجف اشرف اقامت گزید و در نزد علامه شیخ مرتضی انصاری و استاد بزرگ میرزای شیرازی (صاحب فتوای تنباکو) و شیخ راضی و شیخ مهدی آل کاشف الغطاء تلمذ نمود. اما در سال های آخر منحصراً فقه و اصول را نزد میرزای بزرگ می آموخت و پس از مهاجرت میرزا به شهر سامراء، سید اسماعیل نیز در التزام استاد به آن شهر رفت و در صف مبرزترین شاگردان میرزا در آخرین روزهای عمر استاد، از وی

بهره گرفت. میرزای شیرازی در سال ۱۳۱۲ وفات یافت و مرجعیت عامّهٔ امامیّه به سید اسماعیل که در آن عصر به «السید الصدر» شهرت یافته بود، انتقال یافت.

سید اسماعیل در مقام مرجعیت کل جهان تشیع در سنهٔ ۱۳۳۸ هجری وفات یافت و ٤ فرزند عالم و گرانقدر از وی به جای ماند که دومین آنها: «آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر» پدر بزرگوار مرحوم «آیت الله سیدرضا صدر» و امام موسی صدر رهبر مفقود شدهٔ شیعیان لبنان در لیبی قذافی، بود. وی پس از رهبری نهضت های مترقی عراق، به ایران مهاجرت نمود و در خراسان (مشهد مقدس) متوطن شد و با صبیه مرجع بزرگ «آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی قمی»، بی بی صفیه (مادر مرحوم آیت الله حاج آقا رضا که هنوز در قید حیات هستند و پس از آن همه مصائب و مرگ عزیزان، اینک در مرگ فرزند ارشدش با حالتی رقت بار و جگرگداز به سوک نشسته است.)، ازدواج کرد... و پس از سال ها تدریس و خدمت و اقامهٔ جماعت در مسجد جامع گوهرشاد، به دعوت مؤسس عظیم الشأن حوزه علمیه قم «آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی» به منظور معاونت معظم له در اداره حوزه علمیه، به قم رفت و به عنوان مرجعی بزرگ و رکنی از ارکان حوزه علمیه قم اشتهار یافت و پس از سالها زعامت، به ویژه پس از رحلت مؤسس حوزه و خدمات شایانی به مردم و طلاب، در روز شنبه ۱۹ ربیع الثانی سنهٔ ۱۳۷۳ هجری قمری (۱۳۳٤ شمسی) در شهر قم به لقاء الله پیوست و ۱۰ فرزند از خود به جای گذارد، سه فرزند ذکور و ۷ فرزند اناث: فرزندان ذکور آن مرجع بزرگ به ترتیب سن عبارتند از:

۱-مرحوم آیت الله معظم، محقق و مدرس عالیقدر، حاج سید رضا صدر (رضوان الله علیه)

۲-سلالة السادات جناب آقای حاج سید علی صدر (دام عمره)

۳-امام موسی صدر، رهبر عالیقدر و مفقود شدهٔ شیعیان لبنان

دامادهای مکرم و معزّز مرحوم آیت الله سید صدرالدین صدر به قرار زیر می باشند:

۱-حضرت حجت الاسلام والمسلمین، آیت الله حاج سید محمدباقر طباطبایی بروجردی (مشهور به سلطانی) اب الزوجهٔ بزرگوار حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید احمد خمینی

۲-مرجع شهید آیت الله العظمی سید محمد باقر صدر(فرزند مرحوم آیت الله سید حیدر صدر، عموی آیت الله سیدرضا صدر)

۳-مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی صدر عاملی (از بنی اعمام مرحوم آیت الله صدر)

٤-مرحوم حاج مصطفی فیروزان

٥-مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ هادی عبادی طالقانی

٦-حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی اکبر صادقی (اب الزوجه مکرم حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید محمد خاتمی وزیر اسبق وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)

۷-استاد سید حسین شرف الدین (از بنی اعمام مرحوم آیت الله صدر)

۳.آثار و فرزندان مرحوم آیت الله سید رضا صدر

مرحوم آیت الله حاج سید رضا صدر علاوه بر کار تدریس و تعلیم و تربیت و خطابه، قلمی روان و نثری قوی و دارای سبک داشت، رسالات و مقالات مختلفی را در زمینه های گونه گون به رشتهٔ تحریر درآورده که هر کدام از آنها کاشف از تسلط آن مرحوم به نثر فارسی و عربی و جامعیت وی در رشته های متفاوت علمی و ادبی می باشد.

آثار چاپ شدۀ آن علامۀ فقید عبارتند از:

۱-الاجتهاد و التقلید (فقه استدلالی) ـ چاپ بیروت
۲-الفلسفه العلیا (حکمت متعالیه) ـ چاپ بیروت
۳-المسیح فی القرآن ـ چاپ بیروت
٤-محمدٌ فی القرآن
٥-العداله فی الفقه
٦-ارث الزوجه عند الامامیه (فقه استدلالی)
۷-یوم الانسانیه (حدیث غدیر)
۸-مقدمۀ نهج الحق
۹-مقدمۀ غایه المرام علامه بحرانی
۱۰-نگاهی به آثار فقهی شیخ طوسی
۱۱-قرآن شناسی
۱۲ ـ ۱۳. راه محمد(ص) (دو جلد)
١٤. راه علی (ع)
١٥. تفسیر سورۀ حجرات
١٦. حسن یوسف (این کتاب به عربی ترجمه شده و در بیروت چاپ گردیده است)
١٧. راه قرآن
١٨. پیشوای شهیدان
١٩. بانوی کربلا
٢٠. فلسفۀ آزاد
٢١. استقامت
٢٢. دروغ
٢٣. حسد
٢٤. زن و آزادی
٢٥. زیارتنامۀ حضرت رضا(ع)
٢٦. سخنان سران کمونیسم دربارۀ خدا!
٢٧. مرد وفا
٢٨. زیر درختان سیدر
٢٩. مقدمۀ نامۀ دانشوران

آثار ارزندۀ خطی مرحوم آیت الله صدر که آرزو داریم هرچه زودتر با همت فرزندان، نزدیکان و ارادتمندانشان، به دست طبع و نشر سپرده شود، به قرار زیر می باشند:

٣٠. اربعون و مأتامسئله (٢٥٠ تمرین فقهی که در تاریخ فقه بی نظیر می باشد! و در مقدمۀ آن مرقوم داشته اند: (اگر شخصی حتی اندکی از این مسایل را حل کند، به طور قطع مجتهد است)
٣١. القعلیقه علی عروة الوثقی
٣٢. صحائف فی الفلسفه (حاشیه بر منظومۀ ملاهادی سبزواری)
٣٣. حاشیه بر اسفار صدرالمتالهین

۳٤. الجهاد والثورة
۳٥. الفقه علی مذهب اهل البیت (ع) (کتاب الصلوة)
۳٦. نفائس الاصول
۳۷. القواعد الثلاث (قاعدهٔ تجاوز، قاعدهٔ فراغ و قاعدهٔ حیلوله)
۳۸. رسالةٌ فی الاجزاء
۳۹. رسالةٌ فی مقدمه الواجب
٤۰. رسالةٌ فی حکم نجاسه الباطن
٤۱. رسالةٌ فی شبهه العبائیّه
٤۲. رسالةٌ فی ملاقی لاحد اطراف الشبهه المحصوره
٤۳. المتفق والمفترق
٤٤. خواجه نصیر الدین طوسی
٤٥. درست و نادرست
٤٦. سبد
٤۷. راه مهدی
٤۸. خلیفهٔ رسول الله(ص)
٤۹. برهان صدیقین
٥۰. دیوان شعر

---

۱ . اصطلاح: «عظیم الحسب و شریف النسب» از متن تلگراف تسلیت رهبر انقلاب اسلامی ایران به فرزند برومند مرحوم آیت الله صدر، دکتر سید محمد صدر، اصطیاد! گردید.

یادداشت ها :
۱-«کان تولده سنه اثنتین و عشرین و مائه بعدالالف فی قریه شحور من بلاد بشارة من بلاد جبل عامل. و امّه بنت الشیخ الحر صاحب الوسایل... (ر.ک «تکمله امل الآمل / السید حسن الصدر / ص ۲۰۲.)
۲-تکمله امل الآمل / ص ۲۳٤.
۳-تکمله امل الآمل / ص ۲۳۷.

منبع : فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر شماره ۱۳و



۱.۴. متن کتاب در زندان ولایت فقیه

حضرت آیت الله سید رضا صدر قدس سره

(۱۳۰۰ در مشهد-۱۱ آبان۱۳۷۳ در قم)

به اهتمام و تعلیقات:

محمد صادق هنرور شجاعی خویی

بسمه تعالی

در زندان ولایت فقیه

هفده شب از چنته ی ماه رجب بیرون ریخته شده بود و تعطیلات نوروزی پایان یافته بود وشام شنبه با هیجدهم رجب ١٤٠٦ با شب یکشنبه دهم فروردین ١٣٦٥ همآغوش بودند ومن در اثر کسالت در تهران مانده به قم نرفته بودم واز انجام برنامه‌ام که باید روزهای تحصیلی را در حوزه ی علمیه بگذرانم، محروم بودم چون درس ها از شنبه شروع مي شد واز این شروع بهره‌ای نداشتم ولابد شاگردانم خوش حال بودند.

ساعت از ده گذشته بود که زنگ در به صدا در آمد، در خانه باز شد و آقایان *حاج سید جلال امامی* و *حاج میر جلیل منیبی* و *حاج موسی شیخزادگان* و *حاج مهدی‌دواتگران* و *حاج اکبرمراغه‌چی*، پنج تن بودند که درون خانه شدند، دو عدد پنج وهفت در میان یکان های اعداد، قابل بخش بر دو وسه وچهار نیستند ونصف صحیح وثلث صحیح وربع صحیح ندارند.

این پنج تن چنین گفتند: آمده‌ایم که وصیت شفاهی مرجعی عالی مقام را که در بیمارستان بستری است وما اصغا کرده‌ایم، شهادت دهیم:

> مرا در قم در حسینیه‌ام غسل دهید، آقای صدر بر من نماز بخواند ومرا در حرم دفن کنید واگر نگذاشتند در حسینیه‌ام دفن کنید...

ودر ضمن سخن در باره ی نویسنده اظهار لطفی کرده، سخنی گفته بودند که به منزله ی دلیل بر وصیتشان بود، که از نوشتن خودداري مي شود.

آقای امامی[1] داماد آن حضرت مي باشد و دانشوری است عالي مقام، *آقای منیبی*[2] عموزاده ی آن حضرت و برادر همسرشان وبازرگانی است امین، بقیه ی آقایان از دوستان نزديك آن حضرت ودر زمره ی بازرگانانند.

----- صفحه ی ٢ -----

دو شبی از این قضیه گذشت که به عیادت آن مرد بزرگ رفتم که در *بیمارستان مهرداد* در بخش (*سی سی یو*) بستری بود. بالابر مرا به طبقه ی چهارم برد. *آقای حائری*[۳] برادر بیمار معظم درب سالن (سی سی یو) را برای من گشود و به اتاق بیمار ... راهنماییم کرد. تخت بیمار را خم کرده بودند تا بتواند تکیه بدهد. وسیله‌اي برای راحتی تنفس بر بینی او گذارده بودند. تلویزیون بالای سر از سلامتی قلب وزنده‌دلی وی خبر میداد ولی قلب سالم با وجود آنکه کلیه ی راست را بیماری فرا گرفته بود واز کبد گذشته به ریه سرایت کرده بود، چه می تواند بکند؟ قلب فرمانده است، وقتی سربازان فرمانده بیمار ونا توان باشند، کاری از دستش ساخته نیست.

سرطان کلیه ی راست را تسخیر کرده واز کبد گذشته سپاهیانش وارد ریه شده‌اند به طوري که آسانی تنفس را از بیمار سلب کرده وبیمار را به سوی مرگ می برند وقلب از دفاع ناتوان است.

----- صفحه ی ۳ -----

دیدگان روشن‌بین ودوراندیش بیمار روی هم بود ولی به خواب نرفته بود، شاید دیگر نمي خواست جهان وجهانیان را ببیند.

آقای *حائری* برادر را صدا زد وگفت: آقای صدر آمده‌اند... دیدگانش باز شد وبا لبخند شیرینی که ویژه ی حضرتش بود سلام مرا پاسخ داد. مبلی که در گوشه ی اتاق قرار داشت به کنار تخت کشیده شد، بر آن نشستم. از عیادت کردن من خشنود شد چون غریب بود وارادتمندان ودوستانش از عیادتش ممنوع بودند، با آنکه عیادت مریض در اسلام محمدی مستحب است واز سنن اکیده ی این دین است.

چرا چنین کردند؟ چرا عیادتش را ممنوع ساختند؟ اگر مردم از او عیادت می کردند چه مي شد؟ او که قدرت بر سخن نداشت.

چرا نگذاشتند پسرش [٤] در دقایق واپسین عمر پدر، چند کلمه‌ای با پدر سخن بگوید؟ اگر این پسر با این پدر سخن می گفت چه مي شد؟ آیا این عدل اسلامی است؟!
سخنم را با بیمار معظم چنین آغاز کردم: اجازه بدهید هفت سوره ی حمد برای شفای شما بخوانم وحمدها را خواندم ولی از شفا اثری ندیدم و معجزه‌ای لازم بود که از دست من وامثال من ساخته نیست.

سوره‌های حمد که به پایان رسید، با چهره‌ای گشاده به من اظهار مهر کرد وفرمود: خیلی ممنونم. بدین بسنده نکرد وگفت: خیلی مرحمت فرمودید. آنگاه سخن از سفر درمانی به *اروپا* با نزدیکان ایشان به میان آمد، معلوم شد رهبر موافقت نکرده است. چرا؟ اگر می رفت به اروپا چه مي شد؟ او دیگر تاب وتوان مصاحبه وملاقات نداشت[٥].

از سنن اسلام محمدی است که عیادت کننده نزد بیمار کمتر بماند، مگر آنکه بیمار خودش بخواهد ملاقات طول بکشد، ولی پزشکان اجازه نمی دهند که کسی در سی سی یو از بیمار ملاقات کند، چون به سود بیمار نیست. پس با طولانی شدن ملاقات صد در صد موافقت نداشتند.

بر سر دو راهی قرار داشتم از نظری بیمار معظم دوست مي داشت نزدش بمانم، ولی بیماری او چنین اجازه‌ای نمي داد. به هر حال مصلحت را بر عواطف ترجیح دادم و برخاستم از نزد بیمار بیرون شدم و دیگر براي همیشه او را ندیدم.

----- صفحه ی ٤ -----

سال ها بود که حضرتش را ندیده بودم؛ او در خانه‌اش زندانی شده بود و کسی حق ملاقات با وی نداشت و اگر از کوچه‌اش مي گذشت دیوارهایش سر می شکست.**Error! Reference source not found.**[٦]. او در زمان خود پناه بی پناهان بود وامید امیدواران، چه بسیار زندانی را از زندان نجات داد، چه تیره بختانی را سعید ساخت.

پس از زنداني شدن، قائم مقامی نداشت و پناهی برای بی پناهان درکار نبود. گاه پناه خاندان و وابستگان من بودم و من قدرتی نداشتم تا پناه آنان بشوم، وای به حال مردمی که بی پناهی پناه آنان بشود.

برای نجاتش از زندان بسیار کوشیدیم. نخست به وسیله ی *آقای موسوی اردبیلی*[٧] پیام دادم که من آماده ی حل این مشکل هستم، نظرتان را بگویید. سپس پیام های من به وسیله ی آقای *حاج سید محمد صادق لواسانی*[٨]بود. این مرد شریف پیام های مرا با خوش رویی استقبال مي کرد ومي رسانید وپاسخ می آورد، ولی نتوانستم برای رهایی آن مرد بزرگ کاری کنم. تقدیر با تدبیر هماهنگ نبود وکوشش ثمر نداد.

يك سال پیش *دکتر باهر* بیماری کلیه ی راست را تشخیص داده بود واگر در همان موقع آوردن بیمار به تهران مجاز بود و یا بردنش به خارج از کشور آزاد بود، از رشد و نمو بیماری جلوگیری مي شد و شاید چند سالي بر عمرش افزوده می گشت، ولی نه تهرانش آوردند ونه به خارج از کشورش بردند. چرا؟! [٨]

پس از گذشت سال بیماری سخت شد و درد دل شدید، بیمار را آزار مي داد. با کوشش بسیار و التماس های بي شمار به تهران آورده شد، ولی نوشدارو به وقت نرسید. در این هنگام پسرش [٩] خواست از آلمان با پدر صحبت کند واحوالی پرسد، نگذاشتند! چرا نگذاشتند؟! با آنکه طبق همه ی قوانین جهانی بستگان نزديك زندانی، حق ملاقات با وی دارند به ویژه آن زندانی که در راه مرگ باشد وبخواهد وصیت کند، چه مي شد پدری گرانمایه در بستر مرگ که آرزوی دیدار پسر را دارد بدین آرزو برسد؟ و با گوش نوای دلربای فرزند را بشنود؟! چه مي شد فرزند آواره وسرگردانی که سال ها دور از پدر ومادر در بلاد غربت به سر برده آهنگ پدر پیر را در دم مرگ بشنود؟ اسلام محمدی چنین اجازه‌ای را نمیدهد؟

اویس قرنی برای آنکه از مادرش دور نشود از دیدار رسول خدا محروم گردید. او برای زیارت پیامبر رحمت به مدینه آمد ولی پیامبر در مدینه نبود واز مادر اجازه ی توقف نداشت وبه زودي برگشت چون پیامبر به اطاعت از مادرش امر داده

بود، آن هم مادری که کافر بود. گویند پیامبر که به مدینه برگشت فرمود: بوی رحمان را می شنوم چه کسی اینجا بود؟ عرض شد: جوانی ژنده پوش از یمن برای زیارت حضرتت آمده بود وموفق نشد... اویس تا مادرش زنده بود خدمت مادر کرد ودر هیچ يك از جهادهای رسول شرکت نداشت. پس از مرگ مادر به خدمت علی (علیه السلام) پیوست. مرگ مادرش پس از وفات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) رخ داد[۹].

----- صفحه ی ٥ -----

ندانستم زیست بیمار گرانقدر در بیمارستان چقدر طول کشید، حضرتش را که به بیمارستان بردند، دارندگان پاس (*پاسدار*) در حضور او تلفن را از اطاقش برداشته بیرون بردند! چرا؟ بیمار حق تلفن با کسی ندارد، زندانی نبایستی با کسی سخن گوید! آیا تصرف در مال کسی را بدون اجازه ی صاحبش جائز مي دانستند؟[۱۰] اسلام محمدی چنین اجازه‌ای را نمي دهد.

بستری شدن او در بیمارستان برای پزشکان سر افرازی وبرای پرستاران دل خوشی بود. همگی آرزوی بهبودی او را داشتند ولی کدام آرزومندی به آرزوي خود رسید؟ ارادتمندان می رفتند در پشت دیوار بیمارستان ویا در کنار آسانسور می نشستند شاید لحظه‌ای او را ببینند.

او سازنده بود وآینده نگر وسازندگان در اجتماع های عقب افتاده در زمان حیات خیری نمی بینند واین جهان از پاداش آنها ناتوان است وموفقیت از آن ویرانگران است. کسانی که *کمونیزم* را برای کشورهای عقب افتاده ارمغان می برند ویرانگرند نه سازنده، از این رو موقعیتی کسب می کنند. *چه‌گوارا* که بت آمریکای مرکزی بود ویرانگر بود، پس از پیروزی *فیدل‌کاسترو* در کوبا نتوانست با او بسازد، *آلنده* در شیلی پس از آنکه حکومت را در دست گرفت نتوانست سازندگی کند، ضد کمونست *پینوشه* را بر او مسلط ساخت.

----- صفحه ی ٦ -----

شام پنجشنبه ۲۳ رجب بود، مي خواستم برای نماز شام وخفتن وضو بسازم که خبر آوردند آن مرد بزرگ این جهان را بدرود کرده.

وه چه مرگ مقدسی! در شب جمعه! در ماه رجب! پس از بیماری دردناك! پس از زندانی طولانی! آن هم در ولایت غربت! ودر حال غربت!

نمازهای دوگانه را به هریگانه به جا آوردم وبه سوی بیمارستان ره سپار شدم. بیمارستان مهرداد در *خیابان میرعماد* قرار دارد واز خیابان های فرعی جنوبی شمالی تهران می باشد. کسانی را دیدم که برای تشییع آمده بودند ولی در بیمارستان را به روی آنها بسته بودند، آنها هم اتوموبیل‌های خود را در کنار خیابان پارك کرده وخود در پیاده‌رو با غمی آلوده به خاموشی در انتظار بسر می بردند. چرا در بیمارستان را به روی تشییع کنندگان بسته بودند، مگر تشییع از مومن سید غریب در اسلام حرام است؟!

از نخستین در بیمارستان گذشتم، دومین در به روی من بسته شد، درد پای من اجازه ی ایستادن پشت در را نمي داد، دوستان صندلی آوردند بر آن نشستم. نشستن من در آنجا انعکاس خوبی برای آنها نداشت، اصرار مردم هم برای باز کردن در بر آن افزوده شد، سرانجام در باز کردند ومن به درون شدم.

سکوتی آمیخته به اندوه پزشکان وپرستاران وکارمندان را فرا گرفته بود. در آن هنگام ضجه‌ای همگانی از خیابان بلند شد وسکوت شکست.

بانویی از این خاندان آمده بود ومی گریست و خانم ها هم با او وهمآهنگی می کردند، در را باز کردند وآن بانو به درون آمد. دیری نپایید که خبری یافتم؛ *مي خواهند جنازه را از درب مخفی بیمارستان به وسیله ی آمبولانس خارج کنند ومشایعین را در عملی انجام شده قرار دهند وچنین کردند!*

چرا؟ مگر تشییع در اسلام گناه است!؟ آن هم جنازه ی عالم! سید! پسر فاطمه! جنازه ی زندانیان و اعدامیان را به بستگان تحویل مي دهند. ولی این جنازه استثنائی بود! آمبولانس با سرعت شدید به سوی قم به راه افتاد ما هم در پی جنازه روان شدیم، ماشین ما سرعتی نداشت در نتیجه از آمبولانس عقب افتادیم وندانستیم جنازه را کجا بردند.

----- صفحه ی ۷ -----

نمي دانم این فرمان هیجده ماده‌ای از سوی چه کسی صادر شده بود:

۱ـ جنازه ی شریعتمداری به بازماندگانش تحویل نشود.
۲ـ از جنازه‌اش تشییع نشود.
۳ـ به وصیتش عمل نشود.
٤ـ در حسینیه‌اش غسل داده نشود.
٥ـ سید رضا صدر بر او نماز نخواند.
٦ـ در حرم قم دفن نشود.
۷ـ در حسینیه‌اش دفن نشود.
۸ـ از اقامه ومجالس ختم برای او ممانعت شود.
۹ـ اگر کسی برای او اقامه ی عزا کرد زندانی شود.
۱۰ـ کسی که روز وفات امام هفتم پیراهن سیاه بر تن داشت دستگیر گردد.
۱۱ـ سید رضا صدر که برای تسلیت مصیبت زدگان رفته بود زندانی شود.
۱۲ـ پسر شریعتمداری در دم مرگ پدر حق سخن با پدر ندارد.
۱۳ـ تلگراف های تسلیت به مخاطبین نرسد.
١٤ـ کسی حق ندارد به خانه ی مصیبت زدگان برود.

۱۵ـ مجلس هفته وچهل نبایستی برای او تشکیل شود.
۱٦ـ صدای گریه نبایستی از خانه‌اش بلند شود.
۱۷ـ روضه‌خوانی نباید برای مصیبت زدگان روضه بخواند.
۱۸ـ مصیبت زدگان اگر نزد کسی شکایت کنند ضد انقلاب خواهند بود.

آیا این فرمان صد در صد مطابق اسلام است؟!

----- صفحه ی ۸ -----

نیمه‌های شب بود که به قم رسیدیم. یکسره به خانه ی بی صاحب رفتیم. خبر دادند جنازه را آمبولانس به غسالخانه ی *بهشت معصومه* برده تا در آنجا غسل دهند وگفته‌اند نباید *سید رضا صدر* بر آن نماز بخواند، آقای *امامی* که از داماد گذشته، فرزند به حق آن مرد بزرگ به حساب می آمد پیشنهاد کرد به آقای *گلپایگانی*[۱۱] تلفن کنید تا وساطت کند وبه وصیتش عمل شود وشما بر جنازه نماز بخوانید. گفتم کار صحیحی نیست این کار ممکن است برای آقای گلپایگانی ناراحتی ایجاد کند[۱۲]. باری با کسانی که از بستگان ونزدیکان متوفی برای شرکت در مراسم از تهران آمده بودند، به سوی بهشت معصومه ره سپار شدیم. باران بند آمده بود وهوا کمی رطوبت داشت وماه تازه می خواست نیمرخی از خود نشان دهد وتماشاچی باشد چون بیدار بود وکسانی که صلاحیت برای تماشا داشتند همگی در خواب بودند.
بهشت معصومه در کنار راه تهران قم قرار دارد ومسافری که از قم به تهران می رود، در دست راست خود آن را می بیند. سر دو راهی رسیدیم که به سوی راست منحرف شده به بهشت معصومه وارد شویم. دارندگان پاس راه را بر ما سد کردند و نگذاشتند بدانجا برویم! چرا؟

اگر چند تن انگشت شمار در پشت دیوار غسالخانه در آن تاریکی شب به انتظار جنازه می ایستادند چه می شد؟

در این هنگام ماشین بنز ششصد بی نمره‌ای رسید و به سوی بهشت معصومه دوید و از رفتن آن جلوگیری نشد، ما بنز نداشتیم!

اندکی گفتگو شد ومذاکراتی به وقوع پیوست و نتیجه نداد و ممانعت برداشته نشد و سرانجام به ما چنین گفتند: ما جنازه را غسل داده به منزل می آوریم.

وما رفتیم، ولی آنان چنان نکردند. آیا در اسلام دروغ جایز است؟! آیا هتك مسلمان روا است؟!

----- صفحه ی ۹ -----

جنازه غسل داده مي شود وبه آقای *امامی* پیشنهاد مي شود که بر جنازه نماز بخواند، او نمی پذیرد ومی گوید: بر حسب وصیت آقا، صدر بایستی نماز بخوانند.

مي گويند: او نبایستی نماز بخواند واگر تو نماز نخوانی کس دیگر را می گوییم نماز بخواند.

سر انجام آقای *امامی* نماز مي خواند. *مصادره ی اموال را شنیده بودیم، مصادره ی نماز را ندیده بودیم، مصادره ی وصیت را نیز نشنیده بودیم ولی به چشم خود دیدیم!!* نماز میت در اسلام محمدی بایستی با اجازه ی ولی میت باشد، اگر وصیتی در کار نباشد. در صورت وصیت بایستی بدان عمل شود چون اجرای آن واجب است. جنازه را پس از غسل به *قبرستان ابوحسین* [۱۳] می برند ودر غرفه‌ای که دو روز پیش از مرگ تعیین شده به خاك می سپارند - *در کنار دستشوئي عمومی* قرار دارد....

اگر جنازه را به بازمندگان در آن تاریکی شب تحویل مي دادند چه مي شد؟ جنازه ی شهید ما مرحوم *سید محمد باقر صدر* [۱٤] را صدام پس از اعدام به بستگان تحویل داد.

حضرت صادق ﷺ بر جنازه ی عمویش *زید* که بر سر دار بود نماز خواند و *بنی امیه* از نمازش جلوگیری نکردند.

در آن شب که شب جمعه بود مردم بسیاری *نماز لیلة‌الدفن* خواندند و در شب شنبه هم، از نظر احتیاط که شاید دفن پس از سپیده دم باشد.

----- صفحه ی ۱۰ -----

بامداد جمعه برای شرکت در مصیبت به سوی بازمندگان رفتم درب خانه بسته بود. چرا؟

زنگ را به صدا درآوردم، پاسخی نشنیدم، دگر بار زنگ را به صدا درآوردم، بازهم پاسخی نشنیدم، ولی از کوبیدن دست بر نداشتم تا عاقبت در باز شد و به درون راه یافتم.

سوته‌دلان را دیدم گرد هم نشسته وبه قرآن پناه برده وشصت پاره قرآن را در میان نهاده بودند. یکی قرآن می خواند، دگری می گریست، سومی در سکوتی فرو رفته بود، آن یکی سر به زیر انداخته، به زمین نگاه می کرد، هر کسی حالتی به خود گرفته بود، ولی همگی در غم به سر می بردند. آری نمود غم رنگ ها دارد.

گفتم: روضه خوانی خبر کنید تا روضه بخواند وخانم ها بگریند.

گفتند: ممنوع است. فرمان صادر شده نبایستی صدای گریه از خانه بلند شود!!!

آیا گریه کردن برای مصیبت زده در اسلام محمدی حرام است؟! اگر مصیبت زدگان ناله می کردند و زاری می زدند چه زیانی به دستگاه می رسید؟ شاید هم به سود دستگاه بود. چون خودداری از گریه ایجاد عقده میکند وانفجار عقده، خطرناك خواهد بود.

بهره‌ای از زمان با مصیبت زدگان شرکت کردم، نمي دانم؛ تنوانستم دلی به دست بیاورم و دل شکستگان را آرامشی بخشم.

سراغ یکی از دوستان را گرفتم، گفتند به منزل آقای *رستگاری*[۱۵]رفته است، چون ایشان مجلس ختمی برقرار کرده، بنا شد ما هم برویم در آن مجلس شرکت کنیم.

آقای *رستگاری* از فضلای مازندرانی حوزه ی علمیه قم است وتفسیری بر قرآن به زبان عربی نوشته است، مشتمل بر شصت جلد که ۲۱ جلد آن به چاپ رسیده است[۱٦]. نام برده در مجلس آقای *شریعتمداری* حاضر مي شد ونسبت به او عشق می ورزید و پس از زندانی شدن آقا در تفسیرش از او یاد کرده و انتقاد کرده[۱۷] و همین موجب شد که چند ماه زندانی گردد.

اکنون اقامه ی مجلس عزا کرده است و همین سبب شد که دگر باره برای مدتی نامحدود زندانی شود[۱۸].

آیا اقامه ی مجلس عزا در وفات مرجع تقلید گناه است؟! واستحقاق زندان نامحدود دارد؟! آیا اسلام چنین حکمی مي کند؟! ای اسلام به نام تو چه ها می کنند؟!

----- صفحه ی ۱۱ -----

در بیرون خانه ی آقای *رستگاری* جمعیتی انبوه دیدم که در دو کنار کوچه با دیده‌های اشك بار ایستاده بودند، چون در خانه جا نبود فضای حیاط از کثرت جمعیت پر بود. همگی ایستاده بودند و با صدا می گریستند در اثر کثرت مردم کسی نمي توانست بنشیند ویا عبور کند. قطره‌های اشك همچون باران می بارید ولی به زمین نمی رسید وبر تن‌ها ولباس ها می ریخت. روضه‌خوانی در کار نبود، خود مردم نوحه‌گری کرده وزاری می کردند. ضجه وزاری از در ودیوار بلند بود هر کسی برای خود آهنگی داشت ونوایی در کارش بود، ودر عین حال همه باهم هماهنگ بودند.

مردم راه دادند وکوچه‌ای باز کردند. کوچه‌ای که دیوارهایش گوشتی بود، دیوارهایی که چشم داشتند، زبان داشتند، سخن می گفتند، می فهمیدند ومی دانستند چه شده، چه می بینند، چه می شنوند وچه باید بکنند.

از فضای حیاط گذشتم از پله‌ها بالا شدم به درون کتابخانه قدم نهادم همه جا از سوگواران پر بود پله‌ها پر، اطاق ها پر، چشم ها از اشك پر، قلب ها از خون پر، شیون بلند بود همگی می گریستند ومی زاریدند من هم با آنها هماهنگ شدم وخودداری نتوانستم، گریستن آغاز کردم.

وه که گریه چه چیز خوبی است، غم را تسکین میدهد آتش دل را خاموش میکند، خون دل را از دیده برون می ریزد تا از انفجار جلوگیری کند. نیروها اگر متراکم بشوند خطر انفجار دارند، اشك نمي گذارد نیروی دل زندانی گردد، راه را برایش باز کرده تا هرکجا مي خواهد برود. گریه مقداری آرامش برای جمعیت ارمغان آورد. آقای *اعتمادی*[۱۹] از موقعیت استفاده کرده ودستور داد قرآن بیاورند، اطاعت شد. سی پاره های قرآن را آوردند همگی به قرآن پناه بردند. ناله وزاری به قرآن خواندن مبدل شد. قرآن برای زنده آرامش است وبرای مرده آمرزش وبرای دوجهان آسایش.

قرآن ها که خوانده شد پیشنهاد کردند بدین مضمون: اجازه مي دهید دسته جمعی حرکت کنیم وبه سوی منزل آقای شریعتمداری برویم؟

در شرق اسلامی از دیر زمان رسم شده که دسته‌های عزا راه می اندازد ودر وفات علما ودانشوران از واجبات احترام مي باشد. اجازه ندادم چون مي دانستم که مامورین انتظامی دستور جلوگیری دارند ومن احساس خطر کردم مبادا جمعیت مقاومت کنند که مي کردند و قطره ی خونی ریخته شود *ومن مسئول خون در برابر خدا باشم* .

مردم بسیار داغ بودند وبه حد اعلا عصبانی وخشمناك وآماده ی هرگونه مقاومت، اگر این پیشنهاد عملی مي شد نمي دانم چه مي شد. مسئولیت با کسی بود که اجازه داده بود.

آنها هم جواب پاداش مرا دادند! شاید سزاوار چنان پاداشی بودم!

برخاستم از منزل آقای رستگاری بیرون شدم. مشارالیه بیش از مقدار انتظار مراسم احترام را بجا آورد که حسن اخلاق را نشان مي داد.

گروهی در پی من روان شدند، رفتیم تا به نخستین زنجیر منزل آقای شریعتمداری رسیدیم، در آنجا روی به مردم کردم گفتم: خواهش مي کنم آقایان در پی کار خود بروند و به دنبال من نیایند... اطاعت کردند وپراکنده شدند وبه دنبال کار خود رفتند. دگرباره نزد مصیبت زدگان شدم ودر سوگ آنها شرکت کردم. اندی به ظهر مانده بود که رخصت گرفته از آنجا بیرون شدم ونیاز به استراحت داشتم.

----- صفحه ی ۱۲ -----

در قم یکی دو ساعت به نماز شام مانده وقت پذیرائي من از آقایان است. در خانه باز است وصلای عام برقرار.

آن روز عصر بسیاری از آقایان آمدند که سوگوار بودند ولی مسی نمی کردند. دل های ارادتمندان آن مرد بزرگ آکنده از غم بود وپر از اندوه. هرکدام سوره ی حمدی قرائت میکردند وپیامی برای جسمی که تبدیل به روح شده می فرستادند. چه پیام لطیفی! برای زنده آرامش وبرای مرده آمرزش. لبخندی در لبان کسی ندیدم ولی اشکی بسیار در

دیده‌ها مي درخشيد، از اقامه ی مجلس عزا جلوگيری شد. اگر مجالس عزا اقامه مي شد چه مي شد. قرآنی خوانده ميشد واشكی جاری ودل هايی از غم خالی مي گردد.

----- صفحه ی ۱۳ -----

روز ديگر شد. روز شنبه، روز شهادت *حضرت موسی كاظم* (ع) عجب تصادفی. آيا ميان اين كاظم وآن كاظم رابطه‌ای برقرار بود؟ آيا حياتشان به يكديگر شباهت داشت؟ آيا مماتشان همانند بود؟ حضرت كاظم را خليفه ی وقت به نام اسلام دستگير كرد وسال ها به زندان انداخت وسرانجام كرد. حضرتش ششمين نواده ی پيامبر اسلام وهفتمين وصی آن حضرت وپيشوای بزرگ انسان ها بود. پاكيزه‌ترين فرد زمان ودانشورترين مرد روزگار بود. آقای شريعتمداری هم نامش كاظم بود، از سلاله ی پيامبر اسلام، شايد حكومت وقت وجودش را برای اسلام زيان بخش مي ديد كه سال ها وی را زندانی كرد وسرانجام چنانكه مي دانند به خاكش سپرد واز اقامه ی مجالس ترحيم وعزا برای او جلوگيری شد.

در آن روز بسياری از مردم از ديگر شهرها به قم آمدند. چون شهر قم مزار دخت *حضرت كاظم* (ع) مي باشد تا سالروز شهادت آن حضرت را زنده بدارند واز روان پاك وروح مقدسش بهره‌ای برگيرند.

مزار آن حضرت در شهر *كاظمين* در كنار *بغداد* قرار دارد ومزاری است عظيم. بامدادان آقای حاج *سيد صادق خلخالی* [۲۰] كه از تهران آمده بود نزد من آمد، ايشان امام جماعت *مسجد اعظم تهران* هستند و پيش از آن در بغداد اقامه ی جماعت می كردند. صداميان حضرتش را از *بغداد* رانده بودند.

پرسيدم: ميل داريد به منزل آقای شريعتمداری برويم؟ استقبال كرد ـ در خدمت ايشان بدان سو راهی شديم. سر كوچه كه رسيديم پاسداری ترك زبان كه هنوز چهره‌اش به گرد آلوده نشده بود ونوجوانی كوتاه قد وفربه بود راه را بر ما سد كرد. من هم خواستم سد را بردارم وگفتم: بايستی بروم. بگومگو در گرفت، مقاومت من وجلوگيری او سبب شد كه در *خيابان ارم* جمعيتی جمع شوند وموجب هراس دستگاه حاكمه گرديد. پاسبان ها دخالت كردند و از مردم خواستند متفرق شوند آنها هم متفرق شدند.

دگر باره جمعيت متراكم شد وپی در پی بر آن افزوده می گشت وپاسبان دستور پراكنده شدن مي دادند. در اين هنگام به پاسدار جوان گفتم: چه شغل مقدسی داری! مي خواهی عاقبت به خير بشوی! رنگ چهره‌اش قرمز شد وقرمزتر.

سرانجام از پس كوچه كه مقر فرماندهی بود اجازه صادر شد ومنع برداشته گرديد با آقای *خلخالی* به درون خانه ی مصيبت زدگان شديم وبا سوگواران هماهنگ شديم. چرا از رفتن ما جلوگيری كردند؟ مگر شركت در مصيبت مصيبت زدگان گناه است؟

مقداری که از نشستن ما در آنجا گذشت *آقای عباسی* پیامی از دارندگان پاس برای من آوردند! آیا ایشان در ابلاغ این پیام مجبور بودند؟ آیا مي توانستند از ابلاغ پیام ابا کنند؟ پیام چنین بود: "ما با آقای صدر وقتی از خانه بیرون شدند کاری داریم." منظور از کار روشن بود کسی که خربزه مي خورد باید پای لرز آن بنشیند... از خانه بیرون آمدم و بر پله ی در خانه نشستم وگفتم: کارتان را بگوئید. گفتند: بدانجا بیائید واطاقك چوبی مقر فرماندهی را نشان دادند. بدانجا رفتم ودر آنجا نشستم و گفتم: کارتان را بگوئید.

گفتند: فرمانده ما مي خواهد با شما ملاقات کند. گفتم: بیاید اینجا حرفش را بزند.

گفتند: نمي شود... شما باید بروید. گفتم: نمی آیم، اگر ملاقات است اینجا بیاید واگر می خواهید به زندان ببرید سخنی است دیگر. گفتند: آری چنین است و پاسداری چاق وتنومند سخن بی ادبانه گفت وجسارتی کرد. پاسخی بدو ندادم.

اتومبیل پیکانی آوردند ومرا در صندلی عقب سوار کردند. پاسداری در جلو من نشست و پاسداری در کنارم راننده فرمانده این دو تن بود و آنها تحت فرمان وی. نامش را نپرسیدم واگر می پرسیدم شاید نمی گفت.

پیکان سیاه رنگ از خیابان *ارم*[۲۱] گذشت، به خیابان کنار رودخانه رسید، خیابانی که در زمان گذشته به نام پدرم [۲۱] نامیده مي شد ولی پس از پیروزی انقلاب نام اورا محو کردند وبه نام دگری [۲۲] کردندش.

از پل رودخانه که گذشتیم، راننده گفت: آقا عمامه‌تان را بردارید... گفتم: چنین کاری نخواهد شد ومن این کار را نمی کنم. شما اگر مي خواهید بردارید... آنان از مردم می ترسیدند که مرا می بردند. من که از کسی نمی ترسیدم. نافرمانی من در فرمانده عصبانیتی ایجاد کرد وخونسردی به خرج داد مقدار دیگر که راه رفتیم: گفت: به روی صندلی جلو خم شوید!! این دستور هم اجرا نگردید. کسانی که می گویند "ما در قلب ملت جا داریم" چرا از سوار کردن همچو منی در ماشین خودشان شرم دارند؟! *این همان کسانی هستند که در چند سال پیش مورد استقبال ملت بودند ودر دل ها جای داشتند وامروز از مردم بیم دارند.*

پیکان به میدان جلو ایستگاه راه آهن رسید جایي که ساواك آریامهری در آنجا قرار داشت واکنون جایگاه ساواك *"ولایت فقیه"* می باشد. چه زمین مقدسی... راننده پیاده شد پنجره‌ای را که پرده‌ای بر آن آویخته بود کوبید درب بزرگ باز شد وماشین به درون رفت وایستاد. مرا پیاده کردند، به زودي مردی دوید و با لنگی چشمان مرا بست. گویا آقایان چشم بینا را خوش ندارند وبابینانی مطلوبشان می باشد.

شاعری گرانمایه که او را ندیده‌ام در این باب شعری سروده:

از بستن حق بین تو شد لنگ خجل
با لنگ کجا بسته شود دیده ی دل
جز این دو سه تن کور دل مهر گسل
کس چشمه ی خورشید نیندود به گل

راننده دست مرا گرفت وکور کورانه می برد به جایی که خاطر خواهش بود.
پس از برداشتن چند گام گفت اینجا صندلی است بنشینید. لابد می خواست احکام اسلام را پیاده کنند... در آن فضای باز وبارانی بر روی صندلی نشستم. هوا سرد بود و رطوبی وتازه از بیماری ریه برخاسته بودم. احساس سرما کردم وخطر سرما خودن را دگر باره با چشم می دیدم، با آنکه چشمانم را بسته بودند، چیزی نگفتم، زبان را نیز بستم آنها چشم را بستند ومن زبان را. کسی را نمی دیدم که با وی سخنی بگویم، شاید سزاوار چنین شکنجه‌ای بودم، چون در سوگ مصیبت زدگانی ارجمند شرکت کرده بودم وبدانها تسلیت داده بودم وانقلابی را بر ضد انقلاب خنثی ساخته بودم ونگذاشته بودم درگیری ایجاد شود.

---- صفحه ی ١٤ -----

زمانی گذشت ودگرباره راننده به سراغم آمد ودست مرا گرفت وگفت بفرمایید. کورکورانه گام بر مي داشتم وبه سوئی مي رفتم تا به جائی رسیدیم. گفت: اینجا پله است، پا بر پله نهادم، پله ی دوم را که پیمودم به درون اطاقی رهنمون شدم. گفت: اینجا صندلی است بنشینید. بر صندلی نشستم- این دومین صندلی من بود.

دارنده ی پاس در آنجا بود، لنگ را از چشم من باز کرد وبا چشم بندی سیاه دیدگان مرا بست. *سبب ترجیح چشمبند را بر لنگ ندانستم*. دومین باری بود که چشمم را می بستند وبینائی را از من می گرفتند. شاید می خواست مرا مانند خود کنند واز حقیقت‌بینی محروم سازند، هرچند دیده ی حقیقت‌بین بستنی نیست. یا می خواست که آنها را نشناسم، چون از شناخته شدن می گریزند. چرا؟ با آنکه بشرها آرزوی شناسایی همگانی دارند ودر این راه مي خواهند از رسانه‌های گروهی وفردی استفاده کنند. پس چرا نمي خواهند شناخته شوند؟
دیده ی من گناهی نکرده که بستندش. خودم هم گناهی نداشتم که در بند افتادم. سر را با دیدگان بسته بر دسته ی عصا نهادم تا عصا را تکیه‌گاه سر قرار دهم. عصا مرا در ایستادن كمك است، در راه رفتن كمك است، در نشستن كمك است ودر برخاستن كمك.

با دیدگان بسته دور را مي دیدم، آینده را مي دیدم. آیا آنها چنین قدرتی دارند؟ با آنکه انواع واقسام قدرت را در اختیار دارند. اگر اندکی دوربینی داشتند به چنین مشکلاتی دچار نمي شدند. آیا گمان مي کنند که هر مشکلی را با زور می توان حل کرد. عجب اشتباهی! زور حلاّل مشکلات نیست.

اندکی با دست چشمبند را بالا بردم، چون دست راهنمای نابینایان است. سمت راست میزی دیدم وسمت چپ میزی دیگر وکسی در پشت آن نبود. جلوی رو جفت پایی را دیدم که در کنار در ایستاده بود، شاید همان کس بود که دستش چشم مرا بسته بود. او چه فکر مي کرد و من چه فکر مي کردم، او ایستاده ومن نشسته، او مامور بود و خود را معذور مي دانست. شاید هم چنین می پنداشت که به اسلام خدمت مي کند. ولی من به اسلام چه کرده بودم؟ او مامور معذور و من محبوس نا معذور، او خودش با رضا ورغبت آمده بود، مرا آوردند بدون رضا ورغبت. آیا در اینجا اجتماع دو نقیض محقق شده بود؟ چون رضا را بدون رضا آوردند. در این سودا کدام سود مي بریم؟ آیا من یا او؟ یا فرمانده او؟! زمانی گذشت ومن چشم بسته بودم. اگر چشم های من بسته بود دیده ی حق باز بود. حضرتش مرا

مي ديد، دستگيركننده ى مرا مي ديد، در بنده كننده ى مرا ميديد، فرمانده زندان كردن مرا مي ديد. حضرتش مي ديد كه به نام دين او چه كردند وچه مي كنند. ذات مقدسش نامتناهى است، عملش نامتناهى، صبرش نامتناهى.

----- صفحه ى ١٥ -----

زمانى گذشت، راننده به درون شد ودست مرا گرفت وبيرون برد و به اطاقى ديگر رسانيد وگفت: اكنون مي توانيد چشم‌بند را از چشم خود برداريد. سپس گفت: ناهار قرمه‌سبزى داريم بياورم؟ نپذيرفتم وگفتم ميل ندارم و واقعاً هم ميل نداشتم. از پيشنهاد آوردن ناهار روشن شد كه توقف به طول خواهد انجاميد. به نظارت اطاق پرداختم و سمت راست خود بر زمين نگريستم، چند قطره خون ريخته ديدم. شايد رنگ بود وخون نبود.

يك صندلى رو به گوشه ى اطاق قرار داشت كه اگر كسى بر آن مى نشست، بشتش با طاق بود. در سمت چپ من، بر ديوار عكس مرحوم *باهنر* و آقاى *خمينى* را زده بودند، آقاى خمينى در لباس خانه بود. بار دگر احساس سرما كردم ونياز به پوشش پشمين داشتم.

پتوى لهستانى كه روى نيمكت قرار داشت، برداشتم وبه خود پيچيدم و بر زمين نشستم. اگر پتو از صوف خالص بود من صوفى شده بدون آنكه در حلقه ى درويشان داخل شوم.

ساعتى بدان حال ماندم. سپس قرآن را برداشته، به قرآن خوانى پرداختم. نخست سوره ى مباركه يوسف را خواندم وبه حضرتش تقديم كردم و از روح مقدسش يارى طلبيدم . آن حضرت هم مثل من بي گناه زندانى شده بود ومزه ى زندان را چشيده بود. تفاوت اين بود كه حضرتش در زندانِ كافر بود ومن در زندانِ مسلمان. رابطه اى ويژه نيز با آن حضرت داشتم، كتابى بود كه در شرح حال آن فرشته ى ملكوتى نوشته بودم .

سپس به خواندن سوره مباركه اسرى پرداختم. وقتى اين سوره را از برداشتم ولى در آن روز از رو خواندم و به حضرت *امام موسى كاظم* (عليه السلام) تقديم داشته از آن وجود مقدس كمك خواستم چون آن حضرت نيز مزه ى زندان را چشيده بود ونام من در فهرستى قرار داشت كه نام حضرت سرلوحه ى آن بود و به نام اسلام حضرتش را زندانى كرده بودند. آن حضرت زندانى خلافت بود من زندانى ولايت فقيه. آن روز بيست وپنجمين روز ماه رجب وروز شهادت آن حضرت بود، رابطه‌اى طبيعى نيز ميان من وحضرتش برقرار بود، چون سيد موسوى هستم ونسب من به آن حضرت مى رسد.

هارون، خليفه ى وقت بر سر مزار جدش رسول خدا رفت وگفت: فرزندت در ميان مسلمان ها شايعه پراكنى مى كند، من براى حفظ وحدت اسلام او را زندانى مى كنم. آيا مقصودش از حفظ وحدت، حفظ حكومتش بود؟

----- صفحه ى ١٦ -----

ساعت ها در زندان گذشت ومن جز استغاثه به درگاه حضرت احديت كارى نداشتم. من از بيرون زندان آگاه نبودم، چنانكه كسى هم از حال من با خبر نبود. البته مامورين انتظامى آگاه بودند. پنج ساعت از ظهر گذشته بود كه درب زندان قفلش باز شد و جوانى داخل گرديد، قلم خودكار بر دست داشت ودسته‌اى كاغذ يادداشت. نخست سلام كرد وجواب شنيد، همانكه ديد روى زمين نشسته‌ام پرسيد: چرا؟ گفتم: سرما بر من فشار آورد. خواستم خود را گرم

کنم... گفت: مگر شوفاژ کار نمي کند؟ ودستش را به روی شوفاژ برد دید سرد است. سپس گفت: مناسب نیست من روی صندلی بنشینم، شما روی زمین. گفتم: اجازه مي دهیم شما روی صندلی بنشینید.
آنگاه پرسید: به شما جسارتی نشد وکسی جسارتی نکرده است؟ گفتم: چرا، پاسداری هنگام دستگیری جسارتی کرد وسخنی بی ادبانه گفت، پرسید چه گفت؟ گفتم: یادم نیست، چون نمي خواهم دروغ بگویم از نقلش ابا دارم شاید خطا باشد .
گویا اصل دستگیری جسارت نبود! فرمان عمامه برداشتن جسارت نبود! فرمان خم شدن به روی صندلی جسارت نبود! لنگ بستن بر چشم جسارت نبود! لنگی که در گرمابه بر جای دیگر مي بندند! بستن چشم بند سیاه جسارت نبود! زندانی کردن جسارت نبود! آیا این کارها در اسلام محمدی گناه نیست؟

سپس به باز جويي پرداخت وبا لحنی خشونت آمیز پرسید:
این پی گیری شما از جریان آقا شریعمتداری در زمان حیات وممات ایشان چه ریشه‌ای داشته است؟

من دارای نقطه ضعفی هستم وآن این است که بی کسان وستم دیدگان وشکست خودرگان را یاری می کنم چنانچه در زمان شاه به آقای خمینی كمك کردم. آقای شریعتمداری مرد برزگی بود، مرجع تقلید بود، مقام شامخی در اجتماع داشت، از مردان خودساخته بود، پناه بی پناهان بود. وقتی او را در منزل زندانی کردند ودر روزنامه به حضرتش اهانت کردند من به یاریش شتافتم و خواستم این مشکل را حل کنم. پیغام هایی برای آقا خمینی دادم ولی نتیجه‌ای نگرفتم این بود پیگیری من از جریان آقای شریعتمداری در زمان حیات که جز آقای خمینی ویکی دو سه تن کسی از آن خبر نداشت ولی پیگیری من در زمان ممات ایشان این بود که بر حسب وصیت بایستی بر ایشان نماز بخوانم، همراه جنازه ی ایشان به قم آمدم، در منزل ایشان رفته و با مصیبت‌زدگان هماهنگی کردم. آیا این دو کار در کدام قانون از قوانین جهان گناه است؟

سپس گفت: یعنی شما می گوئید حکومت امروز مانند حکومت شاه است.

گفتم: تفاوتی که میان حکومت امروز و حکومت شاه موجود است آنست که هر چه امروز مي شود به نام اسلام است ولی آنچه در زمان شاه مي شد به نام اسلام نبود.

سپس پرسید: شما در این چند ساله در هیچ يك از مجالس ما شرکت نکردید، نه در مجالس ختم شهیدان و نه در مجالس جشن، نه در نماز جمعه. انگیزه ی شما در شرکت نکردن چه بود؟

چون من با جمهوری اسلامی مخالف بودم وشرکت من در این مجالس تائید از آن بود. لذا شرکت نکردم.

باور کنید که مخالفت خود را با جمهوری اسلامی پیش از رفراندم با آقای خمینی در میان نهادم وگفتم: حاج آقا، من با جمهوری اسلامی مخالفم ـ پرسید: مخالفی؟ گفتم: آری. پرسید: چرا؟ گفتم:

حکومت‌های جهان هر شکلی که دارند، دیکتاتوری سیاه یا سرخ، دموکراسی، تك حزبی ویا چند حزبی، نمي توانند همه ی افراد ملت را راضی نگه دارند و فاقد چنین قدرتی هستند. جمهوری اسلامی به هر شکلی که در آینده حکومت کند ناراضي بسیار خواهد داشت و اینان از اسلام ناراضی خواهند شد پس جمهوری اسلامی به زیان اسلام است. پاکستان این کار را کرد، حکومت سعودی ادعا مي کند حکومتش اسلامی است.

پرسید: پس چه کنیم؟ گفتم:

جمهوری تنها اعلام کنید ـ وقتی جمهوری تنها اعلام شد قوانین را اسلامی کنید آن وقت ناراضی های حکومت مي گویند جمهوری اسلامی نکردند چنین شد اگر جمهوری اسلامی مي کردند چنین نمي شد.
تاریخ نشان داده که حکومت هائی که به نام مذهب پایه‌گذاری شده به سود مذهب نبوده است وبغض مذهب را در دل ها ایجاد کرده، تنها حکومتی که به سود مذهب است حکومت "*لائیك*" مي باشد.

سپس پرسید: شرکت فعال شما با ضد انقلاب چه منشائی دارد؟

مقصود از *ضد انقلاب* چیست؟ اگر مقصود مجاهدین خلق یا فدائیان خلق ونظایر آنها است که من خود با آنها مخالف هستم. آثار من، کتاب های من، سخنراني های من گواه است. اگر مقصود گروهی هستند که خود را *ولایتی* مي نامند ـ پس مقصود شما از انقلاب چیست که ولایتی ها با آن ضد هستند چون ولایتی یعنی دوست علی وآل علی (علیه السلام) پس انقلاب شما چه حقیقتی است که شما دوستان علی وآل علی را ضد آن مي نامید؟

واگر مقصود ناراضی بودن از حکومت وانتقاد بر آن است، من خود ضد انقلاب هستم وانتقاد مي کنم. وانتقاد من از کلاهي های این حکومت نیست چون تخصصی در اقتصاد وسیاست ندارم، بلکه انتقاد من از دستار به سرها می باشد، با آخوندهای کمیته چی وقضات دادگاه های شرع مي باشد که حکم اعدام ومصادره اموال وزندان کردن اشخاص را صادر کرده ومي کنند در صورتي که فقهای شیعه در سه چیز اتفاق دارند که مورد احتیاط شرعی است ودر شبهات موضوعیه آنها اصل حل جاری نیست وآن سه چیز دماء ـ نوامیس ـ اموال است واعراض را هم بعضی بدانها ملحق کرده‌اند.

البته پاره‌ای از کلاهي ها بی تقصیر نیستند، چون شنیده‌ام هر کس مقلد آقای خمینی نباشد، استخدامش نمی کنند و اگر کارمند دولت باشد اخراجش مي کنند. این رفتارها با اسلام محمدی سازگار نیست. دین وعقیده زورکی نمی شود ـ دین گرایش دل است. گرایش دل با زور تحقق پذیر نیست.

پرسید: مگر شما ندیدید زن ها با حجاب شدند، شراب فروشي ها بسته شد، رادیو نوارهای مذهبی پخش مي کند...؟

در این موضوع چیزی نگفتم وسخن را به جای دیگر بردم و گفتم:

پیش از پیروزی انقلاب بسیاری از جوان های اروپا وافریقا به اسلام عشق می ورزیدند چون از مسیحی بودن چیزی نفهمیده واز کمونیزم روگردان گشته بودند. افريقائي ها نیز از استعمار مسیحی به تنگ آمده وگول مبشرین را نمی خوردند وبه سوی اسلام گرایش داشتند ولی حکومت انقلابی‌های ما موجب شد که از اسلام متنفر شدند.

سپس این دو داستان را حکایت کردم:

آقای *محققی* [۲۲] که از سوی مرحوم آقای *بروجردی* امام جماعت *مسجد هامبورگ آلمان* شده بود چنین گفت:

به یکی از دانشگاه های آلمان برای سخنرانی در باره اسلام دعوت شدم، پشت تریبون که قرار گرفتم صف اول حاضرین از دخترهای آلمانی نوجوان تشکیل مي شد که همگی مسلمان شده بودند وروسری داشتند ـ هنگام سخنرانی آنقدر برای من کف زدند واز سخنان من استقبال کردند که رئیس دانشگاه که مسیحی متعصبی بود تصمیم گرفت مرا بکوبد واسلام را و دختران تازه مسلمان را. پس از خاتمه ی سخنرانی قرآن را روی میز نهاد وآیه ی (*اضربوهن*) را به من نشان داد. بدو گفتم: گویا زبان عربی را خوب نمي دانید "*ضرب*" تنها به معنای كتك زدن نیامده، معانی دیگری نیز دارد؛ از جمله سفر کردن است ودر قرآن نیز به همین معنا استعمال شده سپس آیه سفر را برای او تلاوت کردم، سپس گفتم: قرآن می گوید "*اگر با همسران خود نتوانستید بسازید سفر کنید وجدا شوید*" دختران به کف زدن پرداختند.

داستان دوم را برای وی چنین حکایت کردم:

یکی از بستگان من تاجری است بنام خوانساری ودر شهر بلفیلد آلمان سکونت دارد واز حزب الهی های شما می باشد. چندی پیش به ایران آمده بود به دیدارش رفتم واز او پرسیدم نظر آلماني ها نسبت به حکومت اسلامی ما چگونه است؟ وی با روشنی زیرکانه چنین جواب داد: آنجا ملت تابع دولت است. امروز دولت مي خواهد یکی را محبوب کند می کند فردا مي خواهد منفورش سازد به مقصود خود می رسد!!!... توجه کنید یکی از پیشرفته ترین ملل جهان را فاقد شعور وتشخیص معرفی کرد ودر ضمن اعتراف کرد، که ملت آلمان از اسلام متنفر شده است، در صورتی که دولت آلمان غربی روابطی حسنه با جمهوری اسلامی ایران دارد واز تیرگی روابط ایران وفرانسه از نظر تجاری واقتصادی بهره برداری مي کند، ولی تعصب موجب مي شود که چنین سخنی بگوید.

آقای بازجو پرسید: مگر شما مکه نرفتید وراهپیمائي هایی که به سود جمهوری اسلامی همه ملل در آنها شرکت می کنند، ندیدید؟

گفتم:

درست است منکر نیستم که شما در هر کشوری ممکن است اقلیتی طرفدار داشته باشید، اقلیتی که خودتان خلق کرده‌اید. سخن من از اکثریت است بیا با هم برویم آلمان وانگلستان تا معلوممان شود که اکثریت ملت آنها چه نظری به اسلام دارند... شما گمان می کنید که اگر چند نفر را از کشوری دعوت کردید وآنها به سود شما سخن گفتند وشعاری دادند وموفقیت می باشید در حالی که خود ایشان قابل اطمینان نیستند احتمال دارد دو گونه بازی می کنند.

یکی از مقامات بلند پایه ی وزارت خارجه را شنیدم می گفت: "سفیر ما در سوریه موفق ترین سفیر جمهوری اسلامی است". بدو گفتم یك میلیارد وهشتصد ملیون دلار پول نفت ارزان قیمت ما را سوریه نداده. این آقای سفیر نتوانست یك شاهی آن را وصول کند آیا چنین سفیری موفق است؟خاموش شد وچیزی نگفت. منظورش این بود که توانسته بود *حزب الهی* در *لبنان* ـ نه *سوریه* تشکیل دهد.

آقای بازجو از آقای *رستگاری* و آقای *امامی* اظهار ناراحتی کرد. گفتم:

چقدر شما ضعیف هستید که از این دو آقا در آزارید. این آقایان چه قدرتی در برابر قدرت شما دارند در حالی که ساواك شما از ساواك شاه نیرومندتر است.

سپس آقای بازجو نام پدرم را پرسید، نام پدرم را گفتم...

پدرم[۲۳] را مردم *ایران*، *افغانستان*، *عراق*، *سوریه* و *لبنان*، *هند* و *پاکستان* می شناختند، ولی او نمی شناخت، در حالی که در آغاز ملاقات از او پرسیدم: مرا می شناسی؟ گفت: آری.

سپس التزام نامه‌ای نوشت و تعهدنامه تنظیم کرد که من امضا کنم ولی امضا نکردم او در زیر تعهد نامه چنین نوشت:

چون نام برده تعهدی نسپرد والتزامی نداد، بنابراین اگر از طرف حزب‌اله در خانه ویا در کوچه ویا در مسجد به ایشان جسارتی شد ما مسئول نیستیم...

من پذیرفتم.

آقای بازجو پرسید: چرا منزل رستگاری رفتید؟

رفتن به منزل رستگاری ممنوع نبود. شنیدم که ایشان مجلس ترحیمی برای آقای شریعتمداری گرفته، من شرکت کردم و این از سنن مسلمین است که برای متوفی اقامه ی مجلس عزا وترحیم می کنند بلکه از عادات دیرین ایرانیان کهن است که آن را "پرسه" می گویند.

سپس گفتم:

جمعیت داغ وعصبانی را مي خواستند به نام دسته ی عزا حرکت دهند وبه منزل آقای شریعتمداری ببرند من جلوگیری کردم ونگذاشتم. این رفتار شما مزد من است؟!

سپس پرسید:

- شما در مسجد امام درس فلسفه می گویید؟

گفتم:

آری واین درس را آقای خمینی گردن من گذارد. هنگامی که در نجف به منزل ایشان رفتم، گفتند اگر درس فلسفه نگویی می ترسم این علم از میان برود. وقتی که به قم برگشتیم درس فلسفه را شروع کردم با آنکه دو درس دیگر داشتم یکی فقه ودیگر اصول...

سپس پرسید:

- سیر در فلسفه چگونه است؟

گفتم: شما زبان عربی مي دانید

گفت: آری من طلبه هستم.

پرسیدم: نام شما چیست؟

گفت: احمد.

- نام خانوادگی؟

گفت: خزاعی.

- شغل؟

- رئیس اطلاعات قم هستم.

گفتم:

کسی بخواهد فلسفه بخواند بایستی در آغاز شرح تجرید علامه یا شرح هدایه ی میمندی را بخواند، سپس شرح اشارات یا شوارق ویا شرح منظومه. آنگاه داخل اسفار شود. فصوص فارابی را مرحوم قمشه‌ای به فارسی ترجمه کرده است، آن هم از نظر مقدماتی به درد دنیا می خورد.

گفت: شما نبایستی دیگر به منزل آقا شریعتمداری بروید.

گفتم: می روم.

گفت: ما نمی گذاریم بروید.

ساعت حدود پنج بود که مرا مرخص کردند. گفتم من پا ندارم بگویید ماشینی برای من بگیرند. آواز داد: برای آقا ماشین بیاورید. جوانی آمد وگفت شما بیایید تا در اداره من برای شما ماشین می آورم. از جایی که چشم بسته گذشته بودم، چشم باز عبور کردم، البته چشم بسته رفتن وچشم باز برگشتن خود موفقیتی است. از در بزرگ اداره بیرون شدم، درکنار میدان ایستگاه به انتظار ماشین ایستادم. وانتی زرد رنگ آورد. یکسر به خانه ی دخترم رفتم،

چون ناهار را آنجا میهمان بودم. آقای *شبیری* در آنجا بود، گفتم بروید با آقایانی که در بیرونی انتظار مرا می کشند، بگویید که من خلاص شدم و خود برای نماز شام به خانه برگشتم.

----- صفحه ی ۱۷ -----

آن روز وفات حضرت *موسی بن جعفر* (ع) بود؛ بسیار از مردم پیراهن سیاه بر تن داشتند. شنیدم هرکس پیراهن سیاه بر تن داشت دشتگیرش می کردند. چون سوگوار آقای شریعتمداریش می دانستند. چرا؟ *مگر عزاداری برای شریعتمداری در اسلام گناه است؟*

مگر پیراهن سیاه پوشیدن گناه است؟

شنیدم که گاه جوانی را که پیراهن آستین کوتاه پوشیده ویا شلوار (*لی*) بر تن کرده دستگیر می کنند ویا تازیانه می زنند. چرا؟ اسلام که لباس ندارد، چنانکه شنیدم زناني که زلفشان از روسری بیرون آمده جریمه می کنند. در حالی که در زمان حکومت *محمد* (ص) و *علی* (ع) با هیچ زنی چنین نکردند. چرا با لباس پوشیدن مردم کار دارند؟ چرا این نیروها را در اصلاحات به کار نمی رند؟! چرا بدین وسیله اسلام را مبغوض می کنند؟! با آنکه پیشوای بزرگ اسلام فرموده:

آنچه که مردم از اسلام می پذیرند بگویید... با آنکه لباس خاصی در اسلام برای هیچ زن ومردی تعیین نشده است.

----- صفحه ی ۱۸ -----

خبر وصیت نماز خواندن من بر آن مرد بزرگ پخش شد، چنانچه خبر جلوگیری از نماز من نیز بر ملا گردید، خبر زندانی شدن من نیز انتشار یافت و همان شب رادیوهای خارج خبر دادند.

از کجا این خبر بدین زودي به آنها رسید.؟ آیا در میان مامورین انتظامی ما خبرنگار و یا گزارشگر دارند؟

در همان شب تلفن‌های احوال پرسی دوستان وآشنایان از قم وغیر قم شروع شد. روز دیگر آمد و رفت به خانه ی من بیشتر شد، ولی از سوی *شبان حوزه ی علمیه ی قم* از این مرد ربوده شده از گله، اظهار مهری پدید نگشت و واکنشی هم از طرف مردم قم دیده نشد. شاید من لیاقت چنین واکنشی نداشتم. روزنامه ای در *لبنان* چنین نوشت وسخنوری در اجتماعی چنین گفت:

"القذافی سجن الامام موسی الصدر والایرانیون سجنوا اخاه الاکبر".

از طرف مردم تهران هم جنبشی دیده نشد. شاید من شایسته نبودم.

باید بگویم: *خواهرانم افطاری جماران را نپذیرفتند و رد کردند، ولی پسرم در افطاری جماران شرکت کرد. شاید در نظر او عواطف فرزندی با خدمت به اسلام سازگار نیست.*

تلگراف هایی از داخل وخارج از کشور بدین جا مخابره شد، ولی هیچ کدام به دست من نرسید. چرا؟ مگر ایصال امانت در اسلام واجب نیست؟ مگر مزد گرفتن وکار را در برابر مزد انجام ندادن گناه نیست؟

حضرت *آقای قمی*[۲۴] از مشهد تلگرافی مخابره کردند که به دست من نرسید، ولی رونوشت آن را برای من فرستادند بدین مضمون:

قم ـ حضرت آیه الله صدر دامه برکاته

پیش آمد سوء وبي شرمانه وظالمانه‌ای که نسبت به جنابعالی انجام شد فوق‌العاده موجب تاثر وتالم گردید. عجبا در کشوری که به نام جمهوری اسلامی نام گذاری شده برای تشییع جنازه ی رهبر شوروی کافر که دشمن خدا ومنکر خدا بود هیئتی فرستاده می شود ولی عالمی دینی ومرجعی که عده ی زیادی در داخل وخارج از کشور مقلد وپیرو دارد رحلت می نماید، جنازه ی آن عالم بدون تشریفات لازمه حمل می شود ومانع می شوند از نماز خواندن جنابعالی بر آن مرحوم که بر طبق وصیت خود مرحوم لازم بود شما انجام دهید ومصداق "ینهون عن‌المعروف" ظاهر می شود.

عجبا عجبا عجبا!! بالاتر آنکه بر طبق اداء وظیفه تسلی دادن به مصیبت زدگان برای تسلیت به بازماندگان در منزل آن مرحوم تشریف می برید با کمال بی شرمی جنابعالی را بازداشت نموده ومدتی در بازداشت نگاه می دارند. درد بزرگ برای اهل دین آن است که همه ی این اعمال وکارهای دیگر که آنها هم خلاف شرع انور است به اسم دین ومذهب انجام می شود!!!

"انا لله وانا الیه راجعون" "الی الله المشتکی ونسئل الله ان یفرج عن ولیه ویصلح به کل فاسد من أمور المسلمین واسئل الله لکم النصر والعز والتائید"

القمی (مهر مبارك)[۲۵]

حضرت آقای *حاج میرزا حسن سعید*[۲۶] از تهران تلگرافی مخابره کردند که نرسید. آقای *سید علی بن حسین باقری* مدیر مجله ی *پیام صلح* که در *دهلی* منتشر می کنند، تلگرافی مخابره کردند ونرسید و مرجوع شد که آدرس شناخته نشد. آقای *باقری* در سه زبان اردو، فارسی وانگلیسی نویسنده می باشد و چندی هم در درس فلسفه حضور یافته واکنون استاد *دانشگاه اسلامی علیکر هندوستان* می باشد وکتاب *پیشوای شهیدان* را به زبان اردو ترجمه کرده است.

وجود مقدس حضرت رسول خدا (ﷺ) به هنگام هجرت از مکه، امانت های کفار و مشرکین قریش را بدانها پس داد با آنکه کافر بودند ودشمن خونی آن حضرت.

تنها يك تلگراف از *هامبورگ* آلمان به دست من رسید، ولی امضاء نداشت. آیا از آلمان بي امضاء مخابره شده بود؟! یا تلگراف چی قم فراموش کرده بود امضاء را بنویسد؟!

سید رضا صدر

۱.۵. تعلیقات

[1]. دامادهای آیت الله شریعتمداری:

ایشان در اواخر عمرشان دارای دو پسر و دو دختر و دو داماد به نام های آقای *حاج احمد عباسی* (فرزند مرحوم حجةالاسلام والمسلمین *حاج شیخ موسی زنجانی*) و حجه الاسلام والمسلمین آقای *حاج سید ذبیح اللّه امامی بیجاری* بودند. شخص نخست از دوستان بنده است که خلع لباس شده و حبس و شکنجه ی بسیار متحمل شده و با وجود مصائب بسیار از درس و بحث غافل نشده و حدود ۱۰ – ۱۲ سال پیش که رفت و آمد بیشتری وجود داشت می دیدم *حضرت آیت اللّه کفایی* به منزل ایشان رفته و درس کفایه برایشان می گویند که درسی خصوصی بود و چند باری که حضور داشتم در پایه ی درس خارج بود و ابدا درس سطح کفایه نبود.

[2]. ازدواج و همسر ایشان:

آن مرحوم در اوائل جوانی با دختر عموی خویش (فرزند آقا*سید حسین منیبی*) ازدواج کرد و ثمره ی این ازدواج فامیلی باقی ماندن يك پسر و يك دختر بود.

[3]. برادران ایشان:

یک. حائری، سید جواد، یکی از برادران معظم له.
لازم به توضیح است که نام خانوادگی *حائری* نشان دهنده ی نسب و اصلیت یا شغل و صنف و علاقه نیست و از آن دسته نام هایی است که اکتسابی است و در اصل یک نام خانوادگی قائم به فرد است و بیانگر توطن شخص یا سکونت درازمدت وی در شهر کربلای معلّاست (حائر حسینی = کربلا)، و از همین زمره است نام خانوادگی غروی در مورد نجف اشرف، البته امروزه این نام ها سرایت دارند و موروثی اند، و دیگر آن کارکرد اصلی را ندارند، اما در سابق فردی از خانواده ای می توانست حائری و دیگری غروی باشد و سومی خود را به نام جد یا پدر بشناساند و چهارمی هم نام خانوادگی متفاوتی برگزیند، چه آنکه سجل احوال و ثبت نام خانوادگی مربوط به روزگاری است که این بزرگوار و هم سالان و هم نسلان وی در سنین جوانی و اغلب به دور از یکدیگر و در شهرهای گوناگون بوده اند و

هر یک نام خانوادگی را به حسب علایق خود و بدون هماهنگی یکدیگر برگزیده اند، کما اینکه آیة الله خمینی و برادرانش نیز همین وضع را داشته و ایشان نام خانوادگی مصطفوی (به نشان ارادت به پدرشان) و یک برادر نام خانوادگی هندی (به یاد سال ها توطن این خانواده در آن دیار) و برادر سوم نام خانوادگی پسندیده را برگزیدند.

مرحوم آیةاللّهالعظمی آقا سیّد محمد کاظم حسینی شریعتمداری در روز ۱۱ ذیقعده سال ۱۳۲۳ مطابق با ۱۵ دیماه ۱۲۸٤ در محله امیرخیز شهر تبریز به دنیا آمد.
پدر بزرگوارش مرحوم حجةالاسلام والمسلمین *آقا سید حسن شریعتمدار تبریزی* از وعّاظ و علمای معروف تبریز بود که در سال ۵۱۳۳۲.ق (۵۱۲۹۳.ش) از دنیا رفت و بعد از انتقال به قم، در*قبرستان علی بن بابویه* دفن گردید.
مرحوم *آقا سّیدمحمّد علوی افطسی بروجردی* پدر مرحوم آقا سیّد حسن و جدّ مرحوم آیةاللّه العظمی شریعتمداری در حدود سال ۵۱۲۳۳.ش از *بروجرد* جهت دیداربا دائی خود که از تجّار بروجردی مقیم تبریز بود به این شهر مهاجرت کرده و در این شهر با دختردائی خود ازدواج نموده و سکونت گزیده بود که از وی سه پسر به نام های: *سیّدحسن*، *سیّدحسین* و *سیّدمحسن* و يك دخترباقی ماند که مرحوم آقا سیّدحسن فرزند سوّم آن مرحوم بود.
از آقا سیّد حسن سه پسر به نام های *سید محمدکاظم*، *سید محمد صادق* و *سیدجواد(حائری)* و يك دختر باقی ماند.

منبع: کماری، سید نصیر » نگاهی گذرا به زندگی مرجع دوراندیشعالم تشیّع مرحوم آیة اللّه العظمی شریعتمداری » دانلود و مشاهده

دو. مرحوم آيت الله حاج سيد محمد صادق شريعتمداري فرزند سيد حسن كه در سال ۱۳۲۵ قمري در تبريز متولد شد و در كودكي وي ، مرحوم والدش حجت الاسلام و المسلمين حاج سيد حسن شريعتمداري در سال ۱۳۳۲ قمري وفات نمود(يعني در سن ۷ سالگي ايشان) و ايشان در سرپرستي والده فاضله عفيفه‌اش پرورش يافته و مقدمات و ادبيات و سطوح را در تبريز خوانده و آنگاه به قم مهاجرت نمود.
ايشان مقداري از محضر آيت الله العظمي *حاج شيخ عبدالكريم حائري يزدي*(رحمة الله عليه) و پس از وي از محضر آيات عظام *حجت* و *سيد محمد تقي خوانساري* استفاده نموده و مشرف به نجف اشرف شده و از محضر مرحوم آيت الله العظمي *اصفهاني* و آيات ديگر آنجا بهره‌مند گرديد.
پس از مدتي به دليل عدم مساعدت هواي نجف مجبور به مراجعت و در قم به تدريس فقه و اصول نهايي پرداخت.ايشان چند سالي بعد از ورود آيت الله العظمي *بروجردي* در جلسات فقه و اصول آن جناب شركت مي‌نمود تا سال ۱۳۷۲ هـ ق كه به تهران منتقل و به خدمات ديني پرداخته و چندي هم در مشهد مقدس تدريس خارج فقه و اصول مي‌نمود و بعد از مدتي اقامت در مشهد باز به دليل ناسازگاري آب و هواي مشهد به تهران بازگشت و در خيابان وحدت اسلامي سكونت و در *مسجد (سادات هندي)* واقع در خيابان مولوي به اقامه ى نماز جماعت و خدمات ديني و معنوي اشتغال داشت.
حضرت آيت الله سيد محمد صادق شريعتمداري داراي اجازات اجتهاد مطلق و صريح كه اساتيدشان مانند آيات عظام و مراجع تقليد آيت الله سيد محمد *حجت* و آيت الله *سيد ابوالحسن اصفهاني* و ساير اساتيد كه تصريح به اجتهاد ايشان نموده‌اند بوده و از آثار ايشان مي‌توان *حواشي بر جواهر* و *[حواشی بر] قسمتي از كفايه* را نام برد.

منبع: *آداب الطلاب* » **به تاریخ:** شنبه ۲۵ اسفند ۱۳۸٦ » تحت عنوان: *زندگینامه ی آیت الله شریعتمداری* » پیوند پایدار:
http://adabottollab.parsiblog.com/-٤٤٩٢٣.htm.

۴. شریعت‌مداری، حسن:

فرزند آیت الله شریعت مداری، ساکن هامبورگ، دبیر شورای حزب جمهوریخواهان، از سران و از رهبران حزب جمهوری خلق مسلمان و جنبش طرفداران آیت الله شریعتمداری

۵. هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۱۳۶۳ نقل می کند

که آقای صانعی آمده و خبر از کسالت شدید آقای شریعتمدار داده و بعد نظر خود را مبنی بر اینکه اینها توطئه است تا ایشان خارج برده شود و دسیسه کند علیه نظام و انقلاب و صلاح در معالجه ی ایشان نیست!

۶. اشاره به بیتی از حافظ:

اي كه از كوچه معشوقه ما مي گذري *** بر حذر باش كه سر مي شكند ديوارش

۷. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی ، سحرگاه سیزدهم رجب ١٣٤٤ ه ق، مقارن با سالروز میلاد امیرالمؤمنین‌علیه السلام و برابر با ٨ بهمن ١٣٠٤ ه ش در شهر اردبیل ، در خانواده‌ای روحانی وتهی‌دست متولد شدند . پدر ایشان روحانی بزرگوار مرحوم سید عبدالرحیم و مادرشان، زنی پارسا مرحومه سیده خدیجه بود که پیش از آن صاحب هشت فرزند دختر شده بودند

ایشان که آخرین و تنها فرزند ذکور خانواده بودند ، در سال ١٣٤٦ ه ق ، در دو سالگی مادر خود را در اثر بیماری حصبه از دست داده و تحت مراقبت خواهرانشان قرار گرفتند . یکی از خاطرات ایشان از دوران کودکی ، مربوط به خوابی است که در آن سنین دیده بودند . خود ایشان در این باره می‌فرمایند: «در کودکی بسیار مشتاق زیارت امام زمان‌علیه السلام بودم و از این رو ، تمامی اعمالی را که در کتابها جهت ملاقات ولی عصرعلیه السلام ذکر شده بود ، انجام می‌دادم و سعی می‌کردم که حتی مستحبات را نیز ترك نکنم ؛ تا اینکه شبی آن حضرت را در خواب دیدم و مانند کودکی که خود را به پدرش می‌چسباند ، دامن ایشان را گرفتم و خود را به پاهای مبارك آن حضرت انداختم و از آن بزرگوار خواستم چیزی به من عطا فرمایند . آن حضرت نیز انگشتری فیروزه‌ای را از انگشت مبارکشان خارج فرموده و در انگشت من کردند . وقتی این خواب را برای پدرم تعریف کردم ، به من گفتند که از این پس برای تو هیچ نگرانی ندارم چون زیر سایه الطاف امام زمان‌علیه السلام خواهی بود». وضعیت اقتصادی، مذهبی و سیاسی خانواده پدر

معظم له که يك روحانی متعصب و به شدت مذهبی و مقید بود ، می‌خواست افراد خانواده را معتقد، عارف و عامل به مذهب تربیت نماید و در این خصوص بسیار اصرار می‌ورزید . آن روزگار مقارن با ایام سلطنت رضاپهلوی در ایران بود و او به پیروی از اربابان انگلیسی‌اش ، هر روز سیاست جدیدی را با زور و تهدید اعمال می‌نمود . روزی تحت عنوان اتحاد شکل ، لباس و کلاه مردم را تغییر می‌داد و روز دیگر با اعلام کشف حجاب غائله‌ای را بر پا می‌نمود . زمانی مراسم عزاداری و روضه‌خوانی و مجالس وعظ و خطابه را منع می‌کرد و زمانی دیگر با ممنوع کردن استفاده از لباس روحانیت ، علماء و روحانیون را تحت فشار قرار می‌داد . در مقابل این اعمال ، بعضی از روحانیون خانه نشین شده سیاست صبر و انتظار را در پیش گرفتند و جمعی با تغییر وضع و لباس ، از سلك روحانیت خارج شده شغل دیگری اختیار کردند . گروهی دیگر که چندان اندك نیز نبودند ، تسلیم نشده مقاومت کردند و با تحمل فشار و سختی‌های فراوان ، گاه مخفی و گاه علنی به مبارزه برخاستند . مرحوم میرعبدالرحیم از زمره این افراد بود . وی همه مظاهر سلطنت پهلوی را نادرست ، خلاف شرع و حرام می‌دانست . این طرز فکر ، همراه با وضعیت سیاسی و اجتماعی آن روز ایران ، باعث شده بود که او تحت فشار مضاعف قرار بگیرد ، بطوری که گاهی مجبور می‌شد به مدت چندین ماه در منزل بماند و تنها برای رفع حوائج ضروری به ناچار با استفاده از تاریکی شب با دلهره و اضطراب از خانه خارج شده و به سرعت به منزل بازگردد . اوضاع آن ایام چنان دهشت زا و خفقان آور بود که به غیر از معدودی از آشنایان و دوستان ، کسی جرأت نمی‌کرد به خانه ایشان رفت و آمد نماید . نتیجه قهری این پیش‌آمدها ، فقر وتهی‌دستی روزافزون خانواده بود ، به طوری که بسیاری از روزها و شبها را همه افراد خانواده گرسنه و بی‌غذا می‌گذراندند . در شهریور ۱۳۲۰ ، با هجوم متفقین به ایران و ورود روسها به آذربایجان و فرار رضاپهلوی از ایران ، هر چند که اوضاع اجتماعی ایران آشفته شد ، اما مردم از فشار حکومت رهایی یافتند و محدودیتهایی که در مورد روحانیون اعمال می‌شد ، کاهش یافت و در نتیجه تسهیلاتی برای رفت و آمد آزادانه برای این خانواده فراهم گردید.

شروع تحصیل و آغاز طلبگی

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی تحصیلات خود را در اوان کودکی و در سن شش سالگی با ورود به مکتب خانه آغاز کردند و قرآن کریم را فرا گرفته آنگاه کتابهایی چون رساله عملیه ، گلستان ، تنبیه الغافلین ، نصاب الصبیان ، گلزار بهار ، ابواب الجنان ، مجالس المتقین ، تاریخ معجم ، درّه نادری ، تاریخ وصاف ، حساب فارسی و برخی کتب دیگر را نزد معلمان خود آموختند . در سال ۱۳۱۸ ه ش فراگیری دروس عربی را آغاز کرده و در سال ۱۳۱۹ ه ش به قصد ادامه تحصیل

در دروس حوزوی ، وارد مدرسه علمیه ملاابراهیم در شهرستان اردبیل شدند . در آن زمان در اردبیل سه مدرسه علوم دینی به نامهای مدرسه میرزا علی‌اکبر ، مدرسه صالحیه ، و مدرسه ملاابراهیم وجود داشت که اولی تبدیل به دبستان و دومی محل استقرار مهاجرین ایرانی قفقاز شده بود و تنها مدرسه ملاابراهیم جهت تحصیل طلبه‌ها باقی مانده بود . در آن ایام رغبتی برای خواندن دروس حوزوی وجود نداشت به نحوی که این مدرسه تنها دارای چهار طلبه بود . در چنین شرائط سختی ، ایشان طلبگی را آغاز نموده و دروس جامع المقدمات ، سیوطی ، جامی ، مطول ، حاشیه ملاعبدا... ، شمسیه ، معالم و شرایع را تا سال ۱۳۲۲ ه ش درهمان مدرسه به اتمام رساندند . پس از ورود متفقین به ایران ، مردم از آزار واذیت دولت رهایی یافتند و در پی آن رغبت جوانان به دروس حوزوی افزایش یافت . لذا تعدادی طلبه جوان جهت تحصیل در دروس حوزوی وارد مدرسه ملاابراهیم شدند . ورود این طلاب جوان و نشاط و جدیت آنان باعث گردید معظم له تدریس دروس مقدماتی علوم حوزوی یعنی صرف، نحو و منطق را آغاز نمایند. افزون

بر آن در همان زمان به منظور جبران خلأ فرهنگی ناشی از بیست سال دیکتاتوری رضاخانی ، اقدام به برپایی مجالس وعظ و خطابه و سخنرانی در شهرستان اردبیل و مناطق اطراف آن نیز نمودند.

هجرت به قم

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی در رمضان‌المبارك ١٣٢٢ ه ش تصمیم گرفتند به شهر مقدس قم مهاجرت نموده تحصیلات عالیه را در آن شهر مقدس ادامه دهند و در آخر همان ماه از اردبیل خارج و در نهم شوال وارد شهر مقدس قم شدند و در یکی از حجرات فیضیه رحل اقامت افکندند . مدت اقامت ایشان در شهر مقدس قم ، سه سال و اندی به طول انجامید که در این مدت لمعتین ، رسائل ، مکاسب ، کفایتین ، مباحثی از درس خارج اصول و بحثهایی از تفسیر قرآن و فلسفه را فراگرفته همزمان به تدریس معالم ، لمعتین و قوانین مشغول شدند . معظم له در این مدت از محضر اساتید بزرگواری استفاده برده و کسب دانش نمودند؛ از جمله مقداری از مکاسب و جلد اول کفایه را نزد آیت ا... العظمی سید محمّد رضا گلپایگانی ، بیع مکاسب و جلد دوم کفایه و شرح هدایه میبدی را نزد آیت ا... العظمی حاج سید احمد خونساری ، رسائل را نزد آیت ا... حاج شیخ مرتضی حائری و آیت ا... سلطانی ، منظومه را نزد آیت ا... حاج میرزا مهدی مازندرانی و اسفار را نزد آیت ا... سید محمد حسین طباطبائی‌قدس سرهم ، به تحصیل پرداختند. افزون بر این، معظم له هیچگاه از ترویج معارف دین غفلت نکرده در ایام تبلیغ در مناطق مختلف ایران مجالس وعظ و خطابه تشکیل داده با سخنرانی‌های مذهبی خویش، شور و نشاط معنوی به جامعه تزریق می‌کردند.

در آن تاریخ زعامت حوزه علمیه قم بر عهده آیات عظام مرحومین حجت کوه‌کمره‌ای ، سید محمد تقی خونساری و صدرالدین اصفهانی بود و امور مربوط به روحانیت شهر نیز توسط آیت ا... فیض ، آیت ا... کبیر و آیت ا... روحانی‌قدس سرهم اداره می‌شد . بزرگانی چون آیات عظام امام خمینی ، سید محمد رضا گلپایگانی ، حاج شیخ محمد علی عراقی (اراکی) و سید محمد دامادقدس سرهم جزء شخصیتهای روحانی طبقه دوم حوزه محسوب می‌شدند و سطوح عالی دروس حوزوی را تدریس می‌نمودند . در همان ایام ، برخی از فضلاء حوزه علمیه قم تصمیم گرفتند که برای اعتلاء حوزه علمیه ، مرحوم آیت ا... العظمی بروجردی‌رحمه الله را به قم دعوت کنند . با فعالیت پی‌گیر این علماء ، ایشان به قم آمده با شروع تدریس، حوزه علمیه را با نشاطتر، پر بارتر و پر جنب و جوش‌تر ساختند . در آن سالها به واسطه هجوم نیروهای بیگانه به ایران ، وضعیت سیاسی کشور و به تبع آن قم ، آشفته بود . از طرف دیگر ، به دلیل حضور نیروهای روسی در آذربایجان که منجر به قطع کمکهای ارسالی از طرف خانواده‌های آذری شده بود ، طلاب آذری در مضیقه شدید مالی قرار گرفته بودند . مقارن این ایام ، حضرت آیت ا... العظمی سید ابوالحسن اصفهانی‌رحمه الله در نجف اشرف رحلت فرمودند که فوت ایشان انعکاس عظیمی در جهان تشیع خصوصا در ایران داشت . حکومت وقت ایران با اهمیت دادن به رحلت ایشان ، قصد داشت از یك طرف توده‌ایها و مخالفین خود را تضعیف نماید و از طرف دیگر حتی الامکان مقدمات انتقال حوزه علمیه از نجف به قم را فراهم نماید تا شاید بتواند با استفاده از وجهه روحانیت ، ثبات سیاسی کشور را تضمین نماید . در راستای همین اهداف ، محمدرضا پهلوی تلگراف تسلیت رحلت مرحوم آیت ا... العظمی اصفهانی‌رحمه الله را خطاب به آیت ا... العظمی بروجردی‌رحمه الله ارسال کرد که این عمل نشان از قدرت روز افزون حوزه علمیه در آن روزگار داشت ؛ هر چند بعدها رژیم پهلوی متوجه خطرات ناشی از چنین اشتباهاتی شد و تمامی توان خودرا به کار گرفت ولی هرگز نتوانست مانع محبوبیت و اقتدار روز افزون روحانیت و حوزه‌های علمیه شود . با توجه به شخصیت بارز علمی مرحوم آیت ا... العظمی بروجردی‌رحمه الله از یك سو و سیاست بی‌طرفی حکومت وقت از سوی دیگر، تلاش و کوشش فضلاء حوزه برای تثبیت و تعمیق

حوزه علمیه قم موثر افتاد و علماء و روحانیون از هر طرف به قم رو آوردند و جنب و جوش فراوانی در حوزه آغاز شد . در همان ایام حوزه نجف آرامش سابق خود را حفظ کرده محیط علمی آرامی به شمار می‌رفت . حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی که آن روزها سخت تشنه تحصیل بودند و محیطی آرام و مناسب را برای تحصیل و تدریس جستجو می‌کردند ، نجف را برای این منظور مناسب‌تر تشخیص داده عزم سفر به آن دیار نمودند . مهاجرت به نجف اشرف حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی به اتفاق سه نفر از فضلای حوزه علمیه قم تصمیم گرفتند به نجف‌اشرف مهاجرت نمایند . با انصراف دو نفر از همراهان ، ایشان با نفر سوم یعنی مرحوم شیخ ابوالفضل حلالزاده اردبیلی در ۱٦ آبان ۱۳۲٤ ه ش برابر با اول ذی‌الحجه ۱۳٦٤ ه ق، از قم حرکت کردند . به دلیل اینکه در آن زمان امکان مسافرت قانونی به عراق وجود نداشت و یا بسیار مشکل بود ، به ناچار به شکل مخفیانه توسط یك بَلَم از طریق خرمشهر واروندرود وارد شهر بصره در عراق شده با تحمل مشقات و سختیهای فراوان که شرح آن بسیار طولانی و در عین حال شنیدنی است ، از شهرهای بصره ، عباسیه و دیوانیه عبور کرده با عنایت و لطف الهی که مشکلات را بر آنها هموار می‌کرد ، موفق شدند عصر روز هفتم ذی‌الحجه همان سال وارد مدرسه سید در نجف‌اشرف شوند . ورود آنها به نجف اشرف مقارن با شب عرفه بود ، لذا دو همسفر پس از انجام مقدمات مستحبّه ، طبق سنت دیرین در حوزه علمیه نجف اشرف ، همان شب عازم کربلا شده و دو روز بعد به نجف‌اشرف مراجعت و فراگیری دروس حوزوی را آغاز نمودند . معظم له دوران اقامت خویش در نجف‌اشرف را بهترین ایام تحصیل خود می‌دانند که محیطی امن و آرام برای طلاب حاصل شده بود و محصلین غیر از تحصیل و تدریس و تحقیق ، فعالیت دیگری نداشتند . ایشان نیز با شور و شوق زائد الوصفی ، در دروس اساتید بزرگ حوزه در آن روزگار حاضر شده ضمن خوشه چینی از خرمن آن بزرگان ، با علاقه مفرطی به تحقیق و تفحص پیرامون مسائل علمی مطرح در دروس حوزوی پرداخته و قسمتی از دروس آن اساتید را نیز به رشته تحریر درآوردند.

فعالیت علمی در نجف حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی در مدت اقامت در نجف اشرف ، در اصول فقه مباحث قطع و ظن ، برائت و اشتغال و پاره‌ای از مباحث الفاظ و در فقه ، اعداد صلاة و اوقات ، قبله و لباس مصلی و مکان مصلی و خلل صلوة و شروط تا آخر مکاسب را نزد مرحوم آیت ا... العظمی خوئی ، بحث طهارة را تا آخر وضو نزد مرحوم آیت ا... العظمی حکیم ، مبحث اجتهاد و تقلید را نزد مرحوم آیت ا... العظمی سید عبدالهادی شیرازی ، اول کتاب بیع را نزد مرحوم آیت ا... العظمی میلانی ، بیع صبی را نزد مرحوم آیت ا... العظمی شیخ محمد کاظم شیرازی ، مقداری از عروة را نزد مرحوم آیت ا... العظمی شیخ محمد کاظم آل‌یاسین و در فلسفه از اول طبیعیات تا آخر منظومه را نزد مرحوم صدرای بادکوبی تحصیل نموده همزمان دروس آیات عظام خوئی ، میلانی و حکیم را نیز تقریر نمودند. مدت اقامت معظمله در نجف اشرف هر چند نستبا کوتاه بود و تنها قریب دو سال و اندی به طول انجامید ، اما همین مدت کوتاه به دلیل اینکه اساتید آن روزگار حوزه نجف از اعاظم فقه و اصول قرون اخیر شیعه بوده‌اند ، از نظر علمی برای ایشان بسیار پرثمر و ارزشمند بوده و دقتها و موشکافیهای آن بزرگان در حوزه‌های فقه ، اصول و فلسفه ، تاثیرات شگرفی در شخصیت علمی معظم له گذاشت . مناسب است سخنی را از آیت ا... العظمی خوئی‌رحمه الله در مورد حضور ایشان در نجف‌اشرف نقل کنیم. ایشان از حضور کوتاه مدت سه طلبه که از قم به نجف‌اشرف رفته و پس از مدت کوتاهی بازگشته بودند ابراز تأسف نموده و فرمودند: «ای کاش اینها در نجف مانده و به قم باز نمی‌گشتند». یکی از این سه تن، حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی بود.

بازگشت به ایران در آن تاریخ از نظر سیاسی جو عراق به تدریج ناآرام و متشنج می‌شد . مردم بر ضد هیئت حاکمه که دست نشانده انگلستان بود ، شورش نموده خواهان سقوط آن بودند . شورش و آشوب اوج گرفت و در بغداد ،

نجف و بعضی شهرهای دیگر به خونریزی انجامید . در نتیجه دولت صالح جابر سقوط کرد و مرحوم سید محمد صدر تشکیل دولت داد . پس از چند صباحی دولت مرحوم صدر نیز سقوط کرد ونوری سعید که یکی دیگر از مهره‌های اجانب بود نخست وزیر شد . در این احوال نامه‌ای که حاکی از بیماری شدید پدر معظم له بود ، به دست ایشان رسید و ایشان را پریشان حال ساخت . اوضاع نابسامان عراق و نگرانی ناشی از بیماری پدر موجب گردید معظم له ، علیرغم میل باطنی ناچار به ترك عراق و عزیمت به ایران شوند . حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی پس از باگشت از عراق ، در سال ۱۳۲۷ ه ش وارد قم شده در مدرسه فیضیه اقامت گزیدند . ایشان هنگام مراجعت از عراق مصمم بودند در اسرع وقت به نجف بازگردند و با همین انگیزه ، از به همراه آوردن وسایل و اثاثیه موجودشان در نجف‌اشرف ، خودداری کرده بودند . ولی تقدیر بر خلاف این بود و دیگر امکان مسافرت مجدد جهت تحصیل در عراق برای ایشان فراهم نشد . هنگامی که به قم رسیدند ، با دریافت خبر سلامتی پدر ، برای اطلاع از وضع حوزه و کیفیت و کمیت دروس ، چند ماهی در قم ماندند و در همین مدت در جلسات درس خارج فقه مرحوم آیت ا... العظمی بروجردی ، فقه و اصول مرحوم آیت ا... داماد و فلسفه مرحوم علامه طباطبایی (منظومه) حاضر شدند ، تا اینکه در ماه رجب به اردبیل رفته با پدر بزرگوارشان دیدار کردند . پدر ایشان مایل بود بقیه عمر خود را در نجف یا قم اقامت نماید و چون رفتن به نجف با خانواده ممکن نبود ، به اتفاق به قم رفته منزل کوچك و محقری تهیه کردند و در آنجا مشغول تدریس و تحصیل شدند . ادامه اقامت در قم

برای پدر معظم له به دلیل شرائط سخت زندگی مقدور نشد ؛ لذا به اردبیل بازگشته و در سال ۱۳۳۰ ه ش به رحمت خدا پیوست.

اشتغالات و حوادث مدت اقامت در قم ۱ - ادامه تحصیلچنانکه بیان شد مهمترین اشتغال معظم له در قم، ادامه تحصیل و تحقیق بود و علاوه بر حضور مستمر در دروس اساتید بزرگوار آن روزگار حوزه یعنی آیات عظام مرحومین بروجردی، سید محمد داماد و علامه طباطبائی، در دروس دیگری مانند درس اخلاق حضرت امام خمینی‌رحمه الله و دروس فقه خصوصی مرحوم آیت ا... العظمی گلپایگانی و مرحوم آیت ا... حاج شیخ مرتضی حائری و مرحوم آیت ا... العظمی حاج سید احمد خونساری شرکت می‌کردند.۲ - ادامه تدریس

از سنتهای دیرپا و بسیار خوب حوزه‌های علمیه که تاثیری ماندگار و شگرف در پرورش روح علمی و تربیتی طلاب دارد، اشتغال به تدریس در کنار تحصیل است. به پیروی از این سنت حسنه، از اشتغالات اساسی ایشان در مدت اقامت در قم، تدریس رسائل، مکاسب، کفایه و منظومه به طلاب خوش‌فهم و کوشا بود که اغلب این جلسات به صورت عمومی برگزار می‌شد. علاوه بر آن تعدادی درس خصوصی خارج فقه و اصول نیز برای برخی مشتاقان و علاقمندان توسط ایشان ارائه می‌گشت.

۳ - فعالیت قرآنی

یکی دیگر از فعالیتهای حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی در مدت اقامت در قم، فعالیتهای قرآنی و بحث تفسیر قرآن بود که دو روز در هفته با حضور برخی از فضلاء حوزه برگزار می‌شد. این جلسه در تمام مدت اقامت ایشان در قم به طور منظم و مستمر ادامه داشت و پس از مهاجرت معظم له از قم نیز، جلسه مزبور توسط سایر اعضا ادامه یافت و تا به امروز (سال ۱۳۷۹ ه' ش) ادامه دارد. معظم له جلسات قرآنی را در مدت اقامت خویش در اردبیل و تهران

ادامه داد و اکنون نیز یکی از فعالیتهای اصلی ایشان، قرآن پژوهی و پرداختن به علوم قرآن و تفسیر آن می‌باشد که حاصل این مطالعات، گاهی به صورت مقاله در نشریات مختلف منتشر می‌شود.

٤ - انتشار مجله

در مدت حضور در قم، توسط ایشان و عده‌ای از فضلاء و روحانیون حوزه علمیه، برای نخستین بار مجله‌ای به نام مکتب اسلام در قم منتشر شد که با استقبال کم‌نظیری روبرو گردید. معظم له که از بانیان این مجله بودند، مقالاتی در آن به رشته تحریر درآوردند که از آن جمله می‌توان به سلسله بحثهای «دین از نظر قرآن» و مقالاتی مانند «قرآن یا آفتابی که غروب ندارد» و «طوفان نوح» اشاره کرد. همکاری ایشان با این مجله فقط تا ۹ شماره ادامه یافت و پس از مهاجرت از قم، همکاری خویش را با مجله قطع نمودند.

٥ - سفرهای تبلیغی

از وظایف اصلی روحانیت، ترویج و تبلیغ دین و احکام الهی در جهان است. علیرغم فشارها و تضییقاتی که حکومت وقت برای روحانیون بخصوص روحانیانی که دغدغه سیاست نیز داشتند اعمال می‌کرد، معظم له پرداختن به امور تبلیغی را از اشتغالات اساسی خویش به شمار می‌آوردند و از این رو در ایام تعطیلی دروس حوزوی، ایشان جهت تبلیغ به نقاط مختلف کشور سفر می‌کردند. هنوز هم در شهرهای ارومیه، مشهد، بندر انزلی، درگز، همدان، اردبیل، بابل، بهشهر و ... مؤمنانی خاطره شیرین سخنرانیهای پرشور و پرجذبه ایشان را به خاطر دارند.

٦ - فعالیت سیاسی

بدون تردید اسلام به سعادت دنیا و آخرت انسانها توجّه نموده است و از همین رو دخالت در امور سیاسی و حساسیت نسبت به وضع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی

مسلمانان، از وظایف اصلی روحانیت محسوب می‌گردد. روحانیت دارای دغدغه سیاسی از همان ابتدا با دخالت در مسائلی که سرنوشت مسلمانان و آینده آنان با آن بستگی داشت، تلاش کرده است این وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد. از جمله این حوادث، داستان کنگره جهانی پیمان صلح در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق بود که ابتدا گروه زیادی از شخصیتهای دینی و سیاسی ایران پیام آن را تأیید و امضاء کردند، اما پس آن که معلوم شد سرنخ ماجرا در دست کمونیستها است، بسیاری از آن افراد تأیید خود را پس گرفتند ولی برخی دیگر از جمله سید علی‌اکبر برقعی و شیخ محمدباقر کمره‌ای، بر عقیده خود اصرار ورزیده و به محل کنگره در وین نیز رفتند. هنگام بازگشت برقعی، گروههای متمایل به مارکسیسم، مراسم استقبال برگزار کردند. طلاب قم به مخالفت برخاستند و در نتیجه درگیری پیش آمد و در مقابل شهربانی تیراندازی شد که منجر به کشته شدن يك نفر و مجروح شدن عده‌ای دیگر گردید. اعتراضات و درگیریها به مدت دو روز ادامه داشت.

دربار شاه و برخی گروههای دیگر نیز، هر کدام با اهداف و انگیزه‌های خاص خود، قضیه را پیگیری می‌کردند. دکتر مصدق برای بررسی و آرام کردن اوضاع، آقای ملك‌اسماعیلی را به عنوان نماینده خود خدمت آیت ا... العظمی بروجردی‌رحمه الله فرستاد. حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی که در این جریان یکی از دست‌اندرکاران و گردانندگان مبارزه طلاب بودند، از جانب آیت ا... العظمی بروجردی‌رحمه الله با ملك‌اسماعیلی دیدار کردند و آنگاه در صحن مطهر حضرت معصومه‌علیهما السلام برای مردم سخنرانی کرده و پیام حضرت آیت ا... العظمی بروجردی‌رحمه الله را به مردم ابلاغ نمودند.

مراجعت به اردبیل کثرت فعالیتهای علمی،

تبلیغی، فرهنگی و سیاسی باعث گردید که در ماه رمضان سال ۱۳۳۸ ه' ش، ضعف و بیماری بر ایشان غلبه یابد که پس از مراجعات مکرر به پزشکان، تغیر محل سکونت و کاستن از فشار کار به معظم له توصیه گردید و در پی آن ناگزیر در سال ۱۳۳۹ه' ش به منظور گذراندن ایام تعطیلات تابستانی قم را به قصد اردبیل ترك فرمودند. پس از ورود به

اردبیل، در تابستان همان سال در مسجد مرحوم حاج میر صالح، مجالس وعظ و تبلیغ تشکیل داده و نسبت به تجدید بنا و تعمیر مدرسه ملاابراهیم که در جوار این مسجد قرار داشت، اقدام کردند. با تمام شدن فصل تابستان، علیرغم میل شدید باطنی معظم له جهت بازگشت به قم، اصرار علماء و مردم اردبیل باعث شد که ایشان تا پایان همان سال به طور موقت در اردبیل بمانند، ولی نیمه‌کاره ماندن بسیاری از کارهایی که توسط ایشان آغاز شده بود، باعث شد که این اقامت موقت به درازا انجامیده تا سال ١٣٤٧ ه' ش ادامه یابد. به جهت طولانی شدن مدت اقامت ایشان در اردبیل، مناسب است شمه‌ای از فعالیتهای این دوره زمانی را بیان نماییم.

فعالیت در اردبیل ١ - فعالیتهای علمیبا اقامت حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی در اردبیل، جمعی از فضلاء و طلاب اردبیل که در قم مشغول تحصیل بودند، به اردبیل بازگشتند و نزد معظم له به فراگیری سطوح عالی رسائل، مکاسب و کفایه پرداختند و پس از مدتی، ایشان تدریس خارج اصول و خارج فقه مکاسب و عروة را آغاز نمودند.

علاوه بر تدریس، اداره حوزه علمیه، تجدید بنا یا تعمیر ساختمانهای مدارس، تأمین کمك خرجی طلبه‌ها به شکل شهریه و مساعده و اعزام برخی از آنان جهت تبلیغ به روستاها و شهرها و رسیدگی به گرفتاریهای آنان تا حد امکان، بر عهده ایشان بود.

٢ - تبلیغ

کارهای تبلیغی ایشان در این مدت هیچگاه تعطیل نشد و به شکل سخنرانی در منابر و تفسیر قرآن پس از نماز مغرب و عشاء و تشکیل جلسات هفتگی در منازل اشخاص، ادامه داشت.٣ - فعالیت اقتصادیامام موسی صدر، که از دوستان دیرین و دوران طلبگی حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی بود، در جنوب لبنان اقدام به تأسیس سازمانی جهت مبارزه با فقر و کمك به محرومین کرده بود. ایشان نیز با الهام از این کار، تصمیم به احداث کارخانه‌ای در شهرستان محروم اردبیل جهت مبارزه با فقر و کمك به فقرا گرفتند. پس از بررسی و تحقیق، اشخاصی جهت جمع‌آوری انفاقات و صدقات مستحبّه تعیین شدند و مقرر شد مرکزی جهت آموزش صنایع دستی به تهی‌دستان و فروش محصول کار آنان به بازار و تخصیص درآمد حاصله به خودشان ایجاد شود.

آغاز کار از جوراب بافی و تریکو بافی بود که ساختمانی جهت آن ایجاد گردید و خانواده‌هایی تحت پوشش قرار گرفتند. این مرکز در حال توسعه بود که رژیم شاه حساس شد و تصمیم گرفت که مانع این کار شود. رئیس وقت ساواك اردبیل گفته بود: «ما می‌خواهیم این آخوندها را تحت کنترل درآوریم بلکه حذف کنیم، حال اینها به فکر افتاده‌اند کاری کنند که اگر بخواهیم با آنان برخورد کنیم، ناچار شویم با چند صد یا چند هزار نفر درگیر شویم. زحمتهای فراوانی کشیده شده تا اینها از متن زندگی مردم کنار گذاشته شوند و اگر این کارها قوت بگیرد، اینها مجددا به متن زندگی مردم بازمی‌گردند.به هر قیمتی که شده باید جلوی این کار گرفته شود.«

به همین دلیل درست همان روزی که جهت بازدید مردم از مؤسسه و آشنایی با اهداف آن و کمك به توسعه و گسترش آن تعیین شده بود، مأمورین ساواك به مؤسسه هجوم آورده و آن را بستند. حضرت آیتا...العظمی موسوی اردبیلی نیز در خانه توقیف شدند و ساواك تهدید کرد که اشخاصی را که به این مؤسسه کمك کنند، دستگیر کرده و مورد آزار و اذیت قرار خواهد داد و بدین ترتیب مانع از فعالیت این مرکز شد.

٤ - فعالیتهای سیاسی

افکار سیاسی معظم له ریشه در دوران صباوت و تربیت خانوادگی ایشان داشت. نگرش و دیدگاه سیاسی معظم له، عمدتا در صحبتها، سخنرانیها و تبلیغها خود را نشان می‌داد که از جمله آنها می‌توان به هفت سال سخنرانیهای

پرشور تبلیغی در شهرستان ارومیه اشاره کرد. از تاریخ ۱۳۳۹ ه' ش که ایشان در اردبیل ساکن شدند، مبارزات سیاسی جزء لاینفك فعالیتهای معظم له شد و به همین سبب دائما از جانب دستگاه، تحت تعقیب قرار می‌گرفتند.
رژیم پهلوی نسبت به همه فعالیتهای ایشان مانند منبر، تبلیغ، سخنرانی، تدریس، رفت و آمد معمولی، مهمانیها و نامه‌ها، حساس بود و آنها را کنترل می‌کرد. حتی وقتی که مدرسه می‌ساختند و یا برای محرومین فعالیت می‌کردند، نه تنها خود ایشان مورد تعقیب قرار می‌گرفتند بلکه طلبه‌هایی که در مدرسه زیر نظر ایشان تحصیل می‌کردند نیز، از جلب و تبعید و شکنجه در امان نبودند.
یکی از موارد درگیری علنی ایشان با رژیم، در جنگ ٦ روزه اعراب و اسرائیل رخ داد. در آن زمان تمامی دستگاههای تبلیغی رژیم، از اسرائیل طرفداری می‌کردند و به نفع اسرائیل و علیه اعراب خبر منتشر می‌نمودند. ایشان در منبر شدیدا به نفع اعراب و مسلمین موضع گیری کردند که در پی آن رژیم تصمیم گرفت که ایشان را دستگیر نموده به تبریز تبعید کند. در پی این حادثه علماء و ائمه جماعت اردبیل متحد شدند و همه به مسجد ایشان رفته و اعلام کردند که اگر رژیم به دستگیری و تبعید معظم له اقدام نماید، تمامی مساجد را تعطیل کرده و از شهر خارج خواهند شد. رژیم پهلوی که با مقاومت روحانیون مواجه شد و از عواقب کار نگران بود، از دستگیری ایشان منصرف گردید. مورد دیگر شایان ذکر در جریان تصویب کاپیتولاسیون بود که معظم له به آگاه سازی پرداخته و در نتیجه مردم به نشانه اعتراض تصمیم به تعطیل کردن بازار گرفتند ولی عوامل رژیم دست به کار شده و با تهدید مانع از تعطیلی بازار شده و ایشان را تحت تعقیب قرار دادند. این آزار و اذیتها به حدی بود که ایشان به ناچار تصمیم گرفتند اردبیل را ترك گفته و به محل دیگری مهاجرت نمایند.
۵ - تالیف کتاب جمال ابهی
شهرستان اردبیل از سابق به چند دلیل مورد علاقه بهائیها بوده است:
۱ - یکی از حروف حی (هیجده نفر نخستین پیروان علی محمد باب) مردی بود به نام ملا یوسف اردبیلی که برای اهالی اردبیل شناخته شده نیست ولی نام او در کتابهای تاریخ بهائیها آمده‌است. البته روستایی در نزدیکی اردبیل به نام روستای ملایوسف وجود دارد که به گمان بعضی از بهائیان، این روستا منسوب به همان ملایوسف مذکور در کتب بهائیت است و به همین دلیل آنان این روستا را مکان مقدس و متبرکی می‌دانند.

۲ - مردی به نام امین العلماء در حدود سال ۱۳۳۸ ه' ق در اردبیل می‌زیست که در میان مردم مشهور به بهائی‌گری بود. در ماه رمضان شخصی او را در حال روزه خواری دیده و از او پرسیده بود که چرا به طور علنی در حال روزه‌خواری است؟ او در جواب گفته بود که امروز، روز ۲۱ رمضان است، روزی که علی‌علیه السلام را کشته‌اند و دستگاه خداوند در هم ریخته و کسی به کسی نیست. تو هم اگر روزه‌ات را بخوری اشکالی ندارد. آن مرد عصبانی شده و با چاقو او را کشته بود. بهائیها او را یکی از شهدای بهائیت می‌دانند.۳ - بهائیها دو یا سه خانه وقفی در اردبیل داشتند که یکی از آن خانه‌ها را به طور پنهانی به کتابخانه بهائیت تبدیل کرده بودند.
٤ - برخی از ماموران دولتی شهرستان اردبیل مانند سیاح و انصاری بهائی بودند.
همه این عوامل باعث شده بود که مبلغین بهائی، خصوصا در فصل تابستان که هوای شهرستان اردبیل بسیار مطلوب است، رفت‌وآمد زیادی به آن شهر داشته باشند. بیشتر مخاطبان این مبلغین، جوانان و دانش‌آموزان بودند و برخی از آنان که به این محافل رفت و آمد می‌کردند، با مراجعه به حضرت آیتا...العظمی موسوی اردبیلی، مطالبی را که شنیده بودند به ایشان بازگو می‌کردند و خواهان پاسخ مناسب بودند. راهنمایی ایشان این بود که سخنان و

دلایل آنان را بشنوند ولی پاسخ نگویند بلکه پاسخ را به وقت دیگری موکول نمایند. آنان نیز مطالب فراوانی را یادداشت کرده و پاسخ مناسب را از ایشان دریافت می‌کردند. برای اینکه مطالب مورد استناد جهت تنظیم پاسخها، دقیق و اصیل باشد، چاره‌ای جز مراجعه به منابع اصلی خود بهائیت نبود و این امر با توجه به اینکه بهائیان کتابخانه‌ای در اردبیل داشتند، توسط فردی به نام انصاری که خود از زمره بهائیان بود، میسر گردید. مجموع این پرسش و پاسخها و یادداشتهای مفصل در مورد بهائیت، در نهایت منجر به تألیف کتابی به نام «جمال‌ابهی» توسط معظم له گردید که ده هزار نسخه از آن چاپ و منتشر گردید و اینك نایاب است.مرحوم امام موسی صدر این کتاب را دیده و دستور ترجمه آن را به زبان عربی داده بود ولی فرصت انجام آن را نیافت.

مهاجرت از اردبیل به تهران

گسترش فعالیتهای سیاسی معظم له در اردبیل، باعث شده بود که کنترل و نظارت دستگاههای امنیتی رژیم بسیار شدید شود تا جایی که بر اثر هجوم مکرر مأموران ساواك به منزل ایشان، هرگونه آسایش و امنیت حتّی در منزل نیز از معظم‌له سلب گردید. در نتیجه ایشان ناچار گردیدند نظر مشورتی حضرت امامرحمه الله را در مورد مهاجرت از اردبیل جویا شوند. امام نیز در پاسخ فرمودند:«ما صلاح نمی‌دانیم که آقایان شهرها را ترك کنند و به تهران یا قم بروند، ولی گویا وضع شما به گونه‌ای است که ناچارید مسافرت کنید. در عین حال خودتان بهتر می‌دانید و می‌توانید تصمیم مناسبتری بگیرید». پس از دریافت نظر امام که اتخاذ تصمیم مناسب را به شخص ایشان واگذار نموده بودند، معظم له تصمیم گرفتند که از اردبیل هجرت کنند، اما ضروری بود که جهت گمراه کردن مأموران ساواك و رفع مزاحمتهای احتمالی، زمینه مناسبی برای این کار فراهم شود.

در سال ١٣٤٧ ه' ش که زلزله منطقه وسیعی از اطراف مشهد را تخریب کرد، حکومت وقت تصمیم گرفت ظاهر مردمی به خود گرفته و کمك مردم را به نام خود جمع آوری کرده و به دست آسیب دیدگان برساند؛ لذا با صدور اعلامیه‌ها و بیانیه‌های مکرر و برپا کردن چادرها در میادین شهرها مردم را به کمك فراخواند. ولی هر چه بیشتر سعی کردند کمتر به نتیجه رسیدند. در جهت مقابل، روحانیون و علماء شهرستانها مستقلاً به جمع‌آوری کمکهای مردمی مبادرت ورزیدند و در همین راستا، معظم له نیز در اردبیل با همراهی برخی دوستان، با صدور اطلاعیه مردم را در مسجد جمع نموده و به جمع‌آوری اعانه پرداختند. با توجه به اقامت مرحوم آیت ا... العظمی میلانی در مشهد، قرار شد کمکهای جمع‌آوری شده جهت مصرف در مناطق زلزله زده خدمت ایشان ارسال شود. این واقعه زمینه مناسبی فراهم ساخت که حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی به عنوان مسئول کمك‌رسانی و همچنین به بهانه چاپ کتاب جمال ابهی، بدون اینکه کسی را از قصد خود مبنی بر عدم مراجعت به اردبیل مطلع سازند، به سمت تهران حرکت کنند.

اقامت و فعالیت در تهران حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی در تابستان ١٣٤٧ ه' ش وارد تهران شدند و پس از چند روزی، مقدمات لازم جهت اقامه نماز جماعت توسط معظم له در مسجد امیرالمؤمنین‌علیه السلام واقع در خیابان نصرت فراهم شد و علیرغم مخالفت شدید دوستان و همشهریان با اقامت ایشان در تهران، پس از تهیه مسکن، خانواده ایشان نیز از اردبیل به تهران مهاجرت کردند. پس از اقامت در تهران، گذشته از اقامه نماز جماعت و ایراد سخنرانی در مسجد نصرت تدریس خارج فقه (کتاب خمس) و جلد اول اسفار را برای برخی طلاب جوان و مستعد، آغاز نمودند وعلاوه بر آن، حلقه بحث فلسفی را نیز با برخی از دوستان همفکر خویش تشکیل دادند و پس از چند صباحی با همکاری و همفکری بعضی از دوستان دیگر مانند شهید آیت ا... بهشتی، شهید آیت ا... مطهری، شهید حجة‌الاسلام مفتح و برخی دیگر، تحقیق در علوم قرآن را به صورتی جدی آغاز نمودند. پژوهش عمیق در علوم

قرآن نیازمند مکان مناسب و نیز کتابخانه‌ای غنی بود. برای این منظور محلی در جوار مسجد امیرالمؤمنین‌علیه السلام تهیه شد و در آنجا، کتابخانه‌ای اختصاصی جهت استفاده تحقیقاتی تاسیس گردید. علاوه بر آن، جلسات تفسیر قرآن پس از اقامه نماز مغرب و عشاء، به طور مرتب در مسجد امیرالمؤمنین‌علیه السلام توسط معظم له برگزار می‌شد. با توجه به تفکرات الحادی که در آن زمان در ایران شایع و رایج بود، ضرورت تأسیس مرکزی جهت برگزاری جلسات سخنرانی، کلاسهای تبیین و بررسی معارف دینی و مسائل عقیدتی و فرهنگی، روز به روز بیشتر احساس می‌شد. به همین منظور، مسجد و کانون توحید توسط ایشان در خیابان پرچم احداث گردید که کلاسهای متعددی توسط سخنرانان و متفکران مذهبی ایران در آنجا برگزار شد. بعلاوه، در راستای همین اهداف، مدارس راهنمایی و دبیرستان مفید را نیز در تهران احداث فرمودند که هنوز هم تمام این مراکز به فعالیت خود ادامه می‌دهند. همه این مراکز تحت پوشش موسسه‌ای به نام موسسه خیریه مکتب امیرالمؤمنین‌علیه السلام قرار داشت که شرح آن در قسمت بعد خواهد آمد. این فعالیتها تا ۱۳۵۷ ه' ش ادامه داشت. در این سال مبارزات ملت مسلمان ایران شکل حادتری به خود گرفت. حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی که یکی از نزدیکان حضرت امام و از ارکان انقلاب اسلامی محسوب می‌شد، در تمامی صحنه‌های سیاسی در قبل از انقلاب و در دهه نخست انقلاب نقش اساسی ایفا نمودند که بیان آنها در این مختصر میسور نیست و از رور ما به اجمال تنها فعالیتهای علمی و فرهنگی ایشان در این دوره زمانی را متذکر می‌گردیم.

۱ - فعالیتهای علمی و فرهنگی‌تدریس خارج فقه و اصول، تدریس جلد اول منظومه برای طلاب و روحانیان، تدریس کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، سلسله بحثهای تکامل، فلسفه تاریخ، و دیگر مباحث مهم فلسفی ضروری برای دانشجویان، برگزاری جلسات تفسیر برای نمازگزارانی که به مسجد می‌آمدند، بحث و گفتگو پیرامون مبانی فلسفی و تحقیق در مسائل علوم قرآنی با گروههای مختلف از متفکران، از جمله اشتغالات علمی و فرهنگی ایشان در مدت اقامت در تهران بود. دامنه این فعالیتها به حدی گسترش یافت که حساسیت رژیم را برانگیخت و در نهایت با یورش ماموران ساواك به مرکز تحقیقات، کلیه وسایل و دستگاههای آنجا به یغما رفت و کتابخانه نیز تاراج شد به گونه‌ای که فیشها و یادداشتهای محققین شاغل در مؤسسه را غارت نموده و مرکز را به تعطیلی کشاندند.

۲ - تأسیس مؤسسه خیریه مکتب امیرالمؤمنین‌علیه السلامدر سال ۱۳٤۸ ه' ش جهت منسجم کردن اقدامات فرهنگی، معظم له به همراه تنی چند از دوستان، مؤسسه خیریه مکتب امیرالمؤمنین‌علیه السلام را تأسیس کردند که به لطف خداوند از بدو تأسیس تا کنون، منشاء خدمات زیادی شده است به گونه‌ای که ۳ باب مسجد، یك مرکز فرهنگی، ٤ مدرسه راهنمائی و دبیرستان و دانشگاه، تا کنون توسط این موسسه تأسیس شده و در حال فعالیت هستند. در دهه اول انقلاب،

یعنی از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳٦۸ ه' ش، به دلیل شرائط خاص کشور، تحولی در زندگی معظم له پیش آمد به گونه‌ای که ناچار شدند اوقات فعالیت خود را به دو بخش مستقل و جدا از هم تقسیم نمایند؛ بخش اول آن را اشتغالات علمی و فرهنگی و بخش دوم آن را مسائل سیاسی، حکومتی و اجرائی تشکیل می‌داد. چنانکه گفتیم در این نوشتار، تنها به بخش اول می‌پردازیم چرا که بخش دوم نیازمند بحث مفصلی است که از حوصله این مختصر خارج است و فرصت دیگری را می‌طلبد.

فعالیتهای علمی و فرهنگی در دهه اول انقلابدر طی یازده سال اول انقلاب، اشتغالات علمی و فرهنگی معظم له روند و وضع دیگری پیدا کرد. از جمله اشتغالات جدید ایشان، تدوین قوانین کیفری، جزائی و حقوقی دادگستری و انطباق آنها با موازین شرع و فقه اسلامی بود. با توجه به اینکه پاره‌ای از قوانین موضوعه قبل از انقلاب به ویژه قانون

مجازات عمومی برگرفته از قوانین اروپائی بود، چنین کار گسترده و وسیعی نیازمند صرف وقت فراوانی بود. برای این منظور کمیسیونی از فقهاء و حقوق‌دانان تشکیل شد و با همکاری دوستان متفکر و اندیشمند، این مهم به انجام رسید و در نهایت قوانین جدید به صورت مدون و منقح و مطابق با شرع، تنظیم و ارائه گردید. بدیهی است این امر حسب ضرورت و به منظور تدوین قوانین و مقررات منطبق با شرع صورت گرفت و این هرگز بدان معنی نیست که آن قانون از جامعیت و کمال برخوردار بوده و فاقد هرگونه نقصانی است بلکه ممکن است نیازمند بازنگری مجدد باشد. از طرف دیگر گاهی مسائلی در محاکم پیش می‌آمد که در قوانین مدونه پیش‌بینی نشده بود و قاضی نیز نمی‌توانست، حکم مسئله را از قوانین موجود استخراج نماید. وانگهی اصل ١٦٧ قانون اساسی، قاضی را موظف نموده است که کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیافت، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و بدیهی است تمامی قضات به آسانی از عهده این مهم بر نمی‌آیند، خصوصا در مسائل مستحدثه و نوپیدا که در متون و منابع معتبر فقهی نیز حکم روشنی پیرامون آنها وجود ندارد. در چنین مواردی راهنمائی و استخراج احکام شرعی مسائل مستحدثه قضائی، از دیگر اشتغالات مهم ایشان بود. یکی دیگر از مشکلات قوه قضائیه، جایگزینی قضات بازنشسته و تصفیه شده با قضات جدید بود که غالبا آشنایی زیادی با کارهای اداری نداشتند. با توجه به اینکه شرط قضاوت از نظر شرع مقدس اسلام، رسیدن به درجه اجتهاد در مبانی فقهی است، ضروری بود که از فضلاء اهل علم و طلاب حوزه برای قضاوت استفاده شود، ولی با توجه به اینکه در حوزه علمیة قم و نجف، آقایان مدرسین بیشتر کتابهای عبادات مانند کتاب صلاة و کتاب صوم را تدریس می‌نمودند و تدریس کتاب‌های قضا، حدود، دیات و قصاص، در حوزه‌ها چندان معمول نبود، کسانی که متعهد بودند در قوه قضائیه کار بکنند، اکثرا با مسائل قضا آشنا نبودند. از طرف دیگر آنچه در کتب قضا نوشته شده است، تناسب چندانی با اوضاع اجتماعی جوامع امروزی ندارد. همه این عوامل دست به دست هم داده و مشکلات حادی را برای قوه قضائیه به بار آورده بودند. برای حل این دو مشکل به طور همزمان، معظم له تدریس یك دوره خارج کتاب قضا را برای قضات آغاز کردند و همزمان، کتاب فقه‌القضا را به رشته تحریر در آوردند و در آن مسائل جدیدی را که در متون فقهی سابق وجود نداشت ولی پیدایش آنها در جوامع فعلی اقتضای فهم احکام شرعی آنها را دارد، مورد بحث و بررسی قرار دادند. فعالیت علمی دیگر ایشان، بحث و بررسی علمی و فقهی، پیرامون مسائل مهم اقتصادی از قبیل امور بانکی و پولی، معاملات جاری کشور، نظام اقتصادی حاکم بر آن و... بود که به شدت مورد نیاز جمهوری نوپای اسلامی بود و قبل از آن هیچ کار گسترده اجرائی در زمینه آن انجام نگرفته بود. در این مسیر مطالعات گسترده‌ای در خصوص نظام اقتصاد آزاد و اقتصاد سوسیالیستی و مقایسه آنها با نظام اقتصاد اسلامی توسط معظمله صورت گرفت و نتایج آنها مکتوب شده است.

هجرت مجدد به قم

چهار دهم خرداد ١٣٦٨ ه' ش حضرت امام خمینی‌رحمه الله رحلت فرمودند. پس از این حادثه، حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی که در دوران حیات حضرت امامرحمه الله بارها تقاضای کناره‌گیری از مسئولیتها و پرداختن به اشتغالات علمی را از ایشان نموده و پاسخ منفی شنیده بودند، در شهریور همان سال به قم هجرت نمودند و اشتغالات جدیدی را به شرح زیر آغاز کردند:

١ - تدریس و بحث و تحقیق

ایشان از ابتدای اقامت مجدد در شهر مقدس قم، آغاز به تدریس خارج فقه و اصول نمودند که در این مدت (تا سال ١٣٧٩ ه' ش) یك دوره خارج اصول و نیز یك دوره فقه جزائی اسلام شامل قضاء، حدود، قصاص، دیات و شهادات را

تدریس نموده و آنها را به رشته تحریر در آورده‌اند که تا کنون کتابهای فقه‌القضاء، فقه الحدود و التعزیرات، فقه الدیات و فقه‌القصاص منتشر شده و کتاب فقه الشهادات آماده طبع می‌باشد. همچنین در این مدت در ایام تعطیل حوزه علمیه قم، اقدام به تدریس کتاب شرکت و مباحث اجتهاد و تقلید و بیمه فرمودند که از آن میان کتاب فقه الشرکة و کتاب التأمین در یك جلد به طبع رسیده است. پس از پایان بردن مباحث مهم کیفری، تدریس مباحث حقوقی و مدنی اسلام را در دستور کار خویش قرار دادند که به جهت اهمیّت مضاربه و ابتلاء شدید جامعه به آن، آن را در اولویت قرار داده و تدریس آن را به پایان رساندند که انشاء الله به زودی به زیور طبع آراسته خواهد شد و در حال حاضر نیز مشغول به تدریس کتاب بیع می‌باشند.

۲ - تأسیس و اداره دانشگاه (دارالعلم) مفید

حضرت آیت ا... العظمی موسوی اردبیلی، از دورانی که در قم مشغول تحصیل بودند، مانند هر طلبه و محصل درد آشنایی در مورد نواقص حوزه می‌اندیشیدند و آرزو داشتند روزی فرا برسد که این نواقص از حوزه بر طرف بشود. یکی از مهمترین نواقص حوزه این است که برنامه درسی آن همان برنامه سابق بوده و هیچ تحول و تغییری در آن ایجاد نشده است؛ لذا احکام مسائل جدیدی که در اثر تحولات جوامع و زندگی انسانها بوجود آمده است، در این کتابها یافت نمی‌شود و یا بحث کافی در مورد آنها نشده است. مسائل مهم دانش حقوق بویژه حقوق بین‌الملل همچون احکام مرزها، صلاحیتها، دریاها و مناطق تحت حاکمیت کشورها؛ مقاوله نامه‌ها و میثاقهای بین‌المللی؛ تابعیتها؛ همچنین مسائل اقتصادی از قبیل بانك، بانکداری بدون ربا، بیمه، پول، و ...؛ و نیز مسائل حکومتی و سیاسی و بحث و بررسی فقهی پیرامون نهادهای اجتماعی جدید چون قوای سه‌گانه، و همچنین علومی مانند جامعه‌شناسی، فلسفه و کلام جدید، علوم سیاسی و ... به شکل آکادمیك و امروزین آنها، در حوزه‌ها مورد بحث و بررسی کامل قرار نگرفته و علیرغم نیاز شدید جوامع اسلامی به آنها، هنوز هم خلأهای فراوانی در این زمینه به چشم می‌خورد. از طرف دیگر طبیعی است که اداره حکومت اسلامی نیازمند متخصصین متعهدی است که علاوه بر آشنایی کامل با علوم حوزوی، با علوم جدید نیز آشنایی کامل داشته و از توانایی کافی جهت پاسخگویی به مسائل جدید و بیان دیدگاه اسلام در مسائل مطروحه برخوردار باشند. برای حل این مشکلات و نواقص و رفع آنها، هنگامی که ایشان تصمیم به اقامت مجدد در قم گرفتند، اقدام به تأسیس مؤسسه‌ای به نام دانشگاه‌علوم‌انسانی (دارالعلم) مفید نمودند. هدف از تأسیس این دانشگاه این است که علوم مورد نظر اسلام، یعنی علوم انسانی در آنجا تدریس شود و نظرات اسلام نیز در ردیف نظرات سایر مکاتب مورد بحث و بررسی قرار گیرد. در حال حاضر رشته‌های حقوق، اقتصاد، فلسفه، علوم سیاسی و علوم قرآن در این مؤسسه در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد تدریس می‌گردد و در نظر است مقطع دکتری نیز در دانشگاه ایجاد شده و افزون بر آن به تعداد رشته‌های تحصیلی نیز اضافه گردد. اینك قریب به ششصد دانشجو در این دانشگاه مطابق مقررات آموزش عالی کشور به تحصیل اشتغال دارند و همزمان به طور مستقل به تحصیلات و پژوهشهای عالی حوزوی نیز می‌پردازند. شرط ورود طلاب به این مرکز علمی، اتمام شرح لمعه و اصول مظفر و داشتن مدرك دیپلم و قبولی در کنکور سراسری است. بعلاوه دانشجویان ورودی ملزم هستند که پس از ورود به این مؤسسه علاوه بر تحصیل دانشگاهی، تحصیل دروس حوزوی را نیز ادامه دهند.

۸. لواسانی، سید محمد صادق

زاده ی نجف اشرف، فرزندآیةالّله سید ابوالقاسم (تاریخ وفات:١٤١٠قمری). زندگی نامه ی ایشان از کتاب "*ستارگان حرم شماره ٤*" (ص ٤٢— ٥٦) به قلم *علی احمد پورترکمانی* نقل می گردد :

خاندان علم و سیادت

پدر آیة الله سید محمد صادق لواسانی آیت الله سید محمد صادق برخاسته از خاندان علم و سیادت بود، پدرش با آیة الله حاج سید ابوالقاسم حسینی در سال ١٢٧٦هجری قمری در خانواده علم و سیاست دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و سطح رادر مکتب دانشمندان آن دوره فرا گرفت.آنگاه به نجف اشرف مهاجرت کرد و از محضر آیات عظام آخوند ملّا محمد کاظم خراسانی (متوفی ١٣٢٩ ه.ق)و آقا سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (متوفی ١٣٣٧ ه.ق) استفاده کرد و به دریافت درجه اجتهاد موفق شد. سید در عتبات از محضر بزرگانی گون فقیه وارسته آیة الله حاج شیخ محمد بهاری همدانی (متوفی ١٣٢٥ ه.ق) و آیةالّله حاج سید احمد تهرانی کربلایی (متوفی ١٣٣٢ ه.ق) که از شاگردان مرحوم آیةالّله آخوند حسینقلی همدانی (متوفی ١٣١١ه.ق) به شمار می رفتند بهره برد؛مدارج عالی اخلاقی رکسب کرد. آنگاه به ایران بازگشت. هنگام ورود به همدان و استقبال شایسته ای از طرف مردم آن سامان صورت گرفت و بنا بر درخواست آنها در همدان رحل اقامت افکند. وی سرانجام بعد از یک عمر خدمت در ٢٨ ماه رمضان سال ١٣٦٣؛ در سن ٨٧ سالگی دعوت حق رالبیک گفت و به دیار باقی شتافت و پیکر پکش رادر تهران با شکوه ویژه ای تشییع و بعد به نجف اشرف منتقل کردند و در جوار صحن حضرت علی(ع) به خک سپردند. آیةالّله سید ابوالقاسم لواسانی(١) . از خود ده فرزند به یادگار گذاشتند همه از بزرگان و علماء بودند. نامهام آنها چنین است: آیة الّله سید محمد صادق، آیةالله سید احمد، سیدعلی، سید زین العابدین، سید محمود، (صفحه ٤٢) حاج سید رضا، سید یحیی، سید حسین، سید حسن و سید محسن لواسانی ،در این مقاله به بخشی از زندگی و فعالیّت های آیةالّله سیدمحمد صادق لواسانی می پردازیم،

تولد

سید محمد در ماه صفر ١٣٢٤ هجری قمری، مطابق با ١٢٨٠ هجری شمسی در شهر نجف اشرف و جوار بارگاه ملکوتی حضرت علی (ع)(٢) دیده به جهان گشود. وی در محیط آرام و صمیمی تحت تربیت پدر و مادر مؤمنه اش روزهای کودکی را سپری کرد. او از همان ایام نبوغ و استعداد شگرفش را نمایاند. با تشویق و راهنماییهای پدر تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش شروع کرد و به مدت هفت سال در نجف در محضر پدرش، آیت الله سید ابوالقاسم لواسانی و برادر بزرگش سید احمد لواسانی دروس حوزوی را فرا گرفت.

سفر به همدان

سید محمد در سال ١٢٩٥ ه.ش در حالی که پانزدهمین بهار زندگیش را پشت سر می گذاشت، به همراه پدر به ایران آمد(٣). پدر چون بیشتر درسهای اخلاقی و عرفانی را از اساتید به نام حوزه نجف که از دیار همدان برخاسته بودند، آموخته بود به همراه فرزندش وارد همدان شد و محمد صادق در حدود یک سال در کنار پدر ماند و از محضر او و برادر استفاده برد.
(صفحه ٤٣)

سفر به اراک

هنگامی که در سال ۱۳۳۲ ه.ق مطابق با ۱۲۸۸ آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، از مجتهدین به نام حوزه نجف به شکر ارک وارد شد، از مکتبخانه و حوزه های علووم دینی پر رونق خبری نبود اما با ورود حاج شیخ در مدتی اندک آوازه مکتبش به بسیاری از شهرهای ایران رسید و دیری نپایید که شیفتگان دانش از سراسر کشور به سوی ارک رهسپار شدند و به این ترتیب حوزه علمیه ارک به عنوان بزرگترین مجمع علمی ایران شناخته شد(٤). همین دوران بود که سید محمد به همراه برادرش سید احمد باری ادامه تحصیل از همدان به ارک آمد. دراین سالها نیز سید محمد بیشتر از محضر برادرش کسب فیض می کرد.

در سال ۱۳٤۰ ه.ق ؛ مطابق با ۱۲۹٦ ه.ش حاج شیخ عبدالکریم برای زیارت به قم آمده بود، با دعوت علماء از جمله آیت الله بافقی (متوفی ۱۳٦٥ ه.ق) مبنی بر ماندن در حوزه قم با توجه به مشکلات زیادی که حوزه علمیه قم را تهدید می کرد، موافقت کرد و حوزه ارک را به شهر مقدس قم انتقال داد.

مهاجرت به قم

با هجرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم به شهر مقدس قم سید محمد نیز در سال ۱۲۹۷ ه.ش در سن ۱۷ سالگی در حالی که به مدت نُه سال مقدمات و سطح حوزه را از محضر پدر و برادرش در نجف، همدان و ارک فراگرفته بود، مانند دیگر طلاب و فضلا به قم عزیمت کرد.

(صفحه ٤٤)

آشنایی با امام

سید محمد بعد از ورود به قم در مدرسه علوم دینی فیضیه و دارالشفاء سکن شد و در همان روزهای ورود با حاج آقا روح الله آشنا و پس از مدتی هم بحث و هم حجره ایشان شد. سید با شروع دروس حوزه در درس خارج فقه و اصول بزرگانی همچون آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم (٥)حائری (٦) سید محمد تقی خوانساری(٧) (متوفی ۱۳۷۱ ه.ق)(٨) و مرحوم آیت الله العظمی سید محمد حجت کوه کمره ای(٩) (متولد ۱۳۱۰ ه.ق و متوفی ۱۳۷۲ ه.ق)(۱۰) شرکت کرد. همچنین از محضر درس مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد علی شاه آبادی(۱۱) (متولد ۱۲۹۲ و متوفی ۱۳٦۹ ه.ق) دروس عرفان، سیر و سلوک، حکمت، فلسفه، «مفاتیح الغیب»، «شرح فصوص» و «منازل السائرین» را آموخت. دو سال نیز از درس اخلاق عارف الهی، مرحوم آیت الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی(۱۲) (متوفی ۱۳٤۳)(۱۳) بهره مند شد. سید محمد در طول نُه سال اقامت خود در قم کثر این دروس را با حاج آقا روح الله خمینی مباحثه کرد. خود در این باره میگوید : حتی در سفرها و زیارت که گاهی مشهد مشرف می شدیم، در راه و هر فرصتی که حاصل می شد مشغول مباحثات علمی فلسفی می شدیم... در مدرسه فیضیه صبحهای زود در کنار رودخانه ساحلی مشغول مباحثه می شدیم؛ حتی روزهای سرد هم این کار انجام می شد و چقدر زیبا و با لطف و صفا صورت میگرفت.(١٤) (صفحه ٤٥)

عزیمت به نجف

آیت الله سید محمد صادق لواسانی به شوق زیارت بارگاه امام علی (ع)، تجدید میثاق با جد بزرگوارش و استفاده بیشتر از علمای آن حوزه، در سال ۱۳۰٤ ه.ش عازم عراق شد و از مکتب درسی اساتید بزرگی همچون، مرحوم آیة

الله حاج میرزا ابوالحسن مشکینی، (متوفی ۱۳۵۸ ه.ق مدفن نجف اشرف)(۱۵) وآیة الله آقاضیاءالدین عراقی(۱٦)، عالم بزرگ علم اصول و فقه (متوفی ۱۳۵۹ ه.ق)استفاده کرد و بعد از مدتی به خاطر کسالت و به امر پدر به شهر مقدس قم بازگشت.
وی در سن ۳۲ سالگی (سال ۱۳۱۲ ه.ش) در نتیجه سالها تحقیق و فعالیتهای علمی به مدارج عالیه اجتهاد دست یافت. در این فاصله زمانی مدتی هم درمشهد دروس فقه و اصول و حکمت را از محضر آیة الله العظمی حاج آقا حسین قمی(۱۷) (متولد ۱۲۸۲ ه.ق و متوفی ۱۳٦٦) خارج فقه واصول تفسیر را نزد آیةالله حاج شیخ مرتضی آشتیانی(۱۸) (متولد ۱۳۸۱ ه.ق) آیة الله میرزا محمد آقازاده کفائی(۱۹) (متوفی ۱۳٥٦) فراگرفت.

تصدی مدارس حوزه علمیه قم

در سال ۱۳۱٤ ه.ش (۲۰) به جهت توطئه های گوناگونی مانند اعلام کشف حجاب، به گلوله بستن مردم در مسجد گوهر شاد،، تبعید علماء و بزرگان مشهد، مصوبه های اتحاد شکل لباس، لزوم جواز پروانه و گواهینامه و تفتیش و رسیدگی به امور روحانیون و دهها مورد دیگر که از سوی رضا خان علیه حوزه های علمیه، خصوصا حوزه قم انجام می گرفت. از طرف آیات ثلاث
صفحه ٤٦
عظام، سید محمد حجت، سید محمد تقی خوانساری و سید صدر الدین صدر به تولیت مدارس فیضیه، دار الشفاء و عبدالله خان(۲۱) منصوب شد. این دو حوزه علمیه در طول شش سال مدیریت ایشان به بهترین وجه اداره شد و در روزگاری که طلاب حق پوشیدن لباس روحانی را نداشتند، زیر نظر بزرگان ضمن حل و فصل امور طلاب به تدریس دروس سطح حوزه پرداخت و تا سال ۱۳۲۰ ه.ش مشغول این امر مهم شد.

اقامت در تهران

آیت الله لواسانی در سال ۱۳۲۱ ه.ش برای نشر معارف الهی عازم تهران شد و در مسجد مدرسه میرزا ابوالحسن معمار (۲۲) به اقامه جماعت و خدمات دینی پرداخت. با این حال همچنان با امام که در قم بود، ارتباط نزدیک داشت.
دکتر محمد تقی لواسانی ؛ فرزند آیت الله لواسانی از آن ایام چنین یاد می کند : «آیت الله لواسانی به تهران مهاجرت می نمایند. از همان سال مرحوم امام (قدس سره) سالی دو تا سه بار به تهران تشریف و میهمان آیت الله لواسانی بودند(۲۳)».

سرآغاز مبارزات

در سال ۱۳٤۱ ه.ش که حضرت امام برای دیدار با آیت الله لواسانی به تهران آمده بود، موضوع لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی مطرح شد. امام اولین مرجع تقلید جهان اسلام بود که به مخالفت با آن لایحه برخاست. بعد از سخنرانی تاریخی اما در مدرسه فیضیه در سال ٤۲، رژیم پهلوی امام را دستگیر کرده، به تهران منتقل کرد. مدتی بعد که امام آزاد شد، سراغ یار (صفحه ٤۷) دیرین و مجاهد خود را گرفت. حجة الاسلام سید محمد رضا لواسانی در این رابطه می گوید :
«امام پس از آزادی به اولین کسی که تلفن زدند و خواستار ملاقات با ایشان شدند، آیت الله لواسانی بود و از همین تاریخ هم بود که حضرت امام وکالت تام الاختیاری را در تهران به ایشان واگذار نمودند، به صورتی که وقتی افرادی به حضرت امام مراجعه می نمودند و سؤال می کردند در تهران به چه کسی مراجعه می نماییم، امام می فرمود : به

آقای لواسانی مراجعه نمایید. دست ایشان دست من است و توهین به ایشان توهین به من است و این مطلب را حضرت امام قبلاز تبعید به ترکیه و نجف می فرمودند و هم بعد از آن که نامه های کتبی افراد در این رابطه گویای این مطلب است(٢٤)».

نقش آیت الله لواسانی بعد از تبعید امام

چند ماه بعد از آزادی امام قانون کاپیتولاسیون و مصونیت قضایی اتباع آمریکایی در ایران مطرح شد. امام در سخنرانی خود در قم ارکان دولت شاهنشاهی را به لرزه در آورد. در پی آن در شب ١٣ آبان ١٣٤٣ دژخیمان پهلوی به خانه امام هجوم آورد، ایشان را دستگیر و به تهران منتقل و بلافاصله به ترکیه تبعید کردند.

نقش آیت الله لواسانی در حفظ و حمایت از امام و انقلاب دراین دوران آنچنان برجسته است که همه یاران امام و انقلاب بر آن شهادت داده ند. در این بین یادگار امام (قدس سره) می نویسد : حاج سید احمد. او (آیت الله لواسانی) به (صفحه ٤٨) حق در زمان تبعید امام (قدس سره) پدری دلسوز و مربی ای صادق برایم بود. محبتهای خالصانه او در تنهایی هایم موجب دلگرمی بود. در مدت تبعید و زندانی امام، آیت الله لواسانی در مقابل طاغوت و طاغوتیان ایستاد و از امام دفاع کرد و زمانی که نام امام مساوی با زنان و اعدام بود، یک تنه مسئولیت نمایندگی علی الاطلاق حضرت امام را پذیرفت و مسئول شهریه در قم و تهران و سایر حوزه ها شد و با شهادمت تا دم مرگ از این مسئولیت دفاع کرد و پذیرای زندان و شکنجه و تبعید و دربدری شد. او کسی بود که امام بارها گفته بود ؛ دست او دست من است. او رفیق بی بدیل من است، توهین به او توهین به من است و او راستی چنین بود...(٢٥)».

در زمان تبعید امام به دست شاه خائن او راهی ترکیه شد، از این شهر به آن شهر، تا بلکه یارش را بیابد ولی دون صفتان نامرد به هیچ وجه به او یاری نکردند. تا با دلی کنده از درد و رنج از ترکیه مراجعت کرد.(٢٦)

استمرار مبارزات

بعد از بازگشت آیت الله لواسانی در سال ١٣٤٣ از ترکیه به ایران، رژیم ستم شاهی ایشان را ممنوع الخروج کرد و در تهران تحت نظر نگهداری می کنند(٢٧). وجود ایشان در تهران و مساعدتهای فکری و مالی به خانواده های زندانیان و تبعیدیها و تقویت نیروها توجه آحاد مردم به ایشان. ارتباط نزدیک از تهران با تبعیدگاه امام در نجف و پیوند امام با امت و وکالت تام الاختیاری امام، باعث حساسی ویژه رژیم پهلوی به معظم له و متعاقب آن فشارهای مختلفی بود که به ایشان می آوردند. با این همه آیت الله لواسانی همچنان به انجام مسئولیتهای خود ادامه می داد تا اینکه رژیم در بهمن

صفحه ٤٩

١٣٥١ ه.ش ایشان را در سن ٧١ سالگی دستگیر(٢٨) و به زندان انفرادی کمیته شهربانی تهران انتقال داده اما مدتی بعد با وساطت مراجع عظام از زندان آزاد شد. پس از آزادی به خاطر استمرار مبارزه برای دومین بار در سال ١٣٥٣ تیر ماه، دستگیر و به مدت سه سال به «هشت پر» طالش تبعید شد. لواسانی کیفیت دستگیری و منطقه تبعید خود را اینگونه ترسیم می کند : «روز جمعه ١٣٥٣ / ٤ / ٧ مطابق جمادی الثانی ١٣٩٤ نیم ساعت به ظهر چهار نفر به منزل ما ریختند و مرا به شهربانی جلب و در سلول انفرادی بازداشت نمودند. روز بعد، شنبه ساعت ١٠ صبح به بنده گفتند که شما اخلال در نظم می کنید و تبعید هستید. پس دستبند به دست من زده و بدون این که بگویند به کجا می برند سوار ماشین کرده و حرکت نموده و در شهر هشت پر از توابع طالش واقع در هیجده

فرسخی رشت و نزدیک آستارا که کثریت اهل محل از اهل تسنن بودند و تناسبی با یک عالم شیعی نداشت، فرود آوردند در آنجا به بنده گفتند که به مدت سه سال تبعید هستید. بنده چون در آنجا کسیرا نمی شناختم و جایی برای سکونت نداشتم، رفتم و در مسجد آنجا اقامت کردم.

هشت روز در این مسجد به سر بردم، سپس روز ٥٣ / ٤ / ١٦ چون در مسجد راحت نبودم، منتقل به مسافرخانه شدم و یک ماه نیز در آن مسافرخانه ماندم و از آنجا نیز روز چهارده رجب سال ١٣٩٤ قمری به دعوت آقای سید فضائل خلخالی به منزلایشان رفته، تا اینکه در بیست و چهار شعبان مطابق ٤٣ / ٦ / ٢١ خانه ای اجاره و به آنجا منتقل شدم و ٣١ ماه مدت اقامت و تبعید طول کشید(٢٩)».

آیت الله لواسانی به دلیل نامناسب بودن هواو اقامت دچار بیماری شد به این(صفحه ٥٠) جهت ایشان به تهران منتقل شد. شش ماه تحت درمان قرار گرفت. وقتی در بیمارستان از طرف ساوک به ایشان اعلام شد که اگر می خواهید به تبعیدگاه بر نگردید، دست از حمایتی خمینی بردارید. ایشان در جواب به یک جمله بسنده کرد و گفت: به تبعیدگاه بر می گردم(٣٠). آیت الله لواسانی در سال ١٣٥٧ در سن هفتاد و هفت سالگی بعد از زیارت عتبارت عالیات برای تجدید دیار با امام، عازم فرانسه شد و پس از تبادل اندیشه پیرامون حکومت اسلامی و آینده ایران و ... قبل از امام به ایران مراجعت کرد.

سنگ صبور انقلاب

آیت الله لواسانی بعد از ورود امام به ایران اسلامی بی هیچ نام و عنوانی در کنار امام قرار گرفت هاو در طول ده سال بعد از پیروزی انقلاب نیز تا آخری لحظه با امام همراه شد. حجة الاسلام سید محمد رضا لواسانی فرزند آیت الله لواسانی در این باره می نویسد :

«پس از انقلاب آیت الله لواسانی حدأقل هفته ای یکبار بدون هیچگونه تشریفاتی به ملاقات حضرت امام می رفتند و اگربه واسطه عذری نمی توانستند بروند، حضرت امام توسط یادگارشان جناب آقای حاج احمد آقا از حال آیت الله لواسانی سؤال می کردند و علت نیامدن را می پرسیدند(٣١).»

یادگار امام، حجة الاسلام آقای حاج احمد آقا در پیرامون این موضوع می نویسد :

«.. با اینکه او نماینده ام الاختیار حضرت امام بود، هرگز از زندگی زاهدانه اش دست نکشید و تا آخر در همان منزل که

صفحه ٥١

قریب پنجاه سال پیش خریده بود، زندگی کرد و در آخر عمر با آنکه تمامی دوستانش او را به زندگی ای بهتر فرا می خواندند، ولی او با خدای خود عهد کرده بود تا چون محرومین و پا برهنه ها زندگی کند. او هشتاد سال با خمینی بود و برای همه کسانی که او را می شناختند بوی امام را می داد هر هفته در تمامی مدت بعد از انقلاب یک روز از آن ملاقات او با امام بود و او در برف و سرما هم این ملاقات را ترک نکرد. آخر دل امام به او خوش بود(٣٢)...»

ویژگیهای اخلاقی

با نگرش اجمالی به نظریات امام (قدس سره) آیت الله خامنه ای، یادگام امام (قدس سره) فرزندان و نزدیکان آیت الله لواسانی می تون به خصوصیات ویژه این مرد الهی پی برد که از جمله آنهاست : عمل به تکلیف ،ساده زیستی، انجام فرائض دراول وقت، تقیّد به نماز شب، خلوص در زندگی، سعی در حل مشکلات مردم، صله رحم، تواضع و

فروتنی، قرائت چند نوبت قرآن در روزها، شهامتِ دفاع از حق، سلام دادن به کوچک و بزرگ، حسن خُلق در زندگی با همسر و فرزندان و مردم، احترام به بندگان خدا، شنیدن نظریات دیگران و ...

عروج

آیت الله لواسانی قبل از رحلت امام در بیمارستان بار دیگر با دوست دیرین خود ملاقات کرد. ارتحال امام اثر عمیقی بر روح آن عزیز می گذارد و سرانجام بعد از یک دوران بیماری نسبتا طولانی شانزده ماه بعد از ارتحال (صفحه ٥٢) امام (قدس سره) روز هشتم مهر ١٣٦٩ در ٨٩ سالگی دارفانی را وداع گفت وبه ملکوت اعلی پیوست.

پیکر مطهرش با حضور هزاران نفر از مردم عزادار تهران و نماینده های هربر معظم انقلاب، رئیس جمهور وبا حضور یادگار امام، حضرت حجة الاسلام آقای حاج احمد آقا در میان حزن واندوه امت حزب الله از مسجد ایشان تشییع و به شهر مقدس قم منتقل گردید. آنگاه در جوار حرم حضرت فاطمه معصومن (س) به خک سپرده شد.

پیام رهبر معظم انقلاب

به مناسبت ارتحال آیت الله سید محمد صادق لواسانی پیامهای متعددی از سوی شخصیت های مختلف(٣٣) صادر شد. متن پیامهای رهبر معظم انقلاب، ریاست جمهوری و یادگام امام (قدس سره) چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

انا لله و انا الیه راجعون.

عالم ربانی و فقیه پرهیزکار و بزرگوار، آیت الله آقای حاج سید محمد صادق لواسانی رضوان الله تعالی علیه دعوت حق را لبیک گفته و به لقاء الله پیوست. آن روحانی عالیقدر هم به موجب مدارج و مقامات عالیه علم و عمل و عمر طولانی و پربرکتی که تماما در صراط مستقیم حق سپری شدو هم به خاطر پیوند مودت و صداقت با امام عزیز و بزرگوارمان که حدود هفتاد سال استمرار و استحکام داشت، یکی از

صفحه ٥٣

شخصیتهای محبوب و چهره های شاخص به شمار می آمد و فقدان ایشان ضایعه ای تأسف انگیز و خسارت بار است. این جانب که خود سالیان متمادی آن شخصیت عزیز را از نزدیک به طهارت و صداقت و وارستگی می شناختم، این مصیبت را به خانواده محترم، مخصوصا فرزندان مکرم ایشان و نیز به جامع علمی و مردم تهران عسلیت عرض می کنم و رحمت و فضل الهی را برای روح مطهرشان مسئلت می نمایم.

٨ / ٧ /٦٩

سید علی خامنه ای

پیام آیة الله هاشمی رفسنجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

انا لله و انا الیه راجعون

رحلت عالم جلیل القدر، آیة الله آق ای حاج سید محمد صادق لواسانی رحمة الله علیه که عمر پر برکتش در راه خدمت به اسلام و ترویج اهل بیت اطهار سپری شد، را به حوزه های علمیه مردم تهران و خانواده آن مرحوم بویژه فرزندان گرامیشان تسلیت می گویم. آن روحانی خدمتگزار با پیوند علمی، فکری و عملی که با حضرت امام قدس سره الشریف داشت، خدمات بسیاری به انقلاب اسلامی نمود.(٣٤)

از خدای متعال برای آن عالم عامل علو درجات و برای(صفحه ٥٤) بازماندگان صبر و مسئلت دارم
اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور

پیام تسلیت حجة الاسلام حاج سید احمد خمینی به فرزند آن مرحوم
بسم الله الرحمن الرحیم
جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج سید محمد رضا لواسانی (دامت افاضاته) با قلبی خسته و پر اندوه خبر عروج ملکوتی یار وفادار امام، زاهدی عالیقدر پرسانی مبارز و پرهیزکاری عزیز؛ حضرت آیة الله آقای حاج سید محمد صادق لواسانی را شنیدم، او به حق در زمان تبعید امام (قدس سره) پدری دلسوز و مربی ای صادق برایم بود.محبت های خالصانه او در تنهایی هایم موجب دلگرمی بود. در طول مدت تبعید و زندان امام در مقابل طاغوت و طاغوتیان ایستاد و از امام دفاع کرد.(٣٥)
در زمانی که نام امام مساوی با زندان و اعدام بود؛ یک تنه مسئولیت نمایندی علی الاطلاق حضرت امام را پذیرفت و مسئول شهریه در قم و تهران و سایر حوزه ها شد و با شهامت تا دم مرگ از این مسئولیت ها دفاع کرد و پذیرای زندان و شکنجه و تبعید و در بدری شد.
او کسی بود که امام بارها گفته بود: دست او دست من است. او رفیق بی بدیل من است. توهین به او توهین به من است. و (صفحه ٥٥) او براستی چنین بود. در زمان تبعید امام به دست شاه خائن، او راهی ترکیه شد. از این شهر به آن شهر تا بلکه یارش را بیابد، ولی دون صفتان نامرد به هیچ وجه به او یاری نکردند تا با دلی کنده از درد و رنج از ترکیه مراجعت کرد.
با اینکه او نماینده تام الاختیار حضرت امام بود، هرگز از زندگی زاهدانه اش دست نکشید و تا آخر در همان منزل که قریب پنجاه سال پیش خریده بود، زندگی کرد و در آخر عمر با آن که تمامی دوستانش او را به زندگی ای بهتر فرا می خواندند، ولی او با خدای خود عهد کرده بود تا چون محرومین و پابرهنه ها زندگی کند.
او هفتاد سال با خمینی بود و برای همه کسانی که او می شناختند بوی امام را می داد هر هفته در تمامی مدت بعد از انقلاب یک روز از آن ملاقات او با امام بود و او در برف و سرما هم این ملاقات را ترک نکرد. آخر دل امام به او خوش بود. باور کن که من در حد تو و برادرانت متأثرم و اگر نبود که سنت (الله) بر این تعلق گرفته است، هیچ چیز و کس نمی توانست آرامم کند.
من به شما که دوست عزیز و برادرم هستی و به برادران بزرگوار و شریف؛ جناب آقای دکتر محمد تقی لواسانی و جناب آقای دکتر محمد حسین لواسانی و برادران و خواهران و فامیل شریف و بزرگوارتان تسلیت عرض می کنم و از (صفحه ٥٦)خداوند می خواهم که به همه ما تحمل این درد و رنج را عطا فرماید.
و السلام علیکم احمد خمینی
پی نوشت ها:
١ - گنجینه دانشمندان، جلد ٩، ص ٢٩٦ .
٢ - گنجینه دانشمندان، جلد ٤، ص ٥٥٠ .
٣ - همان .
٤ - شیخ عبدالکریم حائری نگهبان بیدار، سعید عباس زاده .
٥ - متولد ١٢٦٧ ه ق و متوفی ١٣٥٥، مدفن حرم مطهر حضرت معصومه علیها سلام .

٦ - همان .
٧ - دیدار با ابزار، زندگینامه آیة الله خوانساری .
٨ - مدفن حرم مطهر حضرت معصومه علیها سلام .
٩ - علمای بزرگ از کلینی تا خمینی، جلد اول، ص ٤٢٠ .
١٠ - مدفن مدرسه حجتیه .
١١ - سیمای فرزانگان، جلد سوم، ص ٨٨ .
١٢ - همان، ص ٧٠ .
١٣ - مدفن قبرستان شیعیان صاحب کتب ارزشمند امرار الصلوة - المراقبات - اعمال السنه - رساله لقاء الله .
١٤ - مصاحبه با آیة الله لواسانی، روزنامه رسالت، ١٣٦٨ / ٤ / ٢٠ .
١٥ - گنجینه دانشمندان، جلد هفتم، ص ٧٥ .
١٦ - گنجینه دانشمندان، جلد سوم، ص ٥٤ .
١٧ - حاج آقا حسین قمی، قامت قیامت، ص ١٧٠ .
١٨ - گنجینه دانشمندان .
١٩ - همان .
٢٠ - تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول .
٢١ - آثار الحجه، جلد دوم، ص ٢٥٦، محمد شریف رازی .
٢٢ - واقع در محله امامزاده یحیی .
٢٣ - مصاحبه با آید الله لواسانی، نقل از دکتر محمد تقی لواسانی، روزنامه رسالت، ١٣٦٨ / ٤ / ٢٠ .
٢٤ - حجه الاسلام محمد رضا لواسانی؛ فرزند آیة الله لواسانی کیهان، ١٣٦٩ / ٨ / ١٧ .
٢٥ - یادگار امام، رسالت، ٦٩ / ٨ / ٩ .
٢٦ - همان .
٢٧ - دکتر محمد تقی لواسانی، فرزند آیة الله لواسانی، رسالت، ١٣٦٨ / ٤ / ٢ .
٢٨ - تاریخ و فرهنگ معاصر، جلد اول، ص ٦٢٧ .
٢٩ - نهضت روحانیون، جلد شش، ص ١٩٩، علی دوانی .
٣٠ - حجة الاسلام سید محمد رضا لواسانی؛ فرزند آیة الله لواسانی، کیهان، ٦٩ / ٨ / ١٧ .
٣١ - همان .
٣٢ - یادگار امام، رسالت، ٦٩ / ٨ / ٩ .
٣٣ - پیام رهبر فرزانه انقلاب به مناسبت ارتحال آیةالله لواسانی، حدیث ولایت، جلد پنجم، ص ٢٠٩، ٦٩ / ٧ / ٨ .
٣٤ - پیام رئیس جمهور وقت، آیةالله هاشمی رفسنجانی، رسالت، ٦٩ / ٧ / ٨ .
٣٥ - پیام حجةالاسلام حاج احمد آقا خمینی، یادگار امام، به مناسبت ارتحال آیةالله لواسانی، ٦٩ / ٧ / ٨ رسالت .

نویسنده :علی احمد پورترکمانی

٩. اویس قرنی:

أويس بن عامر القرني از أصحاب أمير المؤمنين ـ عليه أفضل الصّلاة و السّلام ـ و از حواريون آن حضرت و از شهداى در ركاب ايشان در جنگ صفين
روي عن الإمام الباقر ـ عليه أفضل الصّلاة و السّلام ـ أنّه قال: شهد مع علي بن أبي طالب ـ عليهما الصّلاة و السّلام ـ من "التابعين" ثلاثة نفر بصفيّن شهد لهم رسول الله ـ صلى الله عليه و آله ـ بالجنة و لم يرهم: أويس القرني، و زيد بن صوحان العبدي و جندب الخير الأزدي بحار الأنوار: ج ٣٢ ص ٦١٨؛
و روى الشيخ المفيد في الإختصاص ـ ص ٦١ ـ بسندين عن علي بن أسباط بن سالم عن أبيه قال: قال أبوالحسن موسى بن جعفر ـ عليهما الصّلاة و السّلام ـ: إذا كان يوم القيامة نادى منادٍ: أين حواري محمّد بن عبد الله رسول الله ـ صلى الله عليه و آله ـ الذين لم ينقضوا العهد و مضوا عليه؟
فيقوم سلمان، و المقداد، و أبوذر .
قال ـ عليه الصّلاة و السّلام ـ : ثمّ ينادي: أين حواري علي بن أبي طالب وصيّ رسول الله ـ صلى الله عليه و آله ـ و سلم ـ؟
فيقوم عمرو بن الحمق الخزاعي، و محمّد بن أبي بكر، وميثم بن يحيى التمّار مولى بني أسد، و"*أويس القرني* ".
قال ـ عليه الصّلاة و السّلام ـ : ثمّ ينادي: المنادي أينْ حواري الحسنين علي بن فاطمة بنت محمّد رسول الله ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ؟
فيقوم سفيان بن أبي ليلى الهمداني، و حذيفة بن أسيد الغفاري .
قال ـ عليه الصّلاة و السّلام ـ : ثمّ ينادي: أين حواري الحسين بن علي ـ عليه الصّلاة و السّلام ـ؟
فيقوم كلّ من أستشهد معه و لم يتخلف عنه .
قال ـ عليه الصّلاة و السّلام ـ : ثمّ ينادي: أين حواري علي بن الحسين ـ عليه الصّلاة و السلام ـ؟
فيقوم: جبير بن مطعم، و يحيى بن أمّ الطويل، و أبو خالد الكابلي، و سعيد بن المسيّب .
قال ـ عليه الصّلاة و السّلام ـ : ثمّ ينادي: أين حواري محمّد بن علي و جعفر بن محمّد ـ عليهم الصّلاة و السّلام؟
فيقوم عبد الله بن شريك العامري، و زرارة بن أعين، و بريد بن معاوية العجلي، و محمّد بن مسلم الثقفي، و ليث بن البختري المرادي، و عبد الله بن أبي يعفور، و عامر بن عبد الله بن جذاعة، و حجر بن زائدة، و حمران بن أعين .
ثمّ ينادي المنادي سائر الشيعة مع سائر الأئمة يوم القيامة، فهؤلاء أوّل الشيعة الذين يدخلون الفردوس و هؤلاء أوّل السّابقين و أوّل المقرّبين و أوّل المتحوّرة من التابعين بحار الأنوار: ج ٣٤ ص ٢٧٧.
أقول: نقله الكشيّ في رجاله ص ٦، بسند آخر عنه مثله مع إختلاف يسير في بعض ألفاظه .
و إيّاه يعني دعبل الخزاعي في قصيدته التي يفتخر فيها على نزار و ينقض على الكميت بن زيد قصيدته التي يقول فيها :

ألا حيت عنا يا مدينا *** أويسا ذو الشفاعة كان منا
فيوم البعث نحن الشافعونا

ثمّ أنه قال المحقق المامقاني ـ أعلى الله مقامه ـ في تنقيح المقال ـ: قد إتفق الفريقان على جلالة الرجل ـ أي أويس القرني ـ و تقواه و زهده و علاه و ملاؤا الكتب في مدائحه و فضائله حتى إلتجأ بعض وقحاء العامّة إنكار شهادته بصفيّن؛ فراراً عن لازمه و لكنْ المنصفين من العامّة و المحققين منهم و من له من الحياء قليل نصيب إعترفوا بذلك و كفاهم بذلك مثلبة و فضيحة ، أقول: بل بلغت بهم الوقاحة حدّاً أنْ أنكروا وجود أويس القرني كما ذهب إلى هذا الرأي الشاذ إمامهم المالك.

١٠. قاعده ى تسلط:

اشاره به قاعده ى فقهيه مسلم *تسلط*: الناس مسلطون على أموالهم و أنفسهم بل و حقوقهم

". گلپایگانی، سید محمدرضا

یا حضرت آیة الله العظمی گلپایگانی، موطن: گلپایگان، نام پدر : سید محمد باقر (تاریخ وفات: ١٤١٤قمری) به نقل از پایگاه حوزه نت از منبع: فروغ فقاهت

ولادت

در هشتمین روز ماه ذیقعده ١٣١٦ ق . در بخش ((گوگد)) گلپایگان ، کودکی پا به عرصه وجود نهاد که به مناسب تقارن ولادتش با سالروز ولادت امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نامش را ((محمد رضا)) و کنیه اش را ابوالحسن و لقبش را هبة الله نهادند. پدرش آقا سید محمد باقر امام ، عالمی معروف به زهد و تقوا، و پای بند به آداب و مستحبات دینی و کوشا در امر به معروف و نهی از منکر بود که هم اینک مرقدش مورد احترام و زیارت مردم است . محمدرضا در سه سالگی مادر و در نه سالگی پدرش را از دست داد و دوران کودکی را با مشکلات و سختیهای فراوان و از دست دادن پدر سپری کرد و تحصیلات ابتدائی را در مکتب خانه گذراند.

تحصیلات

نوجوانی بیش نبود که شوق تحصیل علوم اسلامی او را مشتاق آیة الله محمد تقی گوگدی (م ١٣٥٣ ق) گردانید و نزد ایشان ادبیات عرب را فراگرفت . سپس نزد آیة الله سید محمد حسن خوانساری (م ١٣٣٧ق) - برادر مهتر آیة الله العظمی سید احمد خوانساری - زانوی ادب به زمین زد و ادبیات و بخشی از سطوح را نزد وی آموخت.

نوزده ساله بود که به سوی اراک شتافت و در مدرسه آقا سید ضیاءالدین به تکمیل سطوح عالیه پرداخت و در ١٣٣٧ ق . شایستگی حضور در درس خارج فقه و اصول حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (م ١٣٣٥ ق) را پیدا کرد و تا سال ١٣٤٠ ق . در آن شهر از آن مرجع بزرگ بهره برد. در بیست و چهار سالگی درپی مهاجرت استادش آیة الله حائری به قم و تاءسیس حوزه علمیه در این شهر مقدس ، به قم آمده و در مدرسه فیضیه سکونت گزید و درسها را با آیة الله سید احمد خوانساری به مباحثه نشست . استاد با مشاهده استعداد و فهم شاگرد سخت کوش خود بدو بسیار علاقه مند شد او را در شماره اصحاب خاص و هیاءت استفتا قرار داد و ((تصحیح کتاب الصلاة)) خود را به او و آیة الله اراکی واگذر نمود. ایشان نیز تا پایان عمر استاد (١٣٥٥ ق .) ملازم درس ایشان بود.

ایشان در سال ١٣٤١ ق . در قم به مدت هشت ماه از محضر آیات عظام میرزای نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی استفاده برد. از دیگر اساتید او می توان از آیات عظام حاج شیخ محمد رضا مسجد شاهی اصفهانی ، حاج شیخ ابوالقاسم کبیر، آیة الله بروجردی ، آقا ضیاء عراقی و شیخ محمد حسین غروی اصفهانی نام برد.

وی از آیة الله حائری اجازه اجتهاد و از مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی و آقا شیخ محمدرضا اصفهانی اجازه نقل روایت اخذ کرده است.

تدریس

از آغاز ورود به قم در سال ١٣٤٠ ق . به تدریس کتابهای رسائل ، مکاسب و کفایه اشتغال ورزید و پس از وفات استادش آیة الله حائری تدریس خارج فقه و اصول را شروع نمود ایشان در طول بیش از هفتاد سال تعلیم دانش اهل بیت ، صدها تن از ستارگان درخشان آسمان علم را به جامعه اسلامی تحویل داده است.

شاگردان

برخی از زبده ترین شاگردان ایشان عبارتند از: حضرت آیات و حجج اسلام ، مرتضی حائری یزدی ، عبدالرحیم ربانی شیرازی ، مرتضی مطهری ، محمدعلی قاضی طباطبائی ، سید اسدالله مدنی ، محمد مفتح ، سد محمد حسینی بهشتی ، حسینعلی منتظری ، علی مشکینی ، ناصر مکارم شیرازی ، سید محمدعلی علوی گرگانی ، علی احمدی میانجی ، جعفر سبحانی لطف الله صافی گلپایگانی ، حسن حسن زاده آملی ، محمد مؤ من ، رضا استادی ، سید محسن خزاری ، علی کریمی جهرمی ، احمد صابری همدانی ، حسین شب زنده دار، علی افتخار گلپایگانی ، سید مهدی یثربی کاشانی ، مجدالدین محلاتی ، احمد جنتی ، مرتضی مقتدائی - علی پناه اشتهاردی ، محسن حرم پناهی ، جلال طاهر شمس گلپایگانی ، محمد واعظ زاده خراسانی ، سید محمد باقر ابطحی ، احمد آذری قمی ، محمد تقی ستوده ، غلامرضا صلواتی ، علی نیری همدانی و علی ثابتی همدانی.

تقریرات و تاءلیفات

درسهای آن فقیه اهل بیت را عده بسیاری به رشته تحریر درآورده اند آنهائی که به چاپ رسیده است عبارتند از:

۱.کتاب الحج ، سه جلد تاکنون

۲.الهدایة الی من له الولایة ، درباره ولایت فقیه

۳.نخبة الاشارات فی احکام الخیارات . (هرسه از آقای احمد صابری همدانی(

٤.کتاب القضاء در دو جلد

٥.کتاب الشهادات

٦.بلغة الطالب فی التعلیق علی بیع المکاسب ،

هر سه نوشته آقای سید علی حسینی میلانی

۷.الدر المنضود فی الحکام الحدود.

۸.نتایج الافکار فی نجاسة الکفار، هر دو از آقای علی کریمی جهرمی

۹.کتاب الطهارة

۱۰.کتاب القضاء. هر دو از آقای هادی مقدس نجفی.

ایشان در کنار اشتغالات گوناگون از تاءلیف و تصنیف نیز فروگذار نکرده است . آثار قلمی آن مرجع وارسته عبارتند از:

۱.حاشیه بر عروة الوثقی

۲.حاشیه بر وسیلة النجاة

۳.رساله صلاة الجمعة

٤.رساله فی المحرمات بالنسب

٥.مسائل الحج

٦.افاضة العوائد، تعلیقه بر دررالاصول مرحوم حائری

۷.رساله در عدم تحریف قرآن

۸.کتاب الطهارة

۹.کتاب الحج

۱۰.کتاب الحدود

۱۱.صلاة الجمعة

۱۲.حواشی بر ملحقات عروة الوثقی

مجموعه فتاوی

آیة الله العظمی گلپایگانی در طول سی و دو سال مرجعیت یکی از ارکان فقاهت بودند و روزانه استفتائات گوناگون از سراسر جهان به محضر ایشان فرستاده می شد و از همین رهگذر در تمام ابواب فقه فتوا داده اند و هم اینک مجموعه های بسیاری از فتاوای او در دسترس است که عبارتند از:

۱.منتخب الاحکام (با ترجمه انگلیسی(

۲.مختصر الاحکام (با ترجمه عربی و اردو(

۳.توضیح المسائل (این کتاب بیش از هشتاد بار به چاپ رسیده و به زبانهای اردو، چینی ، ترکی آذری و ترکی لاتین ترجمه شده است.(

٤.مجمع المسائل ، ۳ جلد و در برگیرنده تمام ابواب فقه از طهارت تا دیات است.

٥.مناسک حج (با ترجمه عربی ، اردو، روسی و انگلیسی(

٦.احکامی از حج.

۷.سؤ ال و جواب درباره مسائل حج.

۸.آداب و احکام حج.

۹.دلیل الحاج.

۱۰.احکام عمره.

۱۱.هدایة العباد (به عربی و دربرگیرنده حاشیه ایشان بر عروة الوثقی ، وسیلة النجاة ، توضیح المسائل و برخی از استفتائات در دو جلد.

۱۲.رساله امر به معروف و نهی از منکر و مسائل اجتماعی اسلام.

۱۳.مسائل نماز خوف و مطارده و احکام جبهه.

مبارزه سیاسی

آیة الله العظمی گلپایگانی از بدو حرکت شجاعانه روحانیت به رهبری امام راحل ، به مبارزات پیگیر و بی امان خویش با دیو استبداد پرداخت و نخستین اعلامیه اعتراض به لایحه ننگین ((انجمنهای ایالتی و ولایتی)) در مهرماه ۱۳٤۱ ش . از سوی ایشان صادر شد و به دنبال آن بود که پیامها و بیانیه های ایشان تا سقوط رژیم پهلوی ادامه یافت (بسیاری از آنها در جلد اول کتاب ((اسناد انقلاب اسلامی)) گرد آمده است(.

برخی از اقدامات آن جناب در برابر رژیم منحوس شاه عبارتند از: سرباز زدن از ملاقات با شاه و نخست وزیران و فرستادگان دربار، تحریم برنامه اوقات و اعلامیه علیه معاملات و همکاری با سازمان اوقاف ، قطع شهریه کسانی که با اوقاف همکاری می نمودند و تحریم امامت جماعت و گوش دادن به سخنرانی آنان ، حرام شمردن خرید و فروش و مصرف و توزیع گوشتهای وارداتی از خارج و قبول نکردن و جوهات فروشندگان آنان (هر چند می شد تحت عنوان مال مخلوط به حرام خمس آن را پذیرفت)، اعتراض شدید و پیام کوبنده علیه تغییر تاریخ هجری به تاریخ منحوس شاهنشاهی ، مخالفت صریح با حزب رستاخیز و تحریم شرکت مسلمانان در آن ، مخالفت صریح با طرح امتحان دولت از طلاب و انکار صلاحیت آنان برای این امر که باعث عقب نشینی ولت وقت و مصون ماندن حوزه از این طرح ننگین شد. اعتراض شدید علیه گسترش بی بند و باری و فساد و فحشا و رواج منکرات و فرستادن نامه سر گشاده به شاه و تذکر عواقب وخیم آن ، اعتراض و مخالفت بسیار شدید علیه سینما در شهر قم و تعطیل نمودن درس و نماز جماعت خویش به مدت یک هفته ، مخالفت و اعتراض علیه تاجگذاری شاه و انتخاب ولیعهد، پیام در جهت

تجلیل از مقام شهید سعیدی و اعلام مجلس ختم برای ایشان در مسجد امام ، تجلیل از مقام مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی و تشکیل دو مجلس ختم در مسجد اعظم و شکستن سد رعب و ممنوعیت بر پایی مجالس بزرگداشت و مطرح شدن نام حضرت امام در آن مراسم ، پی جویی حال تبعید شدگان و سرکشی به خانواده های آنان ، حمایت از مقام و موقعیت حضرت امام خمینی و بویژه در برابر اهانت روزنامه اطلاعات به امام راحل و تاءکید بر مقاومت روحانیت و پیگیری اعتراضها و راهپیماییها و صدور اعلامیه های روشنگرانه و کوبنده در لحظات حساس (به گونه ای که امام بدیشان فرموده بودند: اعلامیه هایی که حضرت عالی به تنهایی صادر می کنید، نقش بسزایی در پیشبرد مبارزات ملت مسلمان دارد) و دلجویی و تاءیید علمای مبارزه شهرستانها.

این اقدامات باعث شد که مزدوران رژیم برای لطمه زدن به ساحت ایشان از هیچ کاری فرو گذار نکنند و دوبار (سوم فروردین ۱۳٤۲ در مدرسه فیضیه و ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۷ ش) به سوی ایشان حمله کرده ، قصد ضرب و جرح آن مرجع بزرگوار داشتند که لطف خدا و جانفشانیهای اطرافیان باعث حفظ ایشان شد.

تقویت نظام جمهوری اسلامی

پس از پیروزی انقلاب نیز همراه در جهت تاءیید کامل مواضع حضرت امام و تقویت موقعیت ایشان به عنوان رهبر نظام و فرا خواندن مردم آیه پیروی کامل از حضرت اما، توصیه به افراد صالح برای شرکت در مناصب دولتی ،طرح مباحث مورد نیاز حکومت اسلامی در درس خارج فقه (قضا، حدود و شهادات)، شرکت در مراسم انتخابات و صدور پیامهای گوناگون مبنی بر شرکت مردم در انتخابات ، تقویت دولت اسلامی و حرام شمردن مخالفت با دستورها و مقررات دولت و نهی از فروش اجناس قاچاق ، حمایت مادی و معنوی از رزمندگان اسلام در طول جنگ تحمیلی و ارسال هیاءتهای مختلف به جبهه های نبرد و اجازه مصرف ثلث در مصرف جبهه و بر عهده گرفتن ساختمان مراکز درمانی و بهداشتی استانهای زلزله زده در زلزله خرداد ۱۳٦۹ و دهها اقدام دیگر فعال بودند.

ویژگیهای اخلاقی

مرجع بزرگ شیعه در بردارنده فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی بود. ویژگیهای بارز ایشان عبارتند از: زهد و بی اعتنایی به جلوه های دنیا، تواضع ، بهره وری از فرصتها، تجلیل از مقام فقها و مراجع معاصر، تشویق عاملان و نویسندگان ، اهتمام بسیار به حفظ و قرائت قرآن (به طوری که در هر شبانه روز با تمام گرفتاریها دو نوبت قرآن تلاوت می فرمود)، عشق به ساحت مقدس ائمه اطهار (به گونه ای که سالها - حتی پس از مرجعیت (به منبر تشریف برده ، اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله را به گوش مردمان می رساندند و روزهای عاشورا را روضه می خواندند و در عزای امامان بشدت می گریستند و به زیارت مرقد آنان مکرر مشرف می شدند. تقید بسیار به مستحبات و ترک مکروهات آن جناب زنده کننده مراسم اعتکاف در سراسر ایران و ترویج کننده عزاداری فاطمیه دوم یاد می شود. احترام بسیار به استاد (که همیشه پیش از درس فاتحه ای برای استادش قرائت می فرمود و به استادزاده خویش مرحوم آیة الله حاج آقا مرتضی حائری - با اینکه شاگردش بود - بسیار احترام می نهاد.(

مؤ سسات

مرجع بزرگ شیعه علاوه بر تدریس و تربیت عالمان دین ، تاءلیف ، فتوا، رهبری و روشنگری جامعه شیعه به بنیان نهادن دهها مؤ سسه فرهنگی و دینی در گوشه و کنار جهان و آبادانی صدها مسجد و مدرسه در سراسر کشور دست یازید که برخی از آنها عبارتند از:

.۱دارالقرآن الکریم : اولین موسسه قرآنی کشور است که در سال ۱۳۵۲ پاگرفت و به کار چاپ و نشر قرآن مجید، ترجمه دقیق قرآن ، بررسی اغلاط ترجمه های موجود و تصحیح آنها، تشکیل موزه قرآن ، تشکیل کتابخانه تخصصی

قرآن ، چاپ و توزیع کتابهای قرآن ، نشر مجله ((رسالة القرآن و پیام قرآن)) و تشکیل ((کنفرانس علوم و مفاهیم قرآن)) و چاپ مجموعه مقالات و سخنرانیهای آن پرداخته است.

۲.بیمارستان : که با بخشهای قلب ، جراحی ، زایمان ، اورژانس ، داخلی ، اطفال ، اعصاب و رادیولوژی یکی از بزرگترین بیمارستانهای کشور به شمار می رود و تاکنون منشاء خدمات بسیار به روحانیون و مردم و رزمندگان اسلام در طول جنگ تحمیلی بوده است.

۳.کتابخانه : که با داشتن حدود یکصد هزار جلد کتاب چاپی و دوازده هزار جلد کتاب خطی یکی از غنی ترین کتابخانه های کشور به شمار می رود.

٤.مجمع جهانی اسلامی در لندن

٥.مرکز معجم المسائل الفقهیة

٦.مسجد عظیم و با شکوه - در قم

بیمارستان زنان و زایشگاه حضرت ولی عصر (عج) - در قم

۸.مدرسه علمیه در گلپایگان

۹.مدرسه امام مهدی علیه السلام در قم

۱۰.مدرسه علمیه که اینک در کنار مسجد اعظم و مدرسه فیضیه ، سه قطب عمده تدریس در حوزه علمیه قم به حساب می آید و روزانه صدها طلبه در آنجا به تحصیل فقه و اصول می پردازند.

۱۱.دارالایتام

۱۲.مؤ سسه خیریه حضرت ولی عصر (عج(

در گذشت

سرانجام آن عبدصالح خدا پس از عمری سرشار از توفیق و پربار از خدمات دینی و علمی و پس از طی بیماری کوتاه مدت ، در ۹٦ سالگی در شامگاه روز پنجشنبه ۱۸ آذر ۱۳۷۲ (۲٤ جمادی الثانی ۱٤۱٤ ق) ندای حق را لبیک گفت و فقدانش قلب تمام مسلمین جهان را در هم فشرد.

مردم در سوگ آن مرجع بزرگ از صمیم قلب به سوگواری پرداختند و از سوی دولت هفت روز عزای عمومی و یک روز تعطیل اعلام گردید و مجالس بزرگداشت مقام علمی ایشان در گوشه و کنار جهان و جای جای کشور اسلامی مان تا مدتها ادامه یافت . پیکر پاک آن مرجع بزرگ روز جمعه نخست در تهران با حضور صدها هزار نفر و با شرکت رهبر معظم انقلاب تشییع شد و پس از پنج ساعت راهپیمایی به قم انتقال یافت و سپس در روز شنبه ۲۰ آذر با حضور خیل عظیم و پر شکوه مردم قم تشییع و نماز به امامت حضرت آیة الله آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی - داماد آن مرحوم - بر ایشان خوانده شد و آنگاه در مسجد بالا سر مرقد مطهر حضرت معصومه علیه السلام ، در جوار تربت استادش به خاک سپرده شد.

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیة الله خامنه ای در بخشی از پیام خویش چنین فرمودند:

این شخصیت والای کهنسال ، در میان مراجع عظام تقلید، یکی از موفق ترین و سعادتمندترین ها بودند.

۳۲سال مرجع تقلید، حدود ۷۰ سال مدرس حوزه علمیه قم و حدود ۸۵ سال سرگرم فراگرفتن و آموختن فقه آل محمد علیه السلام بودند.

))اولین مدرسه علوم دینی به سبک جدید را ایشان در قم تاءسیس نمودند. اولین مؤ سسه بزرگ قرآنی را ایشان در قم بنیان نهادند. اولین فهرست بزرگ فقهی و حدیثی با استفاده از دانش و اختراعات جدید بشری را ایشان پدید

آوردند. صدها مدرسه و مسجد و مؤ سسه تبلیغ دین در سراسر کشور و در کشورهای دیگر بنیاد کردند هزاران شاگرد را از فقه پخته و عمیق خود بهره مند ساختند بسیاری آراء و نظرات فقهی که حاکی از روشن بینی و ذهن نوگرای ایشان بود ارائه کردند و بالاتر از همه با منش و رفتار پرهیزکارانه و با طهارت و تقوایی که می توانست برای علما و فقها، الگویی زنده و ملموس باشد، عمری پربرکت را به نزاهت کامل گذرانیدند.
آن بزرگوار یکی از اسطوانه های انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران به شمار می آید. در دوران اختناق و در مقابله با حوادث سهمگین سالهای تبعید امام خمینی - قدس سره - مواردی پیش آمد که صدای این مرد بزرگ تنها صدای تهدید کننده ای بود که از حوزه علمیه قم بر خاست و به نهضت شور و توان بخشید. پس از پیروزی انقلاب همواره در قضایای عمومی کشور حضوری بارز و پشتیبانی صریح از نظام جمهوری اسلامی و از مقام منیع رهبری و شخص شخیص امام راحل (قدس الله نفسه الزکیه) داشت و مورد تکریم و احترام بلیغ آن حضرت بود. فقدان این بقیة السلف اعاظم و این ملجاء و مرجع مؤ منان ثلمه ای بزرگ و ضایعه ای جبران ناپذیر است.((

آثار:
کتاب الحج
الهدایة الی من له الولایة
نخبة الاشارات فی احکام الخیارات
کتاب القضاء
کتاب الشهادات
بلغة الطالب فی التعلیق علی بیع المکاسب
الدر المنضود فی الحکام الحدود
نتایج الافکار فی نجاسة الکفار
کتاب الطهارة
حاشیه بر عروة الوثقی
حاشیه بر وسیلة النجاة
رساله صلاة الجمعة
رساله فی المحرمات بالنسب
مسائل الحج
افاضة العوائد، تعلیقه بر دررالاصول مرحوم حائری
رساله در عدم تحریف قرآن
کتاب الحج
کتاب الحدود
صلاة الجمعة
حواشی بر ملحقات عروة الوثقی
مجموعه فتاوی

مجمع المسائل
مناسک حج
دلیل الحاج
احکام عمره
هدایة العباد
رساله امر به معروف و نهی از منکر و مسائل اجتماعی اسلام
مسائل نماز خوف و مطارده و احکام جبهه

۱۳. واکنش آیت الله گلپایگانی:

در وبلاگم از واکنش آیت الله گلپایگانی پرسیده بودند و جوابی نوشته ام که عینا نقل می کنم:
در پاسخ کامنت نخست حضرت عالی عرض کنم که حضرت آیت الله گلپایگانی:
در ایام بیماری منتهی به رحلت مرجع فقید توسط ریشهری تهدید شده بوذند. مرحوم حضرت آیت الله العظمی منتظری در این باره می گوید:

> یک روز، آقای ریشهری (آنوقت که وزیر اطلاعات بود) آمده بود اینجا. گفت : « من الان منزل آقای گلپایگانی بودهام. این مطلب را به آقای گلپایگانی گفتهام، به شما هم میگویم: آقای شریعتمداری همین دو سه روز رفتنی است مبادا عکسالعملی از خودتان نشان بدهید.» در حقیقت، آمده بود تهدید کند (خاطرات آیت الله منتظری ج ۱ صفحات ٤٨٢-٤٨٤).

در جریان تشییع و دفن که نبودند، چون آیت الله صدر می فرمایند:

> نیمههای شب بود که به قم رسیدیم. یکسره به خانه ی بی صاحب رفتیم. خبر دادند جنازه را آمبولانس به غسالخانه ی بهشت معصومه برده تا در آنجا غسل دهند وگفتهاند نباید سید رضا صدر بر آن نماز بخواند آقای امامی که از داماد گذشته، فرزند به حق آن مرد بزرگ به حساب می آمد پیشنهاد کرد به آقای گلپایگانی تلفن کنید تا وساطت کند وبه وصیتش عمل شود وشما بر جنازه نماز بخوانید. گفتم کار صحیحی نیست این کار ممکن است برای آقای گلپایگانی ناراحتی ایجاد کند (متن کامل "در زندان ولایت فقیه (ویراسته)- بخش دوم).

وقتی جریان دفن به گوش ایشان رسید، اعتنایی به تهدید نکردند و نامه ی تندی به آیت الله خمینی فرستادند. آیت الله منتظری نقل می کند که:

> مرحوم آیت الله گلپايگاني نيز راجع به جلوگيري از تشييع و احترامات لازمه نسبت به جنازه ی آن مرحوم اعتراض كردند (اینجا).
> قم ـ تهران ـ شمارهٔ۱۳۴ ـ۱۲۸ ـ۱۵ ـ۱
> تهران ـ جماران
> حضرت مستطاب آیتالله آقای خمینی دامت برکاته

با ابلاغ سلام، مزید توفیقات را مسئلت دارم. آنچه بین حضرت‌عالی و آیت‌الله شریعتمداری ـ طاب ثراه ـ واقع شده،حکومت واقعی با خداوند متعال و ظاهراً هم با تاریخ می‌باشد. امید است مصداق آیهٔ کریمهٔ «وَ نَزَعنا ما فی صُدُور هِم مِن غِلّ اِخواناً عَلی سُرُر مُتقابلین» بشوید. فعلاً که خبر تأسف‌انگیز رحلت ایشان منتشر شده است، لازم دانستم ضمن ابراز نگرانی و تسلیت، از جریان تجهیز که بدون تشییع و احترامات لازمه و تدفین مخفیانه در محل غیرمناسب واقع شده، ابراز تأسف شدید بنمایم. انتظار دارم اکنون هم در حد ممکن، اهانت‌هایی را که به ایشان و مقام مرجعیّت شده، شخصاً تدارک فرمایید. اعلاءِ کلمهٔ اسلام و مسلمین را از خداوند متعال مسئلت دارم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

٢٤ رجب ١۴٠۶

(پیوست ٧٢ کتاب خاطرات آیت الله منتظری ج٢ ص ٩٢٨)

ایشان حتی داشتند ختم را برنامه ریزی می کردند، ولی

مرحوم آیت‌الله حاج آقا رضا گلپایگانی، برای ختم آیت‌الله شریعتمداری اعلامیه‌ای منتشر و اعلام کرد که مراسم ختم برگزار خواهد کرد، آقای ری‌شهری نزد او رفت و مطلبی را پیش روی او گذاشت مبنی بر این که نوه‌ی او را دستگیر کرده‌اند و گفت که «اگر این اطلاعیه را لغو نکنی، نوه‌ات را به جرم لواط محاکمه خواهیم کرد. مدرک هم داریم.»؛ به این ترتیب این پیرمرد بیچاره را وادار به سکوت کردند. در مورد بقیه هم همین کارها را کرده‌اند (رادیو زمانه » این نظام نه اسلامی است، نه شیعی).

که ایشان به عنوان تشکر از آیت الله رستگاری که با نهایت شهامت ختم گرفتند و در نتیجه ده سال در حبس بودند – و البته برایشان حبس ابد صادر شده بود و عفو بر ایشان تحمیل کردند- آیت الله صافی را فرستادند و کل هزینه ی چاپ تفسیر ٦٠ جلدی البصائر ایشان را متقبل شدند.

و اما یک تتمه از خودم:

در اوایل طلبگی یکی از دغدغه های عمده ی من مسأله ی دار التبلیغ بود، چون شنیده بودم که غصبی است و ملک شخصی آقای شریعتمدار بوده یا تولیت موروثی داشته مثلا، از یک طرف دیگر می دیدم کسانی که نام هایشان به هر حال قرین احترام است، کتاب هایشان را می دهند آنجا چاپ کنند. عمده ی نیازم هم از حیث بانک نوار آن بود، چون از شلوغی و بد اخلاقی و محدودیت های نوارخانه ی زیرزمین پاساژ قدس کلافه بودم و نوارهای درس خارج و مدارج عالیه ی حکمت و فلسفه هم نداشت. نهایت امر در زمان بیماری و کسالت آیت الله گلپایگانی قدس سره با زحمتی که خود قصه ای دارد، به همراه شخصی از محترمین علما به عیادت معظم له مشرف شدم، در حالی که احیانا ده دوازده ساله بودم و هنوز عمامه به سرم نبود. از ایشان خیلی صریح و صادقانه مشکل خود را و اینکه چقدر ذهنم را مشغول داشته عرض کردم، ایشان گفتند بیا جلو و سرم را بوسیدند و تشویقم نمودم و فرمودند که همین احتیاط و تقوای قذمایی را حفظ کن، اگر داشتی بخور، نداشتی بمیر، ولی سر خم نکن، اینها دقیقا دنبال افراد ظاهر الصلاح و پاک و مستعد می گردند که اینها را جذب کنند و از آنها هم سوء استفاده کنند و هم کسب شرف و آبرو کنند و وسیله به دست آورند برای فریب دادن ساده دلان و مردم متدین. بعد در حالی که رویشان را

گرداندند و دست خویش را نگاه می کردند، فرمودند: هم خمینی و هم مرحوم آیت الله شریعتمدار مجتهد بودند و ان شاء الله که هر دو به اجتهاد خود عمل کرده و صادقانه به وظیفه ی خود عمل کرده اند و این را خدا می داند و چه داور خوبی است خدا ...بعد در حالی که کمی بغض کرده بودند به نظرم، یا صدایشان سخت بر می آمد، فرمودند: بله، هر دو مجتهد بودند، ما به آنها چه کار داریم؟ اگر مجتهدیم ما هم به اجتهاد خودمان باید عمل کنیم و اگر مقلدیم به اجتهاد مرجعمان. مکثی کردند و فرمودند اگر مقلد منی، من نه با اجتهاد خودم و نه با هیچ مدرسه ای که از اساتیدم و بزرگان دیده ام، نمی توانم حرکت هایی را که شد با ایشان جزو اسلام بدانم و عاملانش را مسلمان، اما اینها به من و شما چه؟ بعد دوباره ادامه دادند و فرمودند: پسر علامه ی امینی یک نامه ای نوشته با کتاب ۲ جلدی در تراجم که نوشته و همه ی علمای معاصر الا خمینی را دارد، فرستاده و گفته: و الله اینها به خدا اعتقاد ندارند، و الا مگر معقول در می آید هیچ جور. ولی اینها را کاری ندارم. بعد کلام خود را انگار قطع کردند و خیلی تند و کوتاه جواب دادند: بر مقلد من، اگر کسی از من تقلید کند، حرام است قطعا مگر اینکه ورثه اجازه دهند، چون خودشان که نیستند دیگر تا بعد اجازه کرده باشند یا بکنند. بلله، هم دار التبلیغ و هم مدرسه ی حجتیه و هم مدرسه ی آقای روحانی همه غصبی است و نباید هم سمتشان رفت که تایید جور و فسق و سرپوش گذاشتن بر بدعت هاست. بعد اجازه ی مرخصی خواستیم و ایشان تشویق عجیب و غریبی کردند که شاید با سندش بیاورم بعدا، و در نهایت گفتند: ورثه را که می دانی؟ حاج خانمشان و دامادشانند، پشت کتابخانه ی آقانجفی توی ارگ.

مراجعت که کردم دامادشان فرمودند که من از طرف پسرشان هم وکیلم و هم نظر اصالی و هم نظر وکالی خودم را توکیل می کنم به حاج خانم، هر چه ایشان بگویند. ایشان فرمودند که خود آقا با آنکه دلش خون بود ولی می خواست طلبه ها استفاده کنند، منتهی می گفت می ترسیم از بابت مؤید الفاسق فاسق و سکوت در برابر بدعت موجب وهن و سست شدن و کمرنگ شدن قبح ایتن گونه امور شوم و در ترویجش خدای ناخواسته شریک جرم و اثم بشوم. و ما هم نظرمان این است که رویه ی ایشان را ادامه بدهیم.

این را از حیث تکمیل موضع آیت الله گلپایگانی قدس سره نقل کردم.

۱۳. قبرستان ابوحسین:

مقاله ی ذیل از آقای طباطبایی را عینا از وبلاگشان نقل می کنم:

به خاک من اگر آیی زیارت .....

احمد اکبر پور داستان نویس معاصر ،کتابی دارد به نام "مردمان عصر پنجشنبه".در این کتاب از مردمی نام می برد که تمامی تفریح و سرگرمیشان آن است که عصرهای پنجشنبه در قبرستان حاضر می شوند و برای رفتگان خود فاتحه می خوانند.مکانی که به مثابه سینما یا پارکی است که یک اجتماع عمومی را تشکیل می دهند و مردم به درد دل با هم می پردازند .

حضور در قبرستان اگر چه در سنت شیعی ما مورد تاکید قرار گرفته است اما رفته رفته به یک فرهنگ نیز بدل شده است.عموما در شهرهای مذهبی ،مقابر عدیده ای وجود دارد.شخصیت عظیمی که در مکانی مدفون است و گرداگردش پیروان و دوستدارانش نیز خفته اند.قم نیز از این قاعده مستثنا نیست.بزرگان مکتب تشیع که گرداگرد حرم حضرت فاطمه معصومه (س)آرمیده اند.

این عکس قبرستان نو است که در نزدیکیهای حرم قرار دارد.علمای زیادی در آن مدفونند،اما سر در ورودی آن تصویر کربلایی محمد کاظم کریمی را نشان می دهد_بی سوادی که به اشراقات ربانی توانست حافظ کل قرآن شود_.آیت الله سید محمد کاظم شریعتمداری نیز در این قبرستان آرمیده است.آیت الله هنوز هم مرجع تقلید بسیاری از مردم است.

قبر او معمولا شلوغ است.آیت الله شریعتمداری در اتاقی مدفون است که بسیاری از بزرگان ترک زبان نیز در اطراف او به خاک سپرده شده اند.می گفتند روزی که آیت الله را به خاک سپردند،این مکان یکی از جاهای نامناسب قبرستان محسوب می شد.اما امروز این گونه به نظر نمی رسد.گروه گروه مردم -که علی الاغلب ترک زبان هستند- بر مزار او حاضر می شوند.آیت الله در اواخر عمر بر اساس اتهام کودتایی که بر او وارد کردند مورد بی مهری حاکمیت قرار گرفت.اتهامی که بعدها آیت الله منتظری در خاطرات خود،آن را ساخته حاکمیت خواند و دامان شریعت مداری را از آن بری دانست.آیت الله شریعتمداری همچنین در مقابل اقدام حکومت پهلوی که حکم به اعدام آیت الله خمینی کرده بودند مقاومت کرد و مانع قتل آیت الله خمینی شده بود.

در اطراف قبرستان هم اتاقهایی وجود دارد که یک خاندان برای خود تهیه کرده اند و همگی در آن آرمیده اند.سید محمد حسن طباطبایی برادر علامه طباطبایی نیز در یکی از این اتاقها در قبرستان نو به خاک سپرده شده است.بر خلاف علامه که قبرش در حرم است و معمولا افراد زیادی بر مزار او حاضر می شوند اما محمد حسن در گوشه ای از قبرستان نو آرمیده است و بسیاری مکان دفن او را نمی دانند.علامه حسن زاده در مورد این دو برادر گفته بود که هر دو دریای علمند اما یکی بذول است(علامه طباطبایی) و دیگری کتوم(محمد حسن).این هر دو از لحاظ معرفت و دانش یکسان بودند اما علامه علم خود را تا حدی بیان می کرد اما محمد حسن مهر بر دهان نهاده بود و دم بر نمی آورد.
مزار سید جواد ذاکر هم در همین قبرستان است.قبراوهم اغلب شلوغ است.دوستدارانش معمولا نوارهای مداحی او را بر سر مزارش گوش می دهند.
در گوشه گوشه قم افراد بزرگی آرمیده اند.قبر عبدالرزاق لاهیجی_داماد ملاصدرا و صاحب کتاب گرانسنگ شوارق الالهام_ در پیاده رو خیابان ارم قرار دارد.در کنار پاساژی که محل تردد کثیری از مردم هم می باشد.

از آنجا که مردم ما همواره به دیده احترام به درگذشتگان می نگرند باعث شده که با دیدن قبری که تصور می کنند از بزرگان است اغلب به دعا و راز و نیاز بپردازند.عکس فوق مکان دفن کسی نیست .محلی است که برای کبوتران حرم دانه می ریزند اما از آنجا که به سیمای یک قبر در آمده و اطراف آنرا حصار کشیده اند

و در صحن بزرگ حرم نیز قرار دارد،باعث شده زائرینی که اطلاع ندارند نیز به گرد آن می آیند و به قرائت فاتحه می پردازند.
نوشته شده توسط سید هادی طباطبایی | لینک ثابت

۱۴. صدر، سید محمدباقر:

آیت‌الله سیدمحمد باقر صدر از علما و متفکران برجستة مجاهد شیعه عراق در قرن چهاردهم هجري، فرزند سيد حيدر و نوه مجاهد معروف سيد اسماعيل صدر و از خاندان معروف صدر بود. و در ۲۵ ذيقعده ۱۳۵۳ق در شهر كاظمين، به دنيا آمد. در سه سالگي پدرش را از دست داد و مادر فاضله‌اش (دختر شيخ عبدالحسين آل ياسين) تربيت و پرورش او را بر عهده گرفت و برادر بزرگش سيد اسماعيل او را تعليم داد. در پنج سالگي به مدرسه رفت و اندكي بعد آوازة نبوغ بي‌نظير و استعداد سرشارش در همه شهر پيچيده و به سفارش دايي‌هاي خود شيخ محمدرضا آل ياسين و شيخ مرتضي آل ياسين، به تحصيل حوزوي روي آورد.

منطق و معالم را در دوازده سالگي نزد برادرش خواند و بسياري از كتب درسي دوره عالي فقه و اصول را بدون استاد مطالعه كرد و دروس دوره سطح را در مدت كوتاهي گذراند. در ۱۳٦٥ ق براي ادامة تحصيلات، از كاظمين عازم نجف اشرف گرديد و در درس دايي خود شيخ محمدرضا آل ياسين وآيت‌الله خويي، حاضر شد و به واسطة نبوغ و هوشمندي كم نظيرش، مورد توجه خاطر او قرار گرفت.

وي تا پيش از رسيدن به سن بلوغ به مرحله اجتهاد رسيد ودر پانزده سالگي صاحب فتوا گرديد. او علاوه بر دروس جاري حوزه، فلسفه را نيز نزد شيخ صدرا بادكوبه‌اي آموخت و فلسفه‌هاي متأخر اروپايي را نيز به دقت مورد مطالعه و تحقيق قرار داد.

سيد محمدباقر صدر در بيست سالگي به تدريس كتاب كفاية‌الاصول پرداخت و در بيست و پنج سالگي تدريس دوره خارج اصول و در بيست و هشت سالگي دوره خارج فقه را براساس كتاب عروة‌الوثقي آغاز كرد و نوآوري‌هايي در هر دو حوزه فقه و اصول ارائه كرد. در كنار تأليف و تصنيف در اغلب رشته‌هاي علوم اسلامي، به تعليم و تربيت شاگردان فاضل و متعهد، توجه خاصي مبذول داشت. وي فقيهي دانشمند، آگاه به مسائل و نيازهاي فكري و سياسي جهان اسلام و شجاع و پرهيزكار بود.

در ۱۳۳۷ / ۱۹۵۸ كه ژنرال عبدالكريم قاسم رژيم سلطنتي عراق را برانداخت و حكومت جمهوري در آن كشور اعلام نمود، كمونيست‌ها با استفاده از آزادي عمل سياسي كه قاسم براي آنها به وجود آورده بود موجي از تبليغات الحادي و ضد اسلامي در عراق به راه انداختند. از اين رو گروهي از علماي شيعه عراق براي رويارويي با اين هجوم تبليغاتي، »جماعة‌العلماء نجف «را تأسيس كردند كه هر چند سيد محمدباقر صدر عضو آن نبود لكن نقش رهبري اصلي جمعيت را بر عهده داشت. جماعة‌العلماء براي مقابله با حركت‌هاي كفرآميز حكومت عراق، اقدام به صدور

بيانيه، اعلاميه و انتشار نشريات سياسي و ايدئولوژيك نمود. مجلةالاضواء كه در ۱۹٦۱ منتشر شد از آن جمله بود و سرمقاله‌هاي پنج شماره اول آن تحت عنوان »رسالتنا «به قلم صدر بود.

به پيشنهاد آيت الله سيد محسن حكيم و به منظور رد مكتب فلسفي كمونيسم و طرح مكتب فلسفي اسلام و برتري‌هاي آن، كتاب فلسفتنا (فلسفه ما) را در ۱۳۷۹ ق تأليف كرد . پس از آن براي معرفي نظام اقتصادي اسلام و امتيازات آن نسبت به نظامهاي اقتصادي سوسياليستي و سرمايه‌داري، كتاب اقتصادنا (اقتصاد ما) را در ۱۳۸۱ ق تأليف و منتشر ساخت.

در ربيع‌الاول ۱۳۷۷ق، گروهي از علماي آگاه و مجاهد شيعه عراق در صدد برآمدند تا حزبي براساس ايدئولوژي اسلامي تأسيس كنند و آن را »حزب الدعوة الاسلامية «(حزب دعوت اسلامي) ناميدند. آيت‌الله صدر علاوه برتأييد آن حزب، برنامه و اساسنامه آن را نيز تدوين كرد اما اعتقاد داشت كه شأن روحانيت ايجاب مي‌كند كه در تشكيلات و سازمان‌هاي سياسي وارد نشوند و از جايگاه والاي معنوي روحانيت ايفاي نقش نمايند و خود نيز به توصيه آيت‌الله حكيم، از حزب كناره گرفت.

بعد از تبعيد امام به تركيه، او با امام ابراز همدردي كرد و پس از تبعيد ايشان به نجف اشرف در ۹ جمادي‌الثاني ۱۳۸۵ ق، به همراه گروهي از علماي نجف از امام به گرمي استقبال كرد. وي طي اقامت سيزده سالة امام در عراق، روابط نزديك و دوستانه‌اي با ايشان داشت.

پس از رحلت آيت‌الله حكيم در ۱۳٤۹، دوران مرجعيت آيت‌الله صدر آغاز شد و بسياري از مردم عراق از او تقليد كردند. در همان سال‌ها وي كوشيد تا اهداف و سازمان مناسب و شايسته‌اي متناسب با تحولات فكري و اجتماعي جامعه ايجاد كند و جلسات منظمي نيز بدان منظور تشكيل داد. از نظر او حكومت آرماني در عصر غيبت، حكومت اسلامي بود كه بر دو پايه ولايت فقيه و شورا قرار داشت.

وي پس از رسيدن به مقام مرجعيت، در فتواي تاريخي خود، حزب بعث را تكفير كرد. متن اين فتوا چنين است: »به اطلاع عموم مسلمانان مي‌رساند كه پيوستن به حزب بعث، تحت هر عنوان، شرعاً حرام است و هرگونه همكاري با آن به منزلة ياري ظالم و كافر، و دشمني با اسلام و مسلمين است.«

حدود دو سال بعد كه رژيم بعث عراق از فعاليت‌هاي حزب الدعوة و ديگر گروه‌هاي مبارزه به وحشت افتاد، بسياري از مبارزان و مجاهدان را به زندان انداخت و در ماه رجب ۱۳۹۲ ق سيد محمدباقر صدر را كه در بيمارستان نجف اشرف بستري بود دستگير نموده و به بيمارستان كوفه منتقل كرد اما به علت اعتراض گستردة علما و مردم ناگزير شد كه او را آزاد كند. رژيم عراق براي ارعاب آيت‌الله صدر و ديگر مجاهدان در ۱۳۹٤ ق، پنج تن از شاگردان وي را دستگير و اعدام كرد. در اربعين ۱۳۹۷ ق به دستور آيت الله صدر، تظاهرات ده‌ها هزار نفري عزاداران حسيني در شهرهاي كربلا و نجف، به تظاهراتي بر ضد رژيم بعثي تبديل شد. روز بعد مأموران امنيتي رژيم عراق، تعداد زيادي از تظاهركنندگان

را دستگير، زنداني و شكنجه نمودند و آيت‌الله صدر نيز براي دومين بار دستگير شد و پس از چند ساعت شكنجة جسمي و روحي آزاد گرديد.

رژيم بعثي عراق براي خنثي كردن فعاليت‌هاي آيت‌الله صدر، گروهي از روحاني‌نمايان را به عنوان امام جماعت و واعظ به مساجد شهرها فرستاد، اما اين بار نيز آيت‌الله صدر طي فتوايي اين حركت رژيم را ناكام گذارد و اعلام داشت: »به اطلاع عموم مسلمانان عراقي مي‌رساند كه شركت در نماز جماعت كساني كه از سوي مراجع مسلمين تعيين نشده‌اند، از نظر شرع مقدس اسلام، حرام است.«
با اوجگيري انقلاب اسلامي در ايران به رهبري امام خميني در ۱۳۵۷، رژيم عراق كه از ايجاد انقلاب مشابهي در عراق به شدت نگران بود، درصدد تخطئه انقلاب اسلامي ايران برآمد اما آيت الله صدر با آگاهي از اهداف بعثي‌هاي عراقي، در نامه‌اي كه به امام در پاريس نوشت، از قيام شكوهمند و شجاعانة مردم مسلمان ايران به رهبري الشأن تجليل كرد و با تمام اخلاص و شجاعت، آمادگي خود را براي همكاري با رهبر انقلاب و امت قهرمان ايران اعلام داشت. پس از آن نامه‌هايي نيز به شاگردان و مريدانش در ايران نوشت و به آنان دستور داد كه با مردم انقلابي ايران همگام شوند و از فداكاري در راه پيروزي انقلاب اسلامي دريغ نورزند و خود را در اطاعت از امام خميني فاني سازند، همانگونه كه او خود، در راه تحقق اهداف و آرمان‌هاي اسلامي ذوب شده است. در فتوايي نيز شهداي انقلاب اسلامي ايران را همچون شهداي قيام امام حسين (ع) دانست. اين فتواي مهم، تبليغات سوء و مغرضانه رژيم بعثي را بر ضد انقلاب اسلامي خنثي كرد و موجب اظهار همدردي مردم مسلمان عراق با مردم ايران گرديد.

در فرداي پيروزي انقلاب اسلامي ايران (۲۳ بهمن ۱۳۵۷)، آيت‌الله صدر كه بسيار شادمان بود در ميان انبوهي از مردم و طلاب انقلابي در مسجد جواهري نجف سخنراني كرد. او پس از شكرگزاري از پيروزي انقلاب اسلامي در ايران، نسبت به پيروي از اوامر امام خميني و آگاهي از توطئه‌هاي دشمنان انقلاب اسلامي ايران، فرداي آن روز تظاهراتي در شهرهاي عراق برگزار شود و متعاقب آن، تظاهرات باشكوهي در شهرهاي كربلا و نجف و ساير شهرها به راه افتاد. همزمان با آن آيت الله صدر، طي پيامي به امام خميني، پيروزي انقلاب اسلامي ايران را تبريك گفت و در پيامي ديگر به ملت ايران، از قهرماني‌ها و فداكاري‌هاي آنان ستايش كرد و به ادامة تبعيت از امام سفارش نمود. مدتي بعد نيز به مناسبت شهادت آيت‌الله مطهري، مجلس ختم باشكوهي در مسجد جواهري نجف برگزار كرد كه گروه كثيري از طبقات مختلف مردم در آن شركت نمودند.

در ۱۳۵۸،آيت‌الله صدر، رسالة الاسلام يقود الحياة را به عنوان مقدمه‌اي براي قانون اساسي نوشت و نماينده‌اي به عنوان رابط ميان خود و امام خميني تعيين و روانه ايران كرد.

در همان سال طي فتواي مشهور و تكان دهنده‌اي، مردم عراق را به براندازي رژيم بعثي عراق دعوت نمود و نوشت: »بر همه ملت مبارز و مسلمان عراق، واجب كفايي است كه به قيام مسلحانه بر ضد حزب بعث و سردمداران آن، اقدام كنند و مسئولان اين حزب كافر را ترور نمايند تا خود را از چنگال اين دژخيمان خونخوار نجات دهند.«

به دنبال آن، خانه آيت‌الله صدر به محاصره مأموران امنيتي عراق درآمد و رفت و آمد به خانه وي ممنوع شد، حتي از ورود سفير ايران به منزل وي جلوگيري به عمل آمد.

آيت‌الله صدر به منظور روشنگري سياسي، درس تفسير قرآن تشكيل داد كه در آن گروه زيادي از عموم طبقات مردم شركت مي‌كردند كه تا چهارده جلسه ادامه يافت. رژيم بعثي عراق كه از تشكيل چنين جلسه‌اي به شدت هراس داشت، بسياري نمايندگان آيت‌الله صدر و ديگر افراد مؤمن و انقلابي را كه تعداد آن به هزاران نفر مي‌رسيد در سراسر كشور دستگير كرد. آيت‌الله صدربه منظور اعتراض به اين اقدام ضد انساني روز ١٦ رجب ١٣٣٩ق را اعتصاب عمومي و اعلام نمود به دنبال آن بازارهاي عراق تعطيل شد و مردم نجف به سمت خانه آيت الله صدر شتافتند. فرداي آن روز آيت‌الله صدر دستگير و به بغداد انتقال يافت، اما بر اثر تظاهراتي كه در نجف، كاظمين و ديگر شهرها به طرفداري از او برپا شد، رژيم بعث به ناچار او را آزاد كرد و روز ١٨ رجب مردم نجف گروه گروه براي ديدار و بيعت با وي به منزل او رفتند.

رژيم بعث عراق كه با وجود آيت‌الله صدر، پايه‌هاي قدرتش را در خطر جدي مي‌ديد، درصدد قلع و قمع آيت‌الله صدر و هواداران او برآمد.از اين رو خانه‌اش در نجف محاصره گرديد كه مدت نُه ماه به طول انجاميد. در طي اين مدت، برخي از نمايندگان حزب بعث با او ملاقات كردند و تصميم رژيم را مبني بر همكاري با آن و يا شهادت وي، به اطلاعش رساندند. رژيم از او خواست تا از تأييد انقلاب اسلامي ايران و امام خميني دست بردارد، با صدور بيانيه‌اي از مواضع حزب بعث حمايت كند، عضوت در حزب الدعوة را تحريم نمايد و فتواي تحريم حزب بعث را پس بگيرد، اما او شهادت را بر تسليم در برابر چنين شرايط ننگيني ترجيح داد.

در ١٩ جمادي الاول ١٤٠٠ ق / ١٦ فروردين ١٣٥٩ بار ديگر آيت‌الله صدر در شهر نجف اشرف دستگير شد و به بغداد منتقل گرديد. در بغداد از او خواستند تا چند كلمه‌اي بر ضد انقلاب اسلامي ايران و امام خميني بنويسد تا از مرگ حتمي نجات يابد اما او آشكارا اين تقاضا را رد كرد و بر راه مستقيم و خلل ناپذيرش تأكيد نمود. در نتيجه پس از سه روز شكنجه‌هاي وحشيانه، در ٢٢ جمادي‌الاول ١٤٠٠ ق / ١٩ فروردين ١٣٥٩ به شهادت رسيد و تحت نظر شديد مأموران امنيتي در آرامگاه خانوادگي شرف‌الدين در نجف اشرف به خاك سپرده شد.

پس از چند روز كه خبر شهادت آيت‌الله صدر قطعي شد امام خميني، طي پيامي كه در ٢ ارديبهشت ١٣٥٩ صادر كرد از وي به عنوان »شخصيت علمي و مجاهد كه از مفاخر حوزه‌هاي علميه و از مراجع ديني و متفكران اسلامي بود « ياد نمود و به همان مناسبت از روز ٣ ارديبهشت سه روز عزاي عمومي اعلام داشت. آيت‌الله سيد محمدباقر صدر در اغلب رشته‌هاي علوم اسلامي تبحر داشت. وي معتقد بود كه بايد در دروس حوزه هاي علميه تحولي پديد آيد و طلاب و روحانيون نبايد فقط به درس هاي معمول فقه و اصول اكتفا كنند بلكه بايد به مسائل علمي، فرهنگي، سياسي، اجتماعي و اقتصادي جديد آشنا شوند. به نظر وي كتاب هاي درسي مرسوم در حوزه‌ها به ويژه در مبحث فقه و اصول، پيچيده و ناهماهنگ با شرايط روز بوده و به شيوة قديمي است. در اين كتاب ها مسائلي مطرح شده كه امروزه به كلي منسوخ و متروك شده است و در اين زمينه دست به تأليفاتي زد كه

ضمن ساده نويسي مطالب كتاب‌هاي قديمي، آن رادر طرحي نو و روشي جديد براي طلاب فقه و اصول به نگارش درآورد و بدين وسيله توانست تحول عظيمي در حوزه‌هاي علميه به وجود آورد. وي اين كار را با دو تأليف الفتاوي الواضحة (در فقه)، و دروس في علم الاصول (در اصول) انجام داد.
آثار ديگر او از اين قرار است : *فدك في التاريخ؛ غاية‌الفكر في علم الاصول؛ فلسفتنا؛ اقتصادنا؛ المعالم الجديدة‌لاصول؛ الاسس المنطقية في استقراء؛ بحوث في شرح عروة‌الوثقي؛ المدرسة الاسلامية؛ بحث حول المهدي؛ بحث حول الولاية؛ الاسلام يقود الحياة؛ دور الائمة في الحياة الاسلامية؛ نظام العبادات في‌الاسلام.*

به نقل از: *علماي مجاهد*، مركز اسناد انقلاب اسلامي، صص ۲۹٦ ـ ۲۹۳.

۱۵. رستگار جویباری، یعسوب الدین،

مرحوم شریف رازی در جلد نهم *گنجینه ی دانشمندان* نویسد:

ابومحمد يعسوب الدين فرزند حاج ميرزا احمد فرزند محمدصادق فرزند محمد مشهور به رستگار از افاضل دانشمندان و اكابر مفسرين معاصر حوزه علميه قم می‌باشند. ايشان اصلا اهل كلا (كوزه گر) محله از محلات شهرستان جويبار مازندران می باشند كه در سال ۱۳۱۹ شمسی متولد شده و پس از تحصيل كلاس ششم ابتدائی و كتابت يك جلد كلام اللّه مجيد با ترجمه با خط خود جهت تحصيل علوم دينيه عازم مشهد مقدس شده و ادبيات را از محضر استاد كل اديب نيشابوری و تمام دروس سطح را با تدريس در مدت پنجسال در مدرسه خيرات خان و استفاده تفسير و روايت و اخلاق از زاهد زمان آيت‌اللّه حاج ميرزا حبيب‌اللّه گلپايگانی و شركت درس خارج آيت‌اللّه العظمی ميلانی قدس اللّه سرهما عزيمت به قم نموده و از محضر آيات عظام قم بالاخص مرحوم شريعتمداری تبريزی و آيت‌اللّه العظمی گلپايگانی و مرحوم آيت‌اللّه محقق داماد يزدی و آيت‌اللّه حاج ميرزا هاشم آملی تا سال ۱۳۵۵ شمسی استفاده نموده و در تمام دوران تحصيلات سطح و خارج و تعطيلات تابستانی و اعياد و وفيات و تعطيلی‌های ديگر به كار نوشتن تفسير وزين و جامع البصائر و كتب ديگر كه يادآور می‌شوم اشتغال داشته است پس تفسير را در چهل جلد مسوده و به صورت شصت جلد مبيضه درآورده كه در سال ۱۳۵٦ شمسی شروع به طبع آن نموده و تا سال ۱۳٦٤ شمسی بيست و يك جلد آن به طبع رسيده است. و چند سالی به علل عدم امكانات ادامه طبع آن متوقف ولی در سال ۱۳٦۹ شمسی جلد پنجاه و هشتم آن نيز از طبع خارج و به طبع مجلدات ديگر اشتغال دارند و انشاءاللّه به زودی تمام آن به طبع خواهد رسيد. آثار علمی مفسر بزرگوار آقای رستگار ۱- تفسير البصائر ۲- مفتاح البصائر ۳- تبصره البصائر ٤- حماسه‌ای از تفسير البصائر ٥- حبل‌المتين من فقه آل ياسين ٦- خلاصه الاصول ۷- تبويب عناوين نهج البلاغه ۸- روحانيت و روحانی ۹- اصول پنجگانه دين مبين اسلام ۱۰- فروع ده‌گانه دين مبين اسلام ۱۱- ابوالفضل العباس حامی ولايت و مظهر شهامت و استقامت ۱۲- خاطرات هزار و يكصد و شصت روزه ۱۳- مازندران پس از طوفان نوح تاكنون آقای رستگار دانشمند و دارای محاسن اخلاق و محامد آداب و گذشته از آثار علمی دارای فرزندان برومنديست كه در حوزه علميه به تحصيل دروس استدلالی فقه و اصول و تدريس متون و سطوح متوسط و عالی اشتغال دارند . روزهای جمعه دوره سال را

به یاد ولی‌اللّه اعظم حضرت بقیه‌اللّه عجل‌اللّه فرجه الشریف در منزلشان مجلس باشکوهی که مجتمع افاضل حوزه علمیه قم می‌باشد برقرار است. نگارنده گوید: تفسیر وزین البصائر معظمله را مطالعه کرده‌ام انصافا زحمات بسیاری را متحمل شده زیرا انسان را از بسیاری از تفاسیر عامه و خاصه (سنی و شیعه) مستغنی و بی‌نیاز می‌دارد . اللهم اهدنا الصراط المستقیم

یعسوب الدین رستگار جویباری فرزند حاج احمد فرزند محمد صادق فرزند محمد، کلاگر(کوزه گر) محله از شهرستان جویبار استان مازندران می باشد.

حضرت آیت الله العظمی یعسوب الدین رستگار جویباری در کلاگرمحله شهرستان جویبار مازندران در سال ۱۳۱۹ خورشیدی به دنیا آمد و از اعاظم فقهاء و بزرگترین مفسر در حوزه علمیه قم میباشد.

ایشان پس از تحصیلات ششم ابتدایی عازم مشهد شد و ادبیات را از ادیب نیشابوری و تمام دروس سطح را با تدریس در مدت پنج سال در مدرسه خیرات خان و استفاده تفسیر و روایت و اخلاق از آیت الله العظمی حاج میرزا حبیب الله گلپایگانی و شرکت درس خارج آیت الله العظمی سید هادی میلانی به قم عزیمت کرد و از محضر آیات عظام قم سید محمد کاظم شریعتمداری و سید محمد رضا گلپایگانی و سید محمد محقق داماد و میرزا هاشم آملی تا سال ۱۳۵۵ شمسی استفاده نمود و به درجه اجتهاد نایل آمد.

۱۶. تفسیر کبیر البصائر

در تمام دوران تحصیلات سطح و خارج و حتی تعطیلات به کار نوشتن تفسیر کبیر البصائر و کتب دیگر اشتغال داشت. پس تفسیر را در چهل جلد مسوده (پیشنویس) و به صورت شصت جلد مبیضه درآورد که در سال ۱۳٥٦ شمسی شروع به طبع آن نموده و تا سال ۱۳٦٤ شمسی بیست و یک جلد آن را به طبع رساند و چند سالی بدلیل ایجاد محدودیت و موانع از سوی رژیم ایران و عدم امکانات ادامه طبع آن متوقف ولی در سال ۱۳٦۹ شمسی جلد پنجاه و هشتم آن نیز از طبع خارج هم اکنون به طبع مجلدات دیگر اشتغال دارند.

۱۷. انتقاد آیت الله رستگاری و زندان اولشان:

ایشان در سال ۱۳٦۲ برای اولین بار بدلیل انتشار مطالبی در انتقاد از نظریه ولایت مطلقه فقیه و حمایت از مراجع بزرگی که در آن زمان مورد اهانت و هتک حرمت قرار گرفته بودند بازداشت شد و به مدت شش ماه در زندان انفرادی بوده است.

۱۸. مجلس ختم از سوی آیت الله رستگاری و زندان دوم و سوم و چهارمشان:

ایشان برای بار دوم در سال ۱۳٦٥ بدلیل برگزاری مراسم برای درگذشت آیت الله العظمی سید محمد کاظم شریعتمداری به مدت طولانی در زندان اوین بازداشت و زندانی شد و بار دیگر بر اثر بی اعتنایی ایشان به ایجاد محدودیت رژیم از رفتن ایشان به حرم حضرت معصومه (س) در شهر قم بازداشت شد. ایشان تاکنون چهار بار بدلیل

مخالفت با ولایت مطلقه فقیه، و حمایت از ولایت اهل بیت معصومین علیهم السلام و دفاع از حقوق مظلومان و اعتراض بر اعدامها و مصادره اموال بیجا و فساد در رژیم آخوندی ایران دستگیر و زندانی شد.
ایشان مسئولیت روحانیت را نظارت بر حکومت می داند نه دخالت در آن، و همواره خواستار استقلال روحانیت و حوزه های علوم دینی و مرجعیت که پس از انقلاب به اسارت رژیم حاکم بر ایران درآمده، بوده و می باشد و بر عمل به فرموده حضرت امام علی علیه السلام: »الملوک حُکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوک «تاکید دارد.
آخرین بار ایشان بدلیل نوشتن کتاب حقیقت وحدت در دین و حکمت عیدالزهرا به همراه پنج فرزند خود دستگیر شد. پس از دستگیری ایشان، بدون فاصله ماموران وزارت اطلاعات رژیم به منزل و کتابخانه و دفتر ایشان حمله کرده و چندین هزار صفحه دست نویس ایشان در طی چند دهه عمر ایشان و کتابها و نامه ها و اسناد و مدارک و کلیه مبالغ پول موجود ایشان اعم از ارثی و شخصی و وجوهات شرعی نزد ایشان جهت مصارف در موارد شرعی و همچنین کامپیوتر و غیره را به غارت بردند و ایشان بمدت چهار سال در زندان اوین زندانی شد. به حسب ویکی پدیای فارسی (↑):

> جویباری برای اولین بار در ۱۳۶۲ به دلیل انتشار مطلبی در انتقاد از نظریه ولایت فقیه بازداشت شد و به گفته فرزندش شش ماه در زندان انفرادی بوده است. او برای دومین بار در سال ۱۳۶۵ به دلیل برگزاری مراسم برای درگذشت سید محمدکاظم شریعتمداری بازداشت شد. در نهایت در سال ۱۳۸۳ نیز او به دلیل نگارش کتاب حقیقت وحدت در دین بازداشت شد و به زندان رفت. دادسرای ویژه روحانیت علت بازداشت رستگار جویباری را توهین به مقدسات و باورهای بنیادی اهل سنت اعلام کرد. این کتاب در بیست هزار نسخه منتشر شد.

[۱۹]. اعتمادی، مصطفی،

استاد شهیر حوزه ی علمیه که هم درسش و هم شرح هایش مورد استفاده ی اهل علمند (±). نام برده از معدود کسان دلیر و با تقوایی بود که به محض صدور اطلاعیه ی ننگین جامعه ی مدرسین مبنی بر خلع مرحوم مرجع فقید از مرجعیت با انتشار اطلاعیه ای بقاء بر تقلید را مشروع دانسته و اطلاعیه ی جامعه ی مزبور را بی ارزش خواندند.

[۲۰]. خلخالی، سید صادق:

با شیخ صادق خلخالی اشتباه نشود، سید صادق خلخالی فرزند سید علی از فضلای نجفی، شخصی است که در سفر بازگشت علی دوانی به ایران (از نجف اشرف) با وی همراه بوده و بعدها اقامه ی جماعت و رفت و آمد و ارباب رجوعی در تهران داشته است.

[۲۱]. خیابان ارم:

که امروزه خیابان حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی نامیده می شود

[۲۲]. محققی، محمّد:

حجةالاسلام و المسلمین دکتر محمد محققی رشتی ،موطن: لاهیجان، نام پدر : آقا میرزا کاظم (تاریخ وفات: ۱۳۸۹قمری) به نقل از پایگاه حوزه نت از منبع : ستارگان حرم شماره ۳ (صفحات ۱۲—۲۱):

تولّد

حضرت حجةالاسلام و المسلمین دکتر محمد محققی رشتی در سال ۱۳۲۸ه.ق در لاهیجان به دنیا آمد.(۱) پدرش آقا میرزا کاظم (۲) از مردان باتقوا و پرهیزگار روزگار خویش بود. استاد محققی در خانواده مذهبی میرزا کاظم کودکی را پشت سر گذاشت و جان خویش را با محبت های سرشار پدر و درآمد حلال خانواده اش آماده تلاش فردا کرد.

تحصیلات

استاد محققی چون همه کودکان پای به مدرسه گذاشت و دروس مدارس را با موفقیت ادامه داده، موفق به گرفتن دیپلم شد. پس از آن به تحصیل علوم اسلامی روی آورد و مدتی در رشت و خراسان، تهران به تحصیل پرداخت و در این مدت تا بخشی از سطح پیش رفت البته نامی از اساتید وی در این دوران ثبت نشده است.(۳) پس از آن در سال ۱۳۵۱ه.ق (٤) در حالی که سن ایشان در حدود ۲۳سالگی بود، به حوزه علمیه رهسپار شد و تحصیلات علوم اسلامی را پی گرفت و بقیه دروس سطح (صفحه ۱۲) حوزه را در محضر استادان فراگرفت وی به درس خارج بزرگان حوزه راه یافت و از محضر آنان بهره های فراوان برد. ایشان در دوره درس خارج بیشترین استفاده را از درس آیت الله حاج عبدالکریم حایری برد.

پس از رحلت آیت الله حائری(ره) مدتی به همدان رفته، در آن شهر به خدمات دینی و فرهنگی پرداخت و پس از آن باز به حوزه علمیه قم بازگشت و به تدریس و مطالعه و تحقیق پرداخت. وی با توشه ای که از علوم جدید و قدیم داشت، در حوزه علمیه قم به تدریس فلسفه و طبیعیات پرداخت. سبک تدریس فلسفه وی ابتکاراتی داشت که نظر آیت الله العظمی بروجردی را نیز به خود جلب کرد، از دروسی که ایشان علاوه بر فلسفه تدریس می کرد هیئت، فیزیک و طبیعیات، ریاضیات و زبان فرانسه بود و عده زیادی از فضلای برجسته قم در آن شرکت می کردند. حضرت آیت الله العظمی آقا موسی شبیری زنجانی درباره تدریس ایشان فرمود:

»آقای محققی یک درسی هم داشت که در آن اطلاعات جدیدی که غالب طلاب به آن احتیاج داشتند، به صورت تلفیقی با دروس حوزه مطرح می کردند. بنده هم درس ایشان می رفتم، در آن درس نیز اتفاقا آقا سید عبدالجواد جبل عاملی که استاد شرح لمعه ما بود شرکت می کردند».(۵)

دوران تحصیل استاد محققی با نابسامانیهای زیادی برای حوزه های علمیه مقارن و فقر و گسیختگی گسترده ای حکم بود. در این زمان آقا شیخ محمدتقی نیز در اثر فقر شدید برای مدتی موفق به ادامه تحصیل نشد و به تجارت پرداخت. پس از مدتی تلاش اقتصادی عالم جلیل القدر و فقیه وارسته و فرزانه آیت الله حاج شیخ محمد تقی بافقی او را از ادامه این کار (صفحه ۱۳) بازداشت و او نیز در پی سخن مرحوم بافقی از کار دست کشید.

بخشی از حیات پربار استاد محققی به تبلیغ و رساندن پیام دین به مردم گذشته است. استاد محققی پس از وفات پدر همسرش، آقا سید محمد مدرس سعیدی یزدی به یزد رفت و در آن شهر به فعالیت پرداخت و در اثر تلاش مشفقانه در قلوب مردم جای گرفت.

تا اینکه در سال ۱۳۷۱ق در حالی که از حیات پربرکتش ٤۳سال می گذشت، به تهران مهاجرت کرد و به تدریس در دانشکده معقول و منقول (الهیات) پرداخت و دانشجویان دانشگاه تهران نیز از خوان اندیشه مذهبی وی بهره بردند(٦.)

استادان

سیر تحصیلات استاد محققی هماره با اندرزهای استادان پربار و موفقیت آمیز بوده است. و آنان بوده اند که استعدادهای شاگرد را شکوفا و خلاقیت های وی را جستجو و تربیت می کرده اند. به پاس داشت مقام والای استادان به یادی مختصر از معلمان ایشان می پردازیم.

۱ -آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری

از بزرگترین استادان آقا شیخ محمد محققی است که درس خارج را در خدمت ایشان شاگردی کرده است.

۲ -آیت الله العظمی سیدمحمد تقی خوانساری (۷(

استاد محققی بخشی از دوره سطح را در خدمت آقا سید محمد تقی (صفحه ١٤) خوانساری که جامع بین علم و عمل و بسیار با ورع و پرهیزگار بود، گذرانده است.

۳ -آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی(۸(

این فقیه فرزانه نیز از استادان دوره سطح استاد محققی است.

٤ -استاد میرزا محمد(۹) همدانی (١٣٦٥ - ١٣١٥ه.ق(

استاد محققی در دوره سطح از محضر ایشان بهره برده است، میرزا محمد همدانی در همدان به دنیا آمد. و پس از استفاده علمی از محضر فرزانه عارف آیت الله حاج شیخ علی گنبدی (از شاگردان آخوند ملا حسینعلی همدانی و مدفون در شیخان) و آیت الله حاج شیخ علی دامغانی به تهران رفت و از حوزه دروس عقلی حکیم و عارف فرزانه حکیم ملا محمد هیدجی، آیت الله علی مدرسی و آقا شیخ عبدالنبی نوری عراقی بهره برد. سپس به قم آمده، از

محضر آیت الله حائری مؤسس حوزه بهره برد و خود حوزه درس تشکیل داد و بسیاری از فضلا از بیان زیبای او بهره مند شدند. ایشان در جمعه ۲۲ماه محرم وفات و در قم به خک سپرده شد.

۵ -استاد ادیب طهرانی(۱۰(

٦ -آیت الله حاج شیخ عباس تهرانی

درباه شاگردی استاد محققی در سخنی که آیت الله حاج آقا موسی شبیری زنجانی فرمودند، چنین آمده است:

»در درسی که آقای محققی درباره علوم جدید و آشنایی طلاب (صفحه ۱۵) با علوم و اصطلاحات علوم کلاسیک داشتند گفتند بنده می خواستم شرح منظومه سبزواری بخوانم و خدمت عده ای از اساتید رفتم اما آنچه باب طبعم بود، نیافتم ولی خدمت حاج شیخ عباس تهرانی رسیدم دیدم ایشان خیلی خوب از عهده بحث بر می آید و منظومه حکیم سبزواری را در خدمت ایشان خواندم» (۱۱)

سفر به هامبورگ و تبلیغ تشیع

از اندیشه های ارزشمند و زیبای آیت الله العظمی بروجردی (ره) عنایت فراوان ایشان در اعزام مبلّغ به خارج از کشور بود و ایشان امکانات فراوانی را فراهم می کردند تا

شیعه در جهان مطرح شود و بتواند اندیشه، آرمانها، اصول و ارزشهایش را مطرح کند و آنان را برای جهانیان با سبک نوین قدرت استدلال بیان کنند.

از جمله این حرکت های ارزشمند اعزام حضرت حجةالاسلام محققی به هامبورگ آلمان بود که در سال ۱۳۷۵ق انجام شد(۱۲) . این اقدام ارزشمند که با توجه به درخواست ایرانیان مقیم آلمان برای اعزام روحانی به آن منطقه انجام شد و استاد محققی که با اندیشه های نو و ابزار پیشرفته آشنایی داشت و به زبان خارجی نیز مسلط بود به آن کشور فرستاده شد.این آشنایی و تسلط بر ابزار امروزی و به همراه داشتن مهارت های والای علوم اسلامی و بخصوص فلسفه برای آنانی که بخواهند آگاهانه و منطقی درباره دین بحث و بررسی کنند، بسیار مغتنم بود.

حرکت سازنده و هشیارانه آیت الله بروجردی و اقدامات شایسته استاد (صفحه ١٦) محققی در آن زمان بازتاب گسترده ای داشت و در روزنامه ها مورد بحث و بررسی قرار گرفت. یکی از این اقدامات احداث مسجد بزرگ هامبورگ بود که کلنگ آن به وسیله استاد محققی به زمین زده شد. در دعوتنامه مراسم افتتاح کار ساختمانی مسجد که به دو زبان فارسی و آلمانی منتشر و برای مدعوین فرستاده شد، آمده است:

»با تأییدات خداوند متعال«

بر حسب دستور بزرگ پیشوای اسلامی عالم تشیع حضرت آیت الله العظمی الحاج آقا حسین طباطبائی بروجردی مدظله العالی بزرگترین مسجد اسلامی در هامبورگ بنا می شود.

هیأت ساختمان مسجد مفتخر است که بدین وسیله از جناب عالی برای انجام مراسم زدن اولین کلنگ دعوت نماید. صبح روز شنبه پانزدهم شعبان، روز فرخنده میلاد امام زمان حضرت حجة بن الحسن ((ع)برابر ۱۳فوریه) ۱۹۶۰از ساعت ده و نیم ساختمان مجلل ما شروع می شود. در پایان انجام مراسم از عموم محترم در Ruder-Gesellschaft Hansa e.vعمارت مقابل زمین مسجد پذیرایی خواهدش شد.

از طرف هیأت ساختمان مسجد ایرانیان در هامبورگ، نماینده حضرت آیت الله العظمی بروجردی، محمد محققی استاد دانشگاه تهران(۱۳) (صفحه ۱۷) این مسجد در زمینی به مساحت ۳۸۰۰متر در کنار دریاچه « آلستر» در هامبورگ ساخته شده است. این مسجد که به مسجد جعفری هامبورگ مشهور است، بزرگترین و جدیدترین مسجد اروپا می باشد و دو هزار نمازگزار را در خود پذیرا است.(١٤)

مسجد ایرانیان در هامبورگ

نماینده آیت الله بروجردی در هامبورگ آقای محققی که با علاقه کامل به امور مذهبی و راهنمایی مسلمین آلمان اشتغال دارد و جلب اعتماد طبقات پیر و جوان را کرده، سال گذشته امکان خرید زمین بسیار مناسبی را برای مسجد در کنار دریاچه آلستر که یکی از زیباترین نقاط هامبورگ است، به قیمت مناسب به عرض آیت الله رسانید و معظم له فورا دستور فرمود کلیه مبلغ از ایران حواله و به این ترتیب زمین مسجد ابتیاع شد. روز شنبه ۲۳بهمن ۱۳۳۸که مصادف با عید سعید مولد حضرت حجت بود(۱۵شعبان) ۱۳۷۹اولین کلنگ بنای مسجد مسلمین هامبورگ زده شد در مراسم جشن کلیه ایرانیان مقیم هامبورگ و عده ای از شخصیت های این شهر شرکت کرده بودند. علاوه بر اعضای سرکنسولگری شاهنشاهی در هامبورگ آقای دکتر عزیزی رایزن فرهنگی ایران در آلمان نیز برای حضور در جشن از کلن به هامبورگ آمده بود. آقای محققی شرح مؤثر و جامعی درباره تاریخچه و لزوم ایجاد بنای مسجد را بیان داشت و از توجهاتی که آیت الله مبذول فرموده اند، تشکر کرد. بعد متن تاریخچه به زبان فارسی و آلمانی در جعبه فلزی زیر اولین سنگ قرار داده شد. آیه ای را که حضرت ابراهیم (ع)به هنگام بنای خانه کعبه نوشته بو، بر روی لوحه سنگ تاریخ (صفحه ۱۸) بنای مسجد مسلمین در هامبورگ حک نموده اند.(۱۵)

دوران پربرکت توقف استاد محققی در آلمان دیری نپایید و ایشان در سال ۱۳۸۳ه.ق به ایران بازگشت. هشت سال کار و تلاش پیگیر و ثمرات فراوانی را به ارمغان گذاشت. وی در بازگشت به ایران به قم آمده و سکن شدند و تا پایان عمر شریفشان در آن دیار پر خیر و برکت زندگی کردند.(١٦)

آیت الله بروجردی و اندیشه های زیبا

یکی از نکات قابل توجه و تحسین برانگیز در زندگی آیت الله بروجردی اندیشه های زیبا، گسترده و اصولی ایشان است که موجب افتخار شیعه است. وی دارای فکری باز و گسترده بود. ایشان در تبلیغ جهانی تشیع سعی بلیغی داشت و به کشورهای زیادی نماینده فرستاده بود تا اندیشه های اسلامی و معارف شیعی را گسترش دهند. ایشان علاوه بر هامبورگ آلمان، در آمریکا، کراچی، پکستان، کویت، سودان، مدینه و غیر آن نماینده داشتند.

سبک استدلال و ورود و خروج در مباحث فقهی و اصولی و رجالی و نیز نوآوری های ارزشمندی داشته اند که خود به صورت سبکی نوین و خاص در آمده، عده ای از بزرگان خود در حال حاضر پیرو آن سبک اند. یکی از ظرایف هایی که از محضر آیت الله بروجردی نقل شده، چنین است که آقای محققی در سفری که به ایران داشتند و از آلمان بازگشته بودند در خدمت آیت الله بروجردی اظهار نگرانی کردند که ما در آن جا مشکلی داریم و آن اینکه آقایان نوعا همراه خانمهایشان به مسجد می آیند و متأسفانه خانم ها وضع حجابشان مناسب نیست اگر سختگیری کنیم کار پیش نمی رود. چه (صفحه ۱۹) باید بکنیم. آیت الله بروجردی فرمودند:

»نه، سخت گیری نکنید به اقل حجاب اسلامی کتفا بکنید. اینان بعدا که بیشتر آمدند و آشنا شدند درست می شوند. ابتدا سخت نگیرید«.

آقای محققی از این وسعت نظر و دید باز آیت الله بروجردی بسیار خوششان آمده بود.(۱۷)

آری این ظرافت هاست که موجب تقویت این دین می شود و البته با تسامح و برخورد سهل انگارانه با اندیشه های دینی بسیار متفاوت است. استاد محققی در نامه ای که برای مرحوم سید علیرضا ریحان یزدی نوشته، چنین آورده است:

»بعضی از دختران آلمانی که به کیش مقدس اسلام مشرف می شوند، تدبر و آشنایی آنان به قرآن مجید از کثر ما مسلمانان بیشتر است».(۱۸)

خانواده استاد محققی

تاریخ ازدواج مرحوم مشخص نیست. وی با دختر مرحوم حجة الاسلام آقا سید مدرس سعیدی که از روحانیون یزد بود، ازدواج کرد و خانواده ای متدین و فرهنگی را تشکیل داد. حاصل این ازدواج دو فرزند پسر به نامهای محمد علی و محمد جواد و دو دختر می باشند.(۱۹) (صفحه ۲۰)

آداب معاشرت و مردم داری

از روحیّه های پک و زیبای استاد محققی آداب معاشرت بسیار جذاب و دلنشین ایشان و تلاش فراوان ایشان در خدمت به مردم است. وی در هر منطقه که برای تبلیغ و ترویج شریعت اسلام گامی نهاد، مورد استقبال فراوان مردم

قرار می گرفت و جذابیّت سخن وی و معاشرت و مردم داری ایشان اثر فراوانی در افراد می گذاشت و شیفته برخورد مفید ایشان می شدند. وی در یکی از ایاّم که مدتی در یزد رحل اقامت افکنده بود، بطوری مورد توجه مردم قرار گرفت و از پایگاه اجتماعی و محبوبیت مردمی برخوردار شد که مردم می خواستند وی را برای نمایندگی از یزد به مجلس شورای ملی بفرستند امّا ایشان نپذیرفت و نسبت به شخص دیگری توصیه کرد.

وفات

ستاره حیات استاد محققی رو به افول گذاشته بود واز عمر وی ٦١بهار گذشته بود در حالی که عمر چندانی نکرده بود بر اثر سکته قلبی چشم از جهان فرو بست و به دیار جاودانه سفر کرد. پس از انجام مراسم با شکوهی در قبرستان ابوحسین قم مقبره: « بقعة العلما» دفن گردید.

پی نوشت ها:

١ -آینه دانشوران، سید علیرضا ریحان یزدی، تعلیقات ناصر باقر بیدهندی، ص ٩٢گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ج ٢/٢٥٧.

٢ -آینه دانشوران، ص ٣١١.

٣ -گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ج ٢/٢٥٧.

٤ -آینه دانشوران، ص ٣١١.

٥ -در گفتگو با آیت الله آقا موسی شبیری زنجانی در تاریخ ٩/١/١٣٧٦.

٦ -آینه دانشوران، سید علیرضا ریحان یزدی، ص ٩٢گنجینه دانشمندان، ج ٢٥٨ - ٢/٢٥٧.

٧ -همان، ص ٩٢.

٨ -همان، ص ٣١١.

٩ -همان.

١٠ -همان، ص ٨٢ - ٨١.

۱۱ -گفتگو با آیت الله زنجانی در تاریخ ۹/۱/۱۳۷٦.

۱۲ -آینه دانشوران، ص ۹۲.

۱۳ -همان، ص ٤۸۳به نقل از روزنامه اطلاعات ۱٤رمضان ۱۳۷۹.

۱٤ -همان، ص ٤۸۱ - ٤۸۰.

۱٥ -همان، ص ٤۸۲.

۱٦ -همان، ص ۹٥.

۱۷ -مجله حوزه، ش ٤۳ - ٤٤ص ۱۰٤مصاحبه با آیت الله سید حسین بدلا با اندکی دخل و تصرف.

۱۸ -آینه دانشوران، ص ٤۸٤.

۱۹ -همان، ص ۹٥.

نویسنده : محمّد جواد نورمحمدی

۲۳. سید صدر الدین صدر

آیة اللّه صدر، متولد کاظمین، فرزند سید اسماعیل (تاریخ وفات: ۱۳۷۳قمری)، که زندگانی ایشان را به نقل از پایگاه حوزه نت از کتاب ستارگان حرم شماره ی ۳ (صفحات ۲۰٥– ۲۱۹) می آورم:

پیشگفتار

سید صدرالدین صدر(۱۳۷۳ - ۱۲۹۹ه. ق) از عالمان برجسته و مراجع بزرگ بود و در فقه، اصول، رجال، شعر و تفسیر دستی توانا داشت. او برای انجام دادن رسالت الهی اش رنج فراوان کشید. زمانی که رضاخان در پی متلاشی کردن حوزه علمیه بود، آیة اللّه صدر همراه یارانش، آیة اللّه سید محمد تقی خوانساری و آیة اللّه سید محمد حجّت، سرپرستی و تدریس در حوزه علمیه را بر عهده داشت و در حفظ و توسعه آن می کوشید.

با توجه به ناشناخته بودن مقام علمی و معنوی آیة اللّه سید صدرالدین صدر، حتی برای بعضی از خواص،به مناسبت چهل و ششمین سالگرد رحلتش پرداختن به گوشه هایی از زندگی پربارش بایسته می نماید.

پدر

پدر گرانقدرش، آیة الله سید اسماعیل صدر در سال ١٢٥٧ه. ق در اصفهان چشم به جهان گشود. علوم مقدماتی و بخشی از فقه را در اصفهان فرا گرفت. در سال ١٢٧١ه. ق عازم نجف اشرف شد و از فقیهان بزرگی (صفحه ٢٠٦) چون شیخ راضی بن محمد آل خضر و شیخ مهدی بن علی بن کاشف الغطا بهره برد.

پس از هجرت میرزای شیرازی به سامراء، سید اسماعیل نیز راه سامرا پیش گرفت و تا سال ١٣١٤ه. ق در آنجا اقامت داشت. سپس به کربلا عزیمت کرد و تا پایان عمر در آن شهر به تدریس و تربیت طلاب علوم دینی همت گماشت.

او از مراجع تقلید و زاهدان کم نظیر عصر خود بود و همین امر سبب ناشناخته ماندن کمالات فراوانش، حتی برای خواص و نزدیکان، شد. آن بزرگوار چهار فرزند به نامهای سید محمد مهدی، سید جواد، سید رضی الدین و سید حیدر داشت که همگی در شمار دانشمندان جای داشتند. سرانجام آن فقیه بزرگ در دوازدهم جمادی الاولی سال ١٣٣٨چشم از جهان فرو بست و در کاظمین به خک سپرده شد.

ولادت و دوران تحصیل

سید صدرالدین صدر در سال ١٢٩٩ه. ق در کاظمین دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در سامرّا گذراند و ادبیات و ریاضیات را از استادان آن دیار فرا گرفت.

هنگامی که پدر بزرگوارش در سال ١٣١٤ه. ق به کربلا هجرت کرد، او نیز به حریم امام حسین (ع)منتقل شد و به بهره گیری از پدر و دیگر (صفحه ٢٠٧) استادان کربلا پرداخت. سپس به سفارش پدر ارجمندش، برای تکمیل تحصیلات، رهسپار نجف شد و از بزرگانی چون آیة الله ملا محمد کاظم خراسانی دانش آموخت.

بهره مندی از استادان بزرگ عصر از توفیقات اوست. نامهای برخی از استادانش چنین است:

دروس سطح: علامه شیخ محمد حسین نایینی، شیخ حسن کربلایی و آقا ضیاء الدین عراقی.

دروس خارج:سید اسماعیل صدر، ملامحمد کاظم خراسانی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و میرزا فتح الله شریعت اصفهانی.

عزیمت به مشهد

سید در سال ١٣٣٩ه. ق رهسپار ایران شد و حدود شش سال در جوار بارگاه ملکوتی حضرت علی بن موسی الرضا به تدریس پرداخت. در این مدت، علاوه بر تدریس، به موعظه و ارشاد مردم نیز همت می گماشت. آن ایّام با خشکسالی مصادف بود و او توانست، با اقدامات پیگیر و گردآوری اعانه از علما و مردم نیکوکار، بسیاری از مستمندان را از خطر مرگ نجات بخشد. این فقیه پارسا، پس از مدتی، به نجف رفت و در درس میرزا محمد حسین نایینی شرکت کرد. سپس به ایران آمد و در قم به تدریس و وعظ پرداخت. در یکی از سالها، برای زیارت به مشهد مشرّف شده بود، به خواهش مؤمنان آن دیار پاسخ مثبت داد، در آن شهر اقامت گزید و به تدریس و اقامه جماعت در مسجد جامع گوهر شاد پرداخت.(صفحه ٢٠٨)

عزیمت به قم

در آن زمان، مؤسس حوزه علمیه قم آیة الله حاج شیخ عبدالکریم حائری دوران کهنسالی را می گذراند و نگران آینده حوزه تازه تأسیس بود.او به منظور تقویت حوزه علمیه قم و تامین آینده آن، گروهی را به مشهد مقدّس فرستاد تا از مرحوم صدر برای اقامت در قم دعوت کنند. آن بزرگوار دعوت مؤسس حوزه علمیه قم را اجابت کرد و رهسپار قم شد.

فقیه بزرگ حریم رضوی، مورد عنایت خاص حضرت آیة الله حائری بود، علاوه بر تدریس سطوح عالی، از مشاورین وی شمرده می شد و در امور حوزه نیز به یاری اش می شتافت.

آیة الله حائری حضرت صدر را وصی خود قرار داد و به پیشنهاد او، آیة الله سید محمد حجت نیز به وصایت وی برگزیده شد.

تدریس

آیة الله صدر یکی از مدرّسان برجسته حوزه بود و شاگردان بسیار تربیت کرد. او روزانه دو درس فقه و اصول می گفت و حدود ٤٠٠تن آیات عظام از طلاب حوزه کوچک آن روز در درسش شرکت می کردند. نام برخی از شاگردان آن فقیه بزرگوار چنین است.

سید محمد باقر سلطانی، سید موسی شبیری زنجانی، علی مشکینی، محمد صدوقی، امام موسی صدر، سید رضا صدر، مرتضی فقیهی، سید حسن مدرسی یزدی، سید حسین موسوی کرمانی، رمضانی فردویی و... (صفحه ٢٠٩)

مرجعیّت

پس از وفات مؤسس حوزه علمیه، مرجعیت و زعامت حوزه به آیات عظام حجت، خوانساری و صدر رسید.

آن بزرگوار هرگز به مرجعیت و زعامت حوزه گرایش نداشت. هنگامی که آیة الله حاج آقا حسین بروجردی برای معالجه به تهران آمد، صدر نشین قله فقاهت که در آن زمان رهبر حوزه علمیه قم به شمار می آمد، از وی خواست به قم بیاید. پس از ورود ایشان، جایگاه نماز جماعت خود در حرم مطهّر حضرت معصومه را به آیة الله بروجردی واگذار کرد ٤از ریاست حوزه فاصله گرفت و به پشتیبانی گسترده از فقیه بروجردی بسنده کرد. او در تبیین فلسفه این کار، آیة شریفه زیر را تلاوت می فرمود:

»تلک الّدار الاخرة نجعلها للّذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین.» (قصص، آیه) ۸۲

کرامتی از کریمه اهل بیت در زمان مرجعیت

آیة الله شیخ ابراهیم رمضانی - از شاگردان مرحوم صدر - خاطره زیر را از زبان آن مرجع وارسته نقل می کند:

پس از مرحوم آیة الله حائری قدس سره، مدتی زمام حوزه به دست من بود و عهده دار پراخت شهریه طلاب بودم. یک ماه وجهی نرسید؛ قرض کردیم و شهریه را دادیم.ماه دوم هم نرسید؛ باز هم قرض کردیم و شهریه را پرداخت کردیم. ماه سوم هم نرسید. دیگر جرأت نکردیم قرض کنیم. طلبه ها برای شهریه در خانه ما گرد آمدند، من گفتم که ندارم و بسیار (صفحه ۲۱۰) بدهکار شده ام. طلاب نگران و ناراحت شدند. آنها زیر لب می گفتند: نه در مدرسه امنیت داریم ؛ نه راهی به وطنهایمان داریم؛ اینجا هم خرجی نداشته باشیم و...

چنان سخن می گفتند که من تحت تاثیر قرار گرفتم. پس گفتم: آقایان، تشریف ببرید. ان شاء الله تا فردا برای شهریه کاری خواهم کرد.

آنان رفتند؛ ولی تا شب هر چه فکر کردم، راهی به ذهنم نرسید، خوابم نمی برد، سحر برخاستم، تجدید وضو کردم، به حرم مطهر حضرت معصومه مشرّف شدم و نماز خواندم. حرم بسیار خلوت بود. پس از به جای آوردن نماز صبح و تعقیبات، در حالی که منظره روز گذشته را به خاطر می آوردم، خود را به ضریح مطهر رساندم. با ناراحتی به حضرت گفتم: عمّه جان، رسم نیست که عده ای از طلاب غریب در همسایگی شما از گرسنگی جان دهند. اگر توان نداری، به برادر بزرگوارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع)یا جدّت امیرالمومنین (ع)متوسل شو، خداحافظ.

این را گفتم و با عصبانیت به خانه رفتم. بسیار افسرده خاطر بودم. منظره روز پیش پیوسته در برابرم آشکار بود. برخاستم، قرآن را برداشتم بخوانم تا قدری آرامش یابم.

گویا فرمودند: به قدری ناراحت بودم که نتوانستم بخوانم.

هوا تاریک و روشن بود که ناگهان در زدند. گفتم: بفرمایید. در باز شد. کربلایی محمد، خدمتکار کهنسال، وارد شد و گفت: آقا، یک نفر، با کلاه شاپو و چمدان پشت در است و می گوید: همین حالا می خواهم خدمت آقا مشرّف

شوم. وقت ندارم زمان دیگر بیایم. ترسیدم و گفتم نمی دانم آقا از حرم آمده یا نه. چه می فرمایید؟ (صفحه ۲۱۱)
گفتم: بگو بیاید، اگر چه راحتم کند.

کربلایی محمد برگشت. طولی نکشید که مردی موقر با کلاه شاپو و چمدان وارد شد. سلام کرد، دستم را بوسید، عذرخواهی کرد و گفتم: ببخشید بی موقع شرفیاب شدم. چند لحظه ای پیش، که ماشین ما بالای گردنه رسید و نگاهم به گنبد حضرت معصومه (س)افتاده، ناگهان به فکرم رسید که در مسافرت هر لحظه احتمال خطر است. اگر اتفاقی بیفتد و بمیرم؛ مالم تلف شده، دین خدا و امام (ع)بر گردنم بماند، چه خواهم کرد؟

(ظاهرا همان زمانی که آیةالله صدر در حرم دعا می کرد) این فکر به خاطر مرد خطور کرده بود. وقتی به قم رسیدیم، از راننده خواستم اندکی توقف کند تا مسافران به زیارت بروند و من خدمت شما برسم.

سپس اموالش را حساب کرد و مقدار قابل توجهی بدهکار شد. در چمدان را باز کرد و به اندازه ای سهم امام داد که توانستم، علاوه بر قرضها و شهریه آن ماه، (ظاهرا فرمود:) تا یک سال از همان وجوه شهریه دهم.

بعد از این جریان، به زیارت حضرت معصومه (س)رفتم سپاسگزاری کردم و گفتم: عمه جان! بحمدالله خوب عُرضه داری.

ویژگی های اخلاقی

آن بزرگوار از ویژگی های اخلاقی برجسته ای برخوردار بود که بخشی از آن چنین است:

تواضع: وی بسیار متواضع بود و به نظر طلاب جوان و نوجوان توجه می کرد. گاه، هنگام بحث با دانشمندان از طلاب معمولی می خواست تا نظرهایشان را بیان کنند و همواره در سلام بر طلاب پیشی می گرفت.
(صفحه ۲۱۲) مرحوم آقا بزرگ تهرانی در شرح حال او می نگارد: « کان کثیر التواضع یجالس سواد الناس» ؛ بسیار متواضع بود و با مردم عادی می نشست.

پناه مستمندان: آیةالله صدر پیوسته به فکر محرومان بود. مؤسسه ها و صندوقهایی سامان داد تا به این گروه کمک شود. با آن موقعیت ممتازی که داشت، به خانه دیگران می رفت و برای نیازمندان کمکهایی گرد می آورد. حتی وقتی دولت به بهانه های واهی از تأمین برق بعضی از خیابانها سرباز می زد آن استاد بزرگ هزینه برق را می پرداخت و در محله هایی که نیاز به آب داشتند، در حد توان چاه آب و آب انبار می ساخت.

رفع اختلاف: مرجع قم همواره مراقب بود تا میان صفوف علما اختلاف ایجاد نشود. هنگام اقامت در مشهد و قم، اختلافاتی میان علما پدید آمد. آن بزرگوار با تلاش فراوان، آنها را از میان برد و صفوف اهل علم را متحد ساخت.

شیفته اهل بیت: او عاشق اهل بیت عصمت و طهارت بود. هنگامی که مرقد منور حضرت رضا (ع)نیاز به تعمیر داشت، همچون کارگری در بنای مرقد، زیر نظر معماران، شرکت جست و تلاش کرد.

محبت فوق العاده او به اهل بیت، در سروده هایش نمایان است.

علت بیماریها: آن حضرت پیوسته می فرمود: علت بیماریهای من از زمان رضاخان است. مبارزات آن روزگار بسیار او را آزرد. روزی زنی از صحن مطهر خارج شد. فرماندار دوید و چادر را چنان از سرش کشید که زن به زمین افتاد. چادر را زیر پا پاره کرد. فقیه بزرگ قم با عصبانیت، فرماندار را نگوهش کرد و از همان زمان قلبش با درد آشنا شد. (صفحه ۲۱۳)

مواظبت از زبان: هرگز سخن ناشایست از ایشان شنیده نشد. همواره دیگران را می ستود و آنان را بر خود مقدم می داشت.

باقیات صالحات: توجه به باقیات صالحات یکی از ویژگی های آن بزرگمرد است. بخشی از یادگارهای او چنین است:

ساختن حجره های فوقانی مدرسه دارالشفاء، مرمت مسجد امام حسن عسکری (ع)ساختن آب انبار و چاه آب برای عموم، تأمین هزینه انتقال برق به مسجد گوهرشاد، مرمت مدارس فیضیه، درالشفاء و مدرسه خان، تأسیس صندوقهایی جهت کمک به محرومان و...

آثار علمی

۱ -المهدی

در این کتاب روایات اهل سنت درباره بقیةالله الاعظم (عج) گردآوری شده است. پیش از آن، کتابی در این موضوع، با این نظم و ترتیب خاص، نگاشته نشده بود. کتاب المهدی

عربی است و ترجمه اش نیز چاپ شده است.

۲ -خلاصةالفصول

کتاب فصول تألیف مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی از متون درسی حوزه علمیه بود؛ ولی به خاطر طولانی بودن معمولا به خواندن بخشی از آن کتفا می کردند. مرحوم صدر آن را تلخیص کرد تا به جای کتابهای قوانین و فصول تدریس گردد. (صفحه ۲۱۴)

۳ -الحقوق

همان رساله حقوق حضرت سجاد (ع)است که با مقدمه کوتاه آن مرجع پکدل مکرر چاپ شده است.

٤ -مختصر تاریخ اسلام

٥ -حاشیه عروةالوثقی

٦ -حاشیه وسیلةالنجاة

۷ -سفینةالنجاة

۸ -رساله در امر به معروف و نهی از منکر

۹ -رساله در تقیه

۱۰ -رساله در حکم غساله

۱۱ -رساله در حج

۱۲ -رساله ای درباره ازدواج

۱۳ -منظومه در حج

١٤ -منظومه ای درباره روزه

۱٥ -رساله در حقوق زن

١٦ -حاشیه کفایة الاصول

۱۷ -رساله ای در اصول دین

۱۸ -رساله ای در اثبات عدم تحریف قرآن

۱۹ -رساله در رد شبهات وهآبیان

۲۰ -لواء محمد(۱۲جلد) (صفحه ۲۱۵)

۲۲ -دیوان اشعار

فرزندان

آیةالله صدر سه پسر و پنج دختر داشت. فرزند پسر آن بزرگمرد چنین است:

۱ -مرحوم آیةالله حاج سید رضا صدر

او از مدرسان حوزه علمیه بود و تألیفات فراوان از خود به یادگار نهاد. « حسد» ، « دروغ» ، « استقامت» ، « پیشوای شهیدان» و « زیر درختان سدر» بخشی از تألیفات اوست.

۲ -آقای حاج سید علی صدر

شهید آیةالله سید محمدباقر صدر و آیةالله سید محمدباقر سلطانی دامادهای مرحوم صدر به شمار می روند.

۳ -آیةالله امام موسی صدر

وی، پس از تکمیل تحصیلات در قم و نجف، در آغاز جوانی رهسپار لبنان شد و، به عنوان رهبر شیعیان لبنان، مردم آن دیار را از خدمات ارزنده اش بهره مند ساخت.

امام موسی صدر در ۲۲ماه مبارک رمضان ۱۳۹۸ه.ق به دعوت رسمی دولت لیبی، همراه شیخ محمد یعقوبی و عباس بدرالدین (خبرنگار خبرگزاری لبنان) برای شرکت در جشن های انقلاب وارد فرودگاه طرابلس شد. (صفحه ۲۱۶) پس از ورود امام موسی صدر به لیبی، رسانه های گروهی هیچ اشاره ای به ورود و اقامت او نکردند و حتی سفیر لبنان در طرابلس تا پیش از تلفن عباس بدرالدین، در تاریخ ۲۵رمضان ۱۳۹۸از ورود او به طرابلس آگاهی نداشت.

چون توقف امام صدر و همراهان از لیبی به درازا کشید، مجلس اعلای شیعه و رئیس جمهور لبنان، از کاردار سفارت لیبی در لبنان توضیح خواستند. حدود یک هفته بعد، کاردار سفارت لیبی این جواب را تسلیم رئیس جمهور لبنان کرد.

»امام صدر و همراهانش عصر روز ۲۸رمضان ۱۳۹۸با هواپیمای خطوط هوایی ایتالیا، پرواز ۸۸۱لیبی را به سوی ایتالیا ترک کرده اند«.

در تاریخ ۱٦شوال ۱۳۹۸بیانیه ای نیز از سوی دولت لیبی منتشر شد. در قسمتی از آن آمده است:

»دولت جمهوری لیبی اهمیت بسیار برای قضیه قایل است و با تمام وسایل ممکن با نیروهای مسلمان و ترقی خواه، برای شناسایی مسیر امام موسی صدر و نجات او و همراهانش، همکاری خواهد کرد«.

اطلاعاتی که پلیس گمرک فرودگاه رم و سرنشینان هواپیمای پرواز ۸۸۱در اختیار نمایندگان مجلس اعلای شیعه، و دستگاههای امنیتی و قضایی ایتالیا و هیأت تحقیق دولت لبنان گذاشتند، نشان می دهد که امام موسی صدر و همراهانش از مسافران هواپیما نبوده اند و وارد فرودگاه نشده اند. دادگاهی که در ایتالیا مأمور رسیدگی به این قضیه بود،

با صدور بیانیه ای ورود امام موسی صدر و همراهانش را به رم تکذیب کرد. (صفحه ۲۱۷)

وفات

در تاریخ ۱۹ربیع الاول ۱۳۷۳ه.ق حوزه علمیه قم و جهان تشیع این مجتهد بزرگ و مربی دلسوز را از دست داد. شهر قم یکپارچه عزا شد و گروههای مختلف در تشیع جنازه آن مرجع بزرگ شرکت کردند. آیةالله حاج آقا حسین بروجردی بر وی نماز گزارد و پیکر پکش، کنار قبر حاج شیخ عبدالکریم حائری، در بارگاه منور حضرت معصومه (س)به خک سپرده شد. در قم، نجف، پکستان، سوریه، لبنان، آفریقا و... مجالس عزا و بزرگداشت عزا و بزرگداشت برپا گردید و از مقام مرجعیت و زعامت آن فقید سعید تجلیل به عمل آمد.

در رثای او

در رثای فوت آن فقیه پارسا، شاعران به زبانهای فارسی و عربی شعر سرودند. جناب علی کبر خوشدل چنین سرود:

صدر دیوان فضیلت بدر برج علم و دین

ای دریغا رفت و زد آتش به جان مسلمین

آیت الله معظم افتخار دین و شرع

حجةالاسلام اعظم اعتبار شرع و دین

بدر رخشان حقایق صدر دیوان شرف

مهر تابان دقایق چرخ ایمان و یقین

صدر دین زان رو پدر خواندش که در دوران عمر

بود اندر محفل روحانیان صدرش مکین (صفحه ۲۱۸)

هیچ دانی از چه رو صدرش مکان گردید صدر

زانکه اندر شرح صدرش کس نمیبودی قرین

صبحگاهان ناگهان قلبش ز کار افتاد و گشت

خون قلوب مسلمین وز ماتمش زار و حزین

هیچ دانی از وفاتش عالم اسلام ر

از چه افتاد انقلاب سهمنکی این چنین

قلب عالم(حجت عصر است) و قلب نایبش

چون ز کار افتاده قلب عالم شدی اندوهگین

قطب عالم چون که قلب اقدسش شد منقلب

انقلابی شد عیان در آسمان و در زمین

آن که بودش با ادب علم و ادب در آستان

وان که بودش از شرف فضل و شرف در آستین

عالمان از سفره علم و کمالش ریزه خوار

سالکان از خرمن تقوا و قدسش خوشه چین

راه دین را رهنما از ابتدا تا انته

اهل دین را مقتدا از اولین تا آخرین

مذهب اسلام را شایسته بود آن پیشو

وآنچنان پیغمبری فرزند باید این چنین

من بنام آیت الله سرور و مخدوم خویش

(حضرت کاشانی) آن والا زعیم بی قرین

تسلیت گویم به جد وی نبی مصطفی

همچنین بر باب ایشان شهریار هفتمین (صفحه ۲۱۹)

زان سپس بر مرجع تقلید خاص شیعیان

(آیت الله بروجردی) ملاذا المسلمین

خوش دلا بر جمله روحانیان گو تسلیت

همچنین بر مسلمین از مرگ صدرالمسلمین

نویسنده : محمد رضایی

آثار:
المهدی
الحقوق

مختصر تاریخ اسلام

حاشیه عروةالوثقی

حاشیه وسیلةالنجاة

سفینةالنجاة

رساله در امر به معروف و نهی از منکر

رساله در تقیه

رساله در حکم غساله

رساله در حج

منظومه در حج

منظومه ای درباره روزه

رساله در حقوق زن

حاشیه کفایة الاصول

رساله ای در اصول دین

هنرور: نیز بنگرید: رازجاودانگی آیت‌الله صدرالدین صدر در تاریخ

[۲۴]. قمی، سید حسن طباطبائی:

خدمات آرشیو ملی ایران « اسناد مناسبت ها و روزشمار تاریخ به روایت اسناد ملی « آیت الله سید حسن طباطبائي قمي

آيت الله سيد حسن طباطبائي قمي

آيت الله سيد حسن طباطبائي قمي فرزند ارشد آيت العظمي حاج آقا سيد حسين طباطبائي قمي از آيات عظام و علماي مبارزي بود كه در دوران سلطنت رضا خان نقش مهمي در مخالفت با اعمال و اقدامات ضد اسلامي و ديني رژيم پهلوي داشت. وي در آخرين دهه قرن پيش در شهر نجف به دنيا آمد. درجواني به همراه پدرش كه به درخواست اهالي خراسان و سفارش ميرزا محمد تقي خان شيرازي بود، به مشهد مهاجرت نمود و تحصيلات خويش را در آن شهر آغاز نمود. در وقايع قيام مسجد گوهر شاد در سال ۱۳۱٤ش. در شهر مشهد كه نسبت به تغيير لباس و كشف حجاب روي داد، ايشان به عنوان اعتراض به همراه پدر بزرگوارشان عازم تهران شدند و پس از آنكه به دستور رضا خان به عتبات تبعيد گرديدند، از سوي پدر مامور جمع آوري خانواده و رساندن ايشان به عراق گرديدند. ازاين رو نامه اي براي محمود جم نخست وزير وقت تنظيم نمود و از ايشان خواست تا ارز مورد نياز را در اختيار خانواده قمي قرار دهد

)سندهای ردیف ۱ و ردیف ۲(

پس از ورود به عراق تحصيلات خويش را در محضر اساتيدي چون ميرزا محمد حسين نائيني، شيخ محمد حسين اصفهاني و شيخ كاظم شيرازي دنبال كرده پس از مدتي به دليل گسترش ارتباطات همراه با شجاعت ذاتي و حسن معاشرت در ميان اقشار مردم محبوبيت خاصي پيدا كرد و به عنوان امامت جماعت مسجد گوهر شاد انتخاب شد .به همين دليل از ابتداي مبارزات مردمي عليه رژيم پهلوي، وي از پيشگاماني بود كه در تمامي مراحل نهضت اسلامي مردم ايران همگام با ساير مراجع و علماي بزرگ و مبارز نقش مهمي در پيشبرد انقلاب اسلامي ايفا نمود. وي در جلسه اي كه براي بررسي عواقب لايحه انجمنهاي ايالتي و ولايتي در منزل آيت الله ميلاني تشكيل شده بود، سيد جلال تهراني استاندار خراسان را تهديد كرد كه در صورت عدم لغو تصويب نامه، مردم را به تحصن در مسجد گوهر شاد دعوت خواهد كرد. به دنبال تحريم عيد سال ۱۳٤۲ش. ازطرف حضرت امام خميني (ره) و اعلام عزاي ملي، نيروهاي نظامي و امنيتي خراسان به مجلس عزاداري كه به همين مناسبت با حضور ايشان و آيت الله ميلاني برگزار شده بود، حمله كردند. موضع گيري هاي قاطع آيت الله حسن قمي باعث گرديد كه قبل از فرا رسيدن محرم ۱۳٤۲ش. و ۱۵ خرداد، ساواك مشهد در گزارشي پيشنهاد كند كه آيت الله قمي به علت اين كه هسته اصلي تشنج در شهر مشهد مي باشد، تبعيد گردد. بالاخره درروز ۱۵ خرداد ۱۳٤۲ش. ايشان در برگشت از مسجد گوهر شاد توسط نيروهاي امنيتي رژيم پهلوي دستگير و به تهران منتقل گرديد)سند رديف ۳.(

ايشان را در تهران همراه حضرت امام خميني (ره) به مدت ۱۵ روز در زندان قصر زنداني كرده و بعد به پادگان عشرت آباد منتقل كردند. وي بعد از مدتي از زندان آزاد و به مشهد بازگشت وبه مبارزه خود عليه رژيم پهلوي ادامه داد .به دنبال تبعيد حضرت امام خميني (ره) از ايران و انتشار خبر آن در مشهد، علماي مبارز آن شهر در منزل آيت الله ميلاني اجتماع كردند و تصميم گرفتند تا به عنوان اعتراض نسبت به اقدام رژيم پهلوي در اخراج امام از ايران، در مسجد گوهر شاد تحصن نمايند. از جمله علماي شركت كننده دراين اجتماع آيت الله قمي بود كه بلافاصله منزل ايشان به محاصره نظامي در آمد. هم زمان با پخش تصويب قانون حمايت از خانواده در سال ۱۳٤۵ش. آيت الله قمي آن لايحه را مخالف شرع دانستند و با ارسال تلگرافي به هويدا ضمن اعتراض به اقدام وزير دادگستري از تقديم چنين لايحه اي به مجلس، بعضي از مفاد آن رادر زمينه ازدواج و طلاق مخالف احكام شرع و قران دانستند و از هويدا خواستند كه لايحه مذكوررا پس بگيرد. پس از اين جريانات رژيم پهلوي تصميم گرفت كه آيت الله قمي را از محل اقامت شان دور كند و به همين سبب در سال ۱۳٤٦ش. ايشان را از مشهد به زاهدان و خاش تبعيد نمودند. بعد از ۱٤ ماه اقامت در خاش تا پيروزي انقلاب اسلامي نيروهاي امنيتي و انتظامي رژيم ايشان را به خانه اي واقع در كرج منتقل كرده و تحت حصر كامل و مراقبت ويژه قرار دادند. پس از پيروزي انقلاب اسلامي ايشان مجددا در شهر مشهد ساكن گرديد. پس از سالها مبارزه سرانجام آيت الله سيد حسن طباطبائي قمي در تاريخ ۲۰ خرداد ۱۳۸٦ش. دعوت حق را لبيك گفتند. مقام معظم رهبري حضرت آيت الله خامنه اي نيز در پي رحلت عالم مجاهد، مرحوم مغفور آيت الله حاج آقا حسن طباطبائي قمي رضوان الله تعالي عليه پيام تسليتي به شرح زير صادر نمودند:

"بسم الله الرحمن الرحيم"

رحلت عالم مجاهد، مرحوم مغفور آيت الله آقاي حاج آقا حسن طباطبائي رضوان الله تعالي عليه را به حضرات علما و حوزه ي مشهد مقدس و به عموم مردم انقلابي و با ايمان آن شهر شهيد پرور و به خصوص به علاقه مندان و ارادت ورزان آن مرحوم و بالاخص به بازماندگان مكرم ايشان و بيت رفيع طباطبائي قمي تسليت عرض مي كنيم. ساليان درازي از عمر با بركت اين فقيه مجاهد در راه مبارزه با رژيم طاغوت گذشت و بيانات پرشور ايشان گرما بخش نيروهاي مبارز بود. رنج و محنت زندان و تبعيد نتوانست در عزم راسخ آن بزرگوار خلل وارد آورد و تا لحظه ي پيروزي انقلاب تلاش ايشان را متوقف سازد. از خداوند متعال علو درجات و حشر با اولياء مكرمين را براي ايشان مسالت مي كنم.

پي نوشتها:

۱-آرشيو ملي ايران، شماره سند:۱۱۸/۹-۱۱۶۰۰۱
۲-آرشيو ملي ايران، شماره سند: م.ب ۲۰-۵

.[۲۵] نسبت خانوادگی صدر و قمی:

تبار آية الله صدر از طرف پدری موسوی بوده و به موسی بن جعفر می‌رسد و از سوی مادر طباطبائی بوده و به حسن مجتبی می‌رسد. مادر او هم ضمنا دختر آیت‌الله‌العظمی حسین طباطبائی قمی است

.[۲۶] سعید، حسن:

از علمای گرامی و گرانقدر تهران که تقریرات آیة الله العظمی شیخ حسین حلی قدس سره را نوشته . زندگی نامه ی وی با عنوان «*دانشور دردآشنا*» ذیلا نقل می شود:

جان مشتعل
آيةالله شيخ حسن سعيد در زمره عالمان سخت‌كوش و دانشوران دردشناسي است كه عمر با بركت خود را وقف تحصيل علم و معرفت، گسترش دين و دفاع از حريم تشيع كرد. او عطش انسانهاي تشنه حق را كه در اقصي‌نقاط عالم بودند، به خوبي درك مي‌كرد. با وجود كسالتي كه چندين سال متوالي دامنگيرش بود، مشكلات جهان اسلام را به خوبي احساس مي‌كرد. ناملايماتي كه به خواسته صورتهاي گوناگون براي امت به‌پا شيعه بروز مي‌يافت، قلب بيمارش را در فشاري جانكاه قرار مي‌داد، خود مي‌گفت:

«آنچه كه گهگاهي به گوشم مي‌رسد و مطالبي را كه از خارج و داخل، بر حسب اتفاق، آگاهي پيدا مي‌كنم همه دست به دست مي‌دهند و قلب مجروح مرا آزار داده و راحتي را از من سلب مي‌كنند گويي در ميان آتش مي‌سوزم و چاره‌اي جز دريدن نيست. تنها ياد خداست كه در تمام موارد پشتيبان و نگهبان است و نيرو مي‌بخشد(١).»

او نسبت به امور مسلمين احساس مسؤوليت مي‌كرد. لحظه‌اي از دفاع، نسبت به مقدسات و شعائر مذهبي و مسئله ولايت غافل نماند و شايد بتوان زندگي و مرگ او را در عبارت «عاش سعيدا و مات سعيدا» خلاصه كرد. آيت‌اللّه حسن سعيد همواره به نيازهاي فرهنگي و اجتماعي زماني كه در آن مي‌زيست، توجه داشت و مصداق سخن امام صادق (ع) بود كه مي‌فرمايد: «العالم بزمانه لاتهجم عليه‌اللوابس» همت او بر اين بود كه در انديشه‌هاي التقاطي غريقي را نجات دهد و در اين مسير رنج فراواني تحمل كرد و بارها تحسين علما و اهل پژوهش را، به خاطر سخنراني‌ها و نوشته‌هاي آموزنده‌اش برانگيخت.

اجداد و خاندان

جد وي، ميرزا مسيح مجتهد تهراني استرآبادي (١١٩٣ - ١٢٦٣ ه.ق) با مجاهدتي توان‌فرسا در زمره كاروان فقاهت قرار گرفت و گروه زيادي از شيعيان نقاط شمالي، غربي و مركزي ايران او را به عنوان مرجع خويش پذيرفتند. ميرزا مسيح ضمن آن كه راهنماي مسايل ديني و احكام شرعي و گشاينده گره‌هاي اجتماعي جامعه بود، چون احساس كرد «ديو سلطه» مي‌خواهد فرشته عزّت شيعيان را در چنگال خود نابود كند، رهبري قيام پرخروش را به دوش گرفت و بر عليه سياستمداران روس در جامعه ستمزده عصر قاجاريه به پا خاست. بنا به توصيه وي مردم تهران در شعبان ١٢٤٤ ه.ق، به سفارت روس يورش بردند تا «گريبايدوف» - وزير مختار روس - را از برخي خلاف كاري و اجحاف‌هايي كه بر شيعيان روا مي‌داشت، برحذر دارند. در اين ماجرا عده‌اي از مردم به شهادت رسيدند. «گريبايدوف» و مقداري از همراهان او نيز به هلاكت رسيدند. البته ميرزا مسيح فرمان به كشتن كسي را نداده بود بلكه رفتار ناهنجار وزير مختار چنين حادثه‌اي را پديد آورد(٢).

فضل و كمال اين مرجع عاليقدر و مجتهد مبارز، از طريق يكي از فرزندانش، ميرزا ابوالحسن ادامه يافت و از او به حاج «ميرزا آقا بزرگ» و پس از وي به حاج ميرزا عبداللّه تهراني، پدر آيةاللّه حسن سعيد، منتقل شد(٣).

آيةاللّه حاج ميرزا عبداللّه، از علماي طراز اول تهران، به سال ١٣٠٥ ه.ق، در اين ديار ديده به جهان گشود و مدتي در تهران نزد علمايي چون؛ شيخ علي نوري، ميرزا سيدمحمد تنكابني، حاج ميرزا مسيح طالقاني، ميرزا هاشم شفتي، حاج آقا بزرگ ساوجي و آقا شيخ باقر معزالدوله به تحصيل علوم ديني پرداخت. در سال ١٣٣٠ ه.ق، در بازگشت از مكه به نجف اشرف رفت و در آن سامان از محضر آيات عظام نائيني، شريعت، آقاضياءالدين عراقي و سيداحمد كربلايي استفاده كرد و در سال ١٣٣٣ ه.ق، به تهران بازگشت. بعد از ارتحال پدرش چند سالي امامت مسجد جامع تهران را به عهده گرفت و در سال ١٣٤٢ ه.ق كه مراجع عاليقدر شيعه از عراق به ايران تبعيد شدند، او به استقبال شتافت و همراه آنان به قم آمد. در اين شهر مقدس در مكتب آيةاللّه حائري و آيةاللّه حاج شيخ ابوالقاسم كبير حاضر شد. به سال ١٣٥٦ ه.ق و پس از رحلت آيةاللّه حائري، به تهران بازگشت و تا آخرين سال

حيات، سال ۱۳۹۱ ه.ق، به اقامه نماز جماعت، تدريس و انجام وظايف ديني، شرعي و اجتماعي پرداخت. ميرزاعبداللّه در عرصه سياسي نيز از خود فعاليت‌هايي بروز داد. وقتي امام خميني(قدس‌سره) به تركيه تبعيد شد، تلگرافي به رئيس جمهور اين كشور مخابره كرد و از آن دولت خواست در رعايت احترام و تجليل از مقام امام خميني نهايت اهتمام را داشته باشد و موجبات خشنودي امت مسلمان و روحانيت را فراهم سازد(٤).

جنازه حاج ميرزا عبداللّه تهراني، پس از فوت به سال ۱۳۵۰ ه.ش به شهر ري حمل شد و به امانت به خاك سپرده شد. وي كتابهاي كتابخانه‌اش را وقف كتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران كرد(٥) و آثاري چون؛ حاشيه بر مكاسب، هفت رساله در مبداء، معاد، جمع كتاب و سنت و عقل و تفسير، اصول فلسفه و سنن‌النبي از او برجاي ماند(٦).

از حاج ميرزا عبداللّه چهار پسر و دو دختر باقي ماند كه آيةاللّه حسن سعيد به كسوت روحانيت درآمد و فعاليت علمي تبليغي پدر را پي‌گرفت(۷).

تحصيلات

آيةاللّه حسن سعيد به سال ۱۳۳۸ ه.ق (۱۲۹۸ ه.ش) ديده به جهان گشود. دوران كودكي و نوجواني را زير نظر پدرش گذراند. او با توصيه پدر و بر حسب ذوق دروني و استعداد ذاتي، علوم مقدماتي را در حوزه‌هاي علميه قم و تهران آموخت(۸). آنگاه راهي حوزه مقدسه نجف اشرف شد و از محضر علماي اين حوزه نيز بهره برد. اساتيد وي عبارتنداز:

۱ - آيةاللّه سيدمحسن حكيم (۱۳۰٦ - ۱۳۹۰ ه.ق)

اين شخصيت برجسته جهان تشيع از شاگردان مرحوم سيدمحمد كاظم يزدي، ميرزاي نائيني، آقاضياءالدين عراقي و سيدابوتراب خوانساري است و نسب شريفش با سي واسطه به حضرت علي (ع) مي‌رسد. آيةاللّه حكيم افرادي را كه همچون حسن سعيد استعداد نويسندگي داشتند، تشويق مي‌كرد و بر مقداري از مجلات مهم اسلامي (اضواء رسالةالاسلام، الايمان) و نيز جزواتي تحت عنوان (من هدي‌النجف) اشراف و نظارت داشت(۹).

۲ - آيةاللّه‌العظمي سيدابوالقاسم خويي (۱۳۱۷ - ۱٤۱۳ ه.ق)

اين فقيه بزرگوار متجاوز از نيم قرن به تلاش علمي در عرصه فقه مشغول بود و هزاران عالم و مدرس را تربيت كرد. آثار ممتاز وي در فقه، اصول، رجال و تفسير همواره مورد استفاده علماي اعلام و حوزه‌هاي علميه بوده و خواهد بود.(۱۰)

۳ - آيةاللّه حسين‌بن علي‌بن حسين حلي (۱۳۰۹ - ۱۳۹٤ ه.ق)

وي فقيهي اصولي، عالمي اديب و مورخي بصير بشمار مي‌رفت و احاطه‌اي وافر به تاريخ، ادب و لغت داشت، از آثارش «اخذالاجرة علي‌الواجب» را مي‌توان نام برد(۱۱). آية‌اللّه سعيد تقريرات او را تحت عنوان «شرح مكاسب» به رشته تحرير درآورد(۱۲). آية‌اللّه حسين حلي در تقريظي كه بر اين اثر نگاشته، از او به عنوان عالم محقق و مورد وثوق و خودش نام قرة‌العين برد(۱۳). ذكاوت و نبوغ علمي آية‌اللّه سعيد او را مورد نظر و علاقه اساتيد خود و علماي طراز اول حوزه نجف قرار داد و پس از اتمام تحصيلات به تهران بازگشت.

تلاش‌هاي فرهنگي

آية‌اللّه حسن سعيد در سال ۱۳۸۰ ه.ق، اقدام به تأسيس كتابخانه چهل‌ستون مسجد جامع تهران كرد. بخش اول ساختمان اين كتابخانه در سال ۱۳۸٦ ه.ق تكميل شد و اينک با داشتن بيش از چهل هزار جلد كتاب و نيز گنجينه عظيمي از قرآن كريم، يكي از ذخاير بسيار نفيس و گرانبهاي كتب اسلامي در اين سرزمين به‌شمار مي‌رود. امروزه ارسال كتاب به ديگر نقاط ايران و برخي كشورهاي جهان به زبان‌هاي گوناگون، از ديگر فعاليتهاي مهم اين كتابخانه است(۱٤).

آية‌اللّه حسن سعيد وقتي از نجف به تهران بازگشت، براي جلوگيري از تبليغات مسموم كه مغزهاي جوانان را در زمان رژيم طاغوت به سوي خود جلب مي‌كرد، مدرسه‌اي در كنار مسجد بنا كرد كه از سال ۱۳۸٦ ه.ق دوره‌هاي تحصيل در آن آغاز شد. او از بهترين مدرسان تهران و قم و اساتيدي چون حاج آقا نقوي و آية‌اللّه سبحاني دعوت كرد تا طلاب جوان و نيروهاي دانشگاهي را با مباني اسلام آشنا كنند.

آية‌اللّه سعيد با طلاب و دانشجويان چون پدري دلسوز رفتار مي‌كرد و اگر مايه‌اي از ذوق و علاقه در شاگردان مي‌يافت، آنان را تشويق مي‌كرد و براي شكوفايي استعداد مشتاقان علم و معرفت آنان را به كوشش افزونتر، از راه برگزاري مسابقات علمي به مقاله‌نويسي تشويق مي‌نمود و با اعطاي جوايز ارزنده برندگان دلگرمشان مي‌ساخت. براي اينكه جوانان متوجه نيروي پرقدرت خود گردند، مجله‌اي تحت عنوان «بررسي جوانان درباره مسائل اسلامي» به راه انداخت كه خود جوان‌ها، خصوصا طلاب و دانشجويان، با همكاري برخي اساتيد به نام خود مقاله تهيه مي‌كردند. متأسفانه در شماره ششم آن كه آية‌اللّه شهيد مطهري نيز مقاله عالمانه‌اي مرقوم داشته بود، مجله توقيف شد و از آن پس انتشار نيافت(۱۵). استاد شهيد مطهري مي‌نويسد:

«من اين ابتكار جناب آقاي سعيد را كه با وارد كردن جوانان در بررسي مسايل اسلامي گام مثبت و مفيدي در راه نشر تعاليم اسلامي برداشته‌اند، به معظّمله تبريک مي‌گويم(۱٦)...»

آية‌اللّه مكارم شيرازي مي‌گويد:

«به اعتقاد من تأسيس كتابخانه تنها يكي از كارهاي ايشان و تقريباً بهانه‌اي براي گسترش فعاليت‌هاي فرهنگي بود. يادم نمي‌رود در اين مكان و در زمان طاغوت، كلاس‌هاي درس آبرومندي براي نسل جوان كه آن روزگار به شدت در معرض خطر بود، تشكيل مي‌شد، حتي خود من در بعضي از آن جلسات شركت و مطالبي ايراد مي‌كردم. كلاسهاي

درس و ارتباط گسترده نسل جوان با کتابخانه ایشان از سالیان دراز پیش از انقلاب اسلامي و بدون مبالغه آن‌چنان چشمگیر و قابل ملاحظه است که نمي‌توان به سادگي از کنارش گذشت(۱۷).»

به موازات تلاش‌هاي ارزنده مذکور ایشان متوجه این واقعیت شد که باید جوانان خارج از کشور را نیز به معارف اسلامي آشنا ساخت تا با سرمایه‌اي معنوي به کشور بازگردند. براي رسیدن به این مقصود کتابهایي تألیف و چاپ کرد و آنچه دیگران بر ضد اسلام گفته یا نوشته بودند با منطقي مستدل و سخناني متین جواب داده شد. انتشار وسیع و گسترده مسائل اسلامي به صورت نشریات متعدد و به زبانهاي مختلف براي کشورهاي آسیایي، آفریقایي، اروپایي و خاور دور در جهت ارائه سیماي تشیّع به جهانیان، از کوشش‌هاي وي در این راستا بود که با استقبال بي‌حدّ روبرو شد(۱۸).

بر ساحل قرآن و عترت

آیة‌اللّه سعید براي مقابله با حربه مخالفان که موضوع تحریف قرآن را به شیعه نسبت دادند، نسخه‌هایي از تمام قرآن‌هاي موجود در ایران، پاکستان، هندوستان، کشورهاي عربي و اروپایي و با ترجمه‌هاي گوناگون فارسي، اردو، انگلیسي، فرانسه، آلماني و... را جمع‌آوري کرد و گنجینه قرآني تشکیل داد. در این مجموعه حدود هزار نسخه قرآن کریم از سراسر دنیا جمع‌آوري شد که برخي از آنها خطي است. در این گنجینه اولین قرآن چاپ شده در ایران، اولین قرآن به طبع رسیده در جهان، قرآن علي‌بن هلال معروف به ابن بوّاب، قرآن چاپ بمبئي که تمامي سطور آن در همه صفحات با حرف الف شروع شده است، نگهداري مي‌شود. همچنین نیمي از کتابهاي کتابخانه چهل‌ستون مسجد جامع به تفسیر و علوم قرآني اختصاص دارد. یکي از محصولات پرفایده این جایگاه، تهیه «دائرةالمعارف قرآن کریم» است که در آن آثار شیعه، کتابهاي قرآني و مقالات دیني نشر یافته و در دوازده جلد گرد آمده است(۱۹). در ایام غدیر، از چهاردهم ذي‌الحجه تا روز عید غدیر، تمامي قرآن‌ها با شناسنامه روي میز قرار داده مي‌شوند تا علاقه‌مندان از نزدیک با این مجموعه گران‌سنگ آشنا شوند. همچنین قرآن حامد که مورد توجه بلاد اسلامي است، با قطع جیبي به مناسبت اعیاد بزرگ اسلامي در چهارده شکل براي جوامع اسلامي، به عنوان هدیه، ارسال شده است(۲۰).

مرحوم آیة‌اللّه سعید همراه با قرآن نهج‌البلاغه را مورد بررسي قرار داد و بسیاري از مسائل بنیادي اجتماعي و سیاسي و فرهنگي مورد نیاز جامعه و جوانان را از آن استخراج کرد. او به مناسبت چهاردهمین قرن ولادت امیرالمؤمنین (ع) نامه‌اي همراه با ترجمه انگلیسي نهج‌البلاغه، به جوامع فرهنگي غرب ارسال کرد و در آن خاطرنشان ساخت که این کتاب از بهترین دست‌آوردهایي است که از عالم وحي گرفته شده و پیشوایي الهي آن را به عنوان دروس انسان‌ساز مکتب تشیع به جامعه بشریت ارزاني داشته است(۲۱).

آیة‌اللّه سعید علاقه و ارادت عجیبي به ائمه معصومین (ع) و به مقام مقدّس ولایت امر حضرت ولي‌عصر(عج) داشت. او مي‌کوشید مردم را به مسایل ولایت و فرهنگ ائمه علاقه‌مند سازد و بدون هیچ ادعایي براي احقاق حقوق اهل‌بیت (ع) با اغلب علماي اهل سنت مکاتبه داشت. خود به تنهایي یک دارالتقریب بود و هنر نویسندگي را به عنوان وسیله‌اي براي بیان حقایق و نشر فضایل خاندان عصمت و طهارت (ع) ، به خدمت گرفت و تا آخرین لحظه به

اين برنامه التزام داشت. مي‌گفت: «شايد خدا خواسته كه در اين برهه از زمان يادداشت‌هايي سودمند به يادگار بگذارم و در پيشرفت مكتب تشيع و آثار ستارگان درخشان آسمان امامت بدون سر و صدا كاري انجام دهم. اميدوارم خداي متعال تا آخرين لحظه حيات اين توفيق را از من نگيرد و در راه نشر معارف اين خاندان جان دهم و خدمتگزاري باشم كه در حال انجام وظيفه جان تسليم نموده و به لقاء حق پيوسته است. او كمال مطلوب را در خدمت به قرآن و اهل‌بيت مي‌دانست و با كسالت و دستهاي لرزاني كه حتي استكان چاي را به زحمت نگه مي‌داشت، مي‌كوشيد پايه‌ها و ستون‌هاي فرهنگ اهل‌بيت را استوار و برافراشته نگاه دارد(۲۲). او یک لحظه از دفاع نسبت به ولايت و شعائر مذهبي غافل نماند و كتابهاي بسياري در مناقب و فضائل اهل بيت (ع) از گوشه و كنار جهان فراهم كرد. در مجالس عزاي اين خاندان شركت مي‌كرد و در ايام عاشورا و ساير مناسبت‌هاي سوگ ائمه و نيز اعياد اسلامي در منزل، كتابخانه و مدرسه مجلس سوگواري يا جشن برپا مي‌نمود(۲۳).

تحقيقات ارزشمند

سخت‌كوشي در راه مطالعه و افزايش دانش، آشنايي با نظرات مشاهير و آگاهي از نظرات ديني و فلسفي ديگر مسلمانهاي جهان از خصوصيات بارز آيةاللّه سعيد بود. وي از بيست‌و سه سالگي به تحقيق و تأليف روي آورد(۲٤). بهترين زمان عمرش را صرف نگارش مقاله و كتاب كرد. در نوشتن بسيار سريع بود و زياد زحمت مي‌كشيد. از هر كس كه در موضوع مورد تحقيق وي اطلاعاتي داشت، استمداد مي‌طلبيد؛ حتي در بستر بيماري دست از كار و تلاش برنداشت و در مدت چهل ماه، با وجود بيماري چشم، كتابي تحت عنوان «اسلام از ديدگاه قرآن و عترت» به نگارش درآورد(۲٥). از نخستين فعاليت‌هاي وي، مبارزه با انحرافات كسروي بود. كسروي مي‌خواست با سخنان فريبنده جوانان را اغوا كند. استاد مي‌فرمود: در رد انحرافات كسروي مقالاتي نوشتم و به استادم، مرحوم علاّمه محمود شهابي (متوفي ١٣٦٥ ه.ش) دادم تا بعد از مطالعه دستور چاپ آنها را صادر فرمايد. ايشان آن مقالات را ديد و آن را در مجله خودشان به نام «ايمان» چاپ نمودند.

آن مرحوم آثاري در دفاع از حقيقت دين و مسايل مذهبي انتشار داد و مراقب بود تا اگر كسي در جايي به مذهب حمله كرد يا اشتباهاتي صورت گرفت، به دفاع برخيزد و نابسامانيها را سامان دهد(۲٦). از اين كه كتابهايي ناپسند در برخي نقاط جهان بر عليه شيعه انتشار مي‌يافت، به شدت ناراحت مي‌شد، برمي‌خروشيد و مي‌گفت:

«برماست كه با جان و دل و تمام توان بكوشيم و اين‌چنين آثار مخرّب را خنثي كنيم و معارف ناب تشيع را به سلامت به دست نسل‌هاي ديگر و ساير ملل جهان برسانيم(۲۷)»

در سال ١٣٩٦ ه.ق (مطابق سال ١٩٧٦م) وزارت معارف كشور عربستان سعودي كتابي به نام «التاريخ» براي تدريس در دبيرستانهاي آن كشور چاپ و منتشر كرد كه ضمن آن مذهب شيعه در رديف مذاهب شرک قلمداد شده بود. از جمله شخصيت‌هاي شيعه كه عليه انتشار اين گونه مطالب به مبارزه‌اي پيگير در سطح جهان اسلام، آيةاللّه حسن سعيد بود كه علاوه بر ترتيب دادن اجتماعي در مسجد جامع تهران (سال ١٣٥٦ ه.ش) و ارسال نامه‌هايي براي دولت و رجال وقت ايران، مبارزه را به خارج از كشور كشانيد و با نوشتن نامه‌هايي مكرر به مراجع نجف و مجلس

اعلاي شيعيان لبنان و رئيس جامع‌الازهر و اعلام رونوشت اين نامه به دولت و سفارتخانه عربستان، قاطعانه جمع‌آوري كتاب مذكور و منبع تكرار انتشار اين‌گونه مطالب را خواستار شد و چون آية‌اللّه حسن سعيد در اين ارتباط نامه‌اي به امام موسي‌صدر نوشته بود تا ايشان با اقتداري كه دارد. مانع اين روند ضد شيعه گردد، امام موسي‌صدر با مقامات عربستان مذاكره كرد و آنان دستور صريح براي جلوگيري از طبع مجدّد كتاب؛ مگر با تصحيح را صادر كردند(٢٨).

آية‌اللّه سعيد هنوز از مبارزه با اين كتاب ضد شيعه فارغ نشده بود كه كتاب ديگري به نام «منكرة‌التوحيد» براي تدريس در كلاسهاي دوره دوم مدارس متوسطه، در كشور مصر چاپ و توزيع شد و مؤلف آن كتاب ضمن بحث پيرامون تشيع اهانت‌هاي وارده در كتاب «التاريخ» را تكرار كرد. سرانجام پس از مكاتبات و مباحثات پي‌گير شيخ‌عبدالحليم محمود، رئيس جامع‌الازهر، وعده اصلاح كتاب ياد شده را داد(٢٩).

آية‌اللّه حسن سعيد بيش از چهل كتاب و مقاله در باب معارف اسلامي، قرآن و اهل بيت، به زبان عربي و فارسي نوشته، فهرست اهم آثار وي به شرح ذيل است:

١- تقريرات بحث آية‌اللّه شيخ حسين حلّي دماء ثلاثه ٢- دماء ثلاثه قسمتي از حج (تقريرات بحث آية‌اللّه حكيم) ٣- اصول فقه تقريرات (بحث آية‌اللّه خويي) ٤- الرسول و الشيعه ٥- موسوعة‌المكاسب ٦- شيعتنا ٧- الرسول يحدثنا ٨- الي علماءالاسلام ٩- الرسول يدعوكم ١٠- رسالة في‌الولاية ولاضرر ١١- محاضرة حول‌الامام‌المهدي(عج) ١٢- فاطمه دژ شكست‌ناپذير وحي١٣- حسين (ع) از ديدگاه وحي ١٤- همه در انتظار اويند ١٥- حكومت از ديدگاه قرآن و عترت ١٦- مهدي(عج)، راهگشاي عالم غيب ١٧- شرح قصيده بُرده ١٨- در مكتب امام حسين(ع) ١٩ - در مكتب امام حسن مجتبي(ع) ٢٠ - اصول دين ٢١- ولايت فقيه ٢٢- شناخت شيعه ٢٣- نموداري از حكومت حضرت علي(ع) ٢٤- پيک رمضان ٢٥- نگهبان مكتب توحيد (كتابنامه امام مهدي«عج») ٢٦- دائرة‌المعارف قرآن كريم در دوازده مجلّد ٢٧- اسلام از ديدگاه قرآن و عترت ٢٨- شناخت قرآن (گزيده مقالات درباره قرآن كريم) ٢٩- افكار پريشان يا مقالات سعيد ٣٠- ترجمه نورالابرار من حكم اميرالمؤمنين (س)١ ٧- حيات‌يابي (ترجمه احياالميت به فضايل اهل‌البيت) ٣٢- ما با خدا كار داريم ٣٣- سيره رسول‌اللّه (ص) سنت الهي است ٣٤- غدير پيوند ناگسستني رسالت و امامت ٣٥- مبعث بيانگر رسالت و امامت در مكتب تشيع ٣٦- مسؤوليت ٣٧- خدا و اولي‌الامر ٣٨- نگهبان مكتب ما ٣٩- الفقه في تشريعه و تبيينه و استنباطه ٤٠- مالكيت‌الاراضي ٤١- پيغمبر با شما سخن مي‌گويد ٤٢- علي از ديدگاه وحي ٤٣- امامت و ولايت از نظر علي‌بن موسي‌الرضا(ع) ٤٤ - امام صادق(ع) ٤٥ - پيام امام عسكري (ع)(٣٠).

خصوصيات اخلاقي

آية‌اللّه حسن سعيد با امام خميني مكاتبات متقابل داشت. امام خميني در يكي از مكتوبات خود مي‌فرمايد: خدمت جناب مستطاب عمادالاعلام و حجة‌الاسلام، آقاي حاج حسن آقاي سعيد دامت افاضاته: به عرض مي‌رساند، مرقوم شريف واصل، سلامت و سعادت جنابعالي را خواستار است. اين جانب، به حمداللّه تعالي مزاجا سلامت، اميد است به بركت ادعيه حضرات اعلام موجبات آسايش روحي نيز فراهم شود. خدمت حضرت آقاي والد و جناب آقاي اخوي سلام مخصوص، موكول به لطف عالي است و السلام‌عليكم.

روح‌اللّه‌الموسوي‌الخميني(۳۱).

حضرت آية‌اللّه‌العظمي مرعشي نجفي در مرقومه‌اي اظهار داشته است: حضرت مستطاب حجة‌الاسلام والمسلمين آقاي حاج حسن آقا سعيد آية‌اللّه‌زاده تهراني (دامت بركاته)؛ به عرض عالي مي‌رساند، اميد است وجود شريف‌ترين صحت و عافيت بوده باشد. غرض از تصديع آن كه به كمال افسردگي و حزن و اندوه اين عريضه عرض مي‌شود، امروز صبح دفعا مدرستين مباركتين فيضيه و دارالشفاء را تصرف و طلاب را بيرون كردند و اين بيچاره‌ها با حال گريه و تأثرات شديد، پراكنده شدند. اجمالا چنانچه بشود با حضرات آيات تهران و حجج اسلام و علماء اعلام مذاكره بنمائيد كه بلكه فرجي به جهت طلاب قم بشود و بيش از اين مزاحمت ندارم(۳۲)...

آية‌اللّه‌العظمي ميلاني نيز طي نامه‌اي تأثر خودرا از وضع اسف‌آور عراق و فشار به حوزه‌هاي علميه و شيعه، در آن كشور اعلام كرده است. آيت‌اللّه حسن سعيد اين عالم با همت، مكتوباتي براي آية‌اللّه‌العظمي گلپايگاني فرستاد و آن مرجع عاليقدر نيز در نامه‌هايي ايشان را مورد لطف قرار داد. امام موسي صدر در نامه‌اي كه براي آية‌اللّه حسن سعيد نوشت، از او با عنوان، برادر مكرّم و دوست محترم، دانشمند مجاهد و گل بي‌خار جهان، چراغ محفل گرفتاران و مرهم دل‌هاي پريشان نام مي‌برد(۳۳). آية‌اللّه مكارم شيرازي درباره فضايل اخلاقي وي اينگونه اظهار داشته است: يكي از امتيازات اين مرد روحاني كار كردن مخلصانه بود. هيچ‌گونه تظاهري نداشت و هميشه به نتيجه عملش مي‌انديشيد؛ نه به اين كه به نام چه كسي تمام شود و پاي چه كسي در ميان باشد. آية‌اللّه موسوي اردبيلي هم خاطرنشان كرده است: خصيصه بارز اين مرحوم كه خيلي برجسته مي‌نمود، خدمت به خلق بود و در اين راه هيچ چيز مانع او نمي‌شد... به هيچ وجه تكبّر و خودبيني و منيّت نداشت. ويژگي ديگر ايشان كه بسيار جالب مي‌نمود، ارادت مخلصانه به اهل‌بيت (ع) بود(۳٤).

آية‌اللّه صافي ويژگي‌هاي اخلاقي آية‌اللّه حسن سعيد را چنين وصف كرده است: اخلاق حسنه و وارستگي و فروتني كه در ايشان به چشم مي‌خورد، به گونه‌اي بود كه وقتي اين وارستگي و اخلاق را در ايشان مي‌ديدند، مجذوب مي‌شدند و هم به رجال دين و هم به تربيت ديني حسن ظن پيدا مي‌كردند. در برآوردن حوائج مؤمنان بسيار ساعي بودند. تا مي‌توانستند به بندگان خدا خدمت مي‌كردند. مراقب بودند تا اگر كسي در جايي به مذهب حمله كرد و اشتباهاتي صورت گرفت، به دفاع برخيزند و نابساماني‌ها را سامان دهند.

يكي از رموز موفقيت و محبوبيت آية‌اللّه سعيد، داشتن اخلاق الهي، فروتني و عدم ادعاي او در تلاشهاي گوناگون علمي، فرهنگي و اجتماعي بود. او از مردم دور نبود. در روابط خود با جامعه اسلامي و مردم كوچه و بازار، چنان گرم و صميمي و مهربان رفتار مي‌كرد كه براي افراد چون برادري شفيق، مهربان، پدري عطوف، معلمي غمخوار و اهل سخاوت بود و چنان با مردم صميميت داشت كه آنان بين خود و او فاصله‌اي احساس نمي‌كردند. حافظه‌اي «خارق‌العاده» داشت و تمام مذاكراتي كه با اشخاص مختلف طي ساليانى انجام داده بود، لفظ به لفظ به يادش مانده بود، آنچه بر لطف محضر وي مي‌افزود. حُسن بيان و تقريرش بود كه اغلب به صورت هنري خاص جلوه مي‌كرد،

چنان شيرين گفتار بود که هرگز احدي را از شنيدن گفتار او ملال دست نمي‌داد و هيچ کس از همنشيني با او سير نمي‌شد و همگان تا آخرين لحظه با کمال دلبستگي و اشتياق به گفتارش گوش دل مي‌سپردند.

عروج از اين خاکدان

سرانجام آية‌اللّه حسن سعيد پس از عمري مجاهدت بي‌دريغ در مسير نشر فرهنگ تشيع، سر اخلاص به مقدم مبارک مولايش نهاد و در ساعت پنجو نيم بعد از ظهر چهارشنبه، هيجدهم شعبان‌المعظم ۱٤۱٦ ه.ق، پس از تحمّل بيماري به ديدار معبود شتافت. پيکرش با حضور نماينده مقام معظم رهبري، حضرت آية‌اللّه خامنه‌اي و جمع کثيري از حضرات آيات و حجج اسلام و مسؤلان کشوري پس از تشييعي شکوهمند در تهران و قم، در مزار شيخان قم (حوالي مقبره ميرزاي قمي) به خاک سپرده شد. رحمت خداوند بر او باد.

حضرت آية‌اللّه‌العظمي خامنه‌اي به مناسبت ارتحال اين عالم سخت‌کوش تلگرام تسليتي به شرح ذيل صادر فرمود:

درگذشت عالم جليل مرحوم مغفور آية‌اللّه آقاي حاج حسن‌آقا سعيد(ره) را به جنابعالي و خاندان محترم ايشان تسليت مي‌گويم، خداوند آن مرحوم را مشمول فضل و رحمت واسعه خود قرار دهد

والسلام عليکم و رحمة‌اللّه

سيدعلي‌خامنه‌اي

«پي‌نوشتها»

۱ - از عرفات تا کربلا، آية‌اللّه حسن سعيد، مقدمه مؤلف، ص ۱ - ۲.

۲ - تفصيل اين ماجرا را در کتاب ميرزا مسيح مجتهد و فتواي شرف (از مجموعه ديدار با ابرار) به قلم نگارنده مطالعه فرمائيد.

۳ - مؤلف کتاب گنجينه دانشمندان، حاج ميرزا عبداللّه را فرزند حاج ميرزا مسيح تهراني معروف دانسته، سال تولد وي را سال ۱۳۰۵ ه.ق، يعني ۵۲ سال پس از رحلت ميرزا مسيح درج کرده است. در کتاب آيينه دانشوران سيدعليرضا ريحان يزدي (متوفي ۱۳٦۳ ه.ق) اين اشتباه به چشم مي‌خورد و حسن مرسلوند نيز در کتاب خود (زندگي‌نامه رجال و مشاهير ايران) دچار اين خطا شده است.

٤ - متن اين تلگراف در ص ۱۷٦ کتاب ميرزامسيح مجتهد و فتواي شرف درج گرديده است.

۵ - متن اين وقفنامه در ص ۳۰۲، مجلد هفتم دائرة‌المعارف قرآن کريم (گردآورنده آمده است ص سيصد)

٦ - زندگينامه رجال و مشاهير ايران، ج ٤، ص ٥٣.

٧ - گنجينه دانشمندان، محمد شريف‌رازي، ج ٣، ص ٤٨٣.

٨ - مقدمه كتاب شناخت قرآن به قلم محمود سعيد تهراني (فرزند آية‌اللّه سعيد).

٩ - درباره اين شخصيت بنگريد به كتاب سيدمحسن حكيم مرزبان حوزه نوري (از سري ديدار با ابرار)، عباس عبيري و نيز مجله نور علم شماره مسلسل ٢٤، مجله فرهنگ شماره ٢ و ٣.

١٠ - يادنامه حضرت آية‌اللّه خويي، مجله نور علم، ش ٤٧، جمله تاريخ و فرهنگ معاصر، ش ٥.

١١ - گنجينه دانشمندان، ج ٧، ص ٢٨٠.

١٢ - وصيت من، مجموعه وصاياي آية‌اللّه حاج شيخ حسن سعيد، تهيه و تنظيم مؤسسه تحقيقاتي فرهنگي جليل، ص ١٥.

١٣ - تصوير من، دستخط اين تقريظ در آخر كتاب احوال و آثار حضرت آية‌اللّه سعيد آمده است.

١٤ - گفتگوي فصلنامه بينات با آية‌اللّه حسن سعيد، سال اول، شماره سوم، پاييز ١٣٧٣.

١٥ - چشمه روشن، علي مسجد جامعي، ص ١٢.

١٦ - همان مأخذ، ص ١٤.

١٧ - بررسي جوانان درباره مسائل اسلامي، ج اول، ص ٥.

١٨ - گفتگو با حضرت آية‌اللّه مكارم شيرازي پيرامون شخصيت مرحوم آية‌اللّه سعيد مندرج در جزوه احوال و آثار حضرت آية‌اللّه سعيد، ص ٣٦ - ٣٧.

١٩ - احوال و آثار حضرت آية‌اللّه سعيد، ص ١٠.

٢٠ - فصلنامه بينات، سال اول، شماره سوم، گفتگو با آية‌اللّه حسن سعيد.

۲۱ - وصیت من، ص ۷.

۲۲ - این نامه را آیةاللّه سعید در ۱۳ رجب سال ۱٤۱٤ ه.ق نگاشته است.

۲۳ - چشمه روشن، ص ۳۳.

۲٤ - همان، ص ۳۵.

۲۵ - همان، ص ۱۰.

۲٦ - اسلام از دیدگاه قرآن و عترت، آیةاللّه حسن سعید، مقدمه نویسنده، ص ۱۷.

۲۷ - احوال و آثار حضرت آیةاللّه سعید.

۲۸ - دائرةالمعارف قرآن کریم، حسن سعید، ج ۷، ص ۱۵.

۲۹ - متن دستخط امام موسي صدر خطاب به آیةاللّه حسن سعید در ص ۵۱ - ۵۲ کتاب احوال و آثار حضرت آیةاللّه سعید آورده است.

۳۰ - در این مورد بنگرید به ص ۵٤، مأخذ قبل و نیز ص ٤۸ - ٤۹ کتاب چشمه روشن.

۳۱ - احوال و آثار حضرت آیةاللّه سعید، ص ۲۱ - ۲۲؛ شناخت قرآن کریم، ص ۳؛ چشمه روشن، ص ۳۷ - ۳۸ میرزا مسیح مجتهد و فتواي شرف، ص ٤۹ - ۵۰.

۳۲ - این نامه در تاریخ ۱۳۸۹ ه.ق نوشته شده و در ص ٤۵ کتاب احوال و آثار حضرت آیةاللّه سعید درج شده است.

۳۳ - این نامه قبل از انقلاب اسلامي نگاشته شده است.

۳٤ - چشمه روشن، ص ۵۲.

منبع : *سایت حوزه*